بحران مائوئیزم در چین

مقدمه

در چند ماه گذشته چین شاهد مهمترین رویدادهای سیاسی خود پس از انقلاب فرهنگی ۶۸-۶۶ بوده است. مرگ مائوتسه دون، رهبر انقلاب چین که در طی سالهای پیش و پس از انقلاب نقشی کلیدی در صحنه سیاسی این کشور ایفا کرده است، بی گمان واقعهٔ بزرگی در تاریخ انقلاب چین بشمار می‌آید. هنوز چند هفته ای بیش از مراسم سوگواری او نگذشته بود، که خبر دستگیری "باند چهار نفره شانگهای": چیانگ چینگ، همسر مائو، و سه تن دیگر از رهبران جناح به اصطلاح "رادیکال"*، به جرمهای گوناگونی نظیر خیانت به کشور، پی روی از راه کاپیتالیستی و تمایل به سازش با "سوسیال امپریالیزم" شوروی، محافل مختلف سیاسی بورژوازی غرب و نیروهای مترقی سیاسی را به حیرت واداشت. از اینها گذشته قرارداد های بزرگ اقتصادی متعددی بین چین و کشورهای سرمایه داری در همین هنگام به امضاء رسیده است. سخنگویان و نشریات گرایشهای رنگارنگ سیاسی، هرکدام بنا به فهم خود از جریانهای حاضر در چین این اتفاقات را تحلیل کرده اند. بطور کلی تصفیه رهبران جناح "رادیکال" و از اینرو تحکیم موقعیت جناح دیگر، به اصطلاح "میانه روها"*، با استقبال عمومی بورژوازی بین‌المللی روبرو شد؛ زیرا که از نقطه نظر آنان این تغییر توازن قوا در رهبری دولت چین، به اغتشاشات مزمن سالهای پس از انقلاب پایان خواهد داد، از تکرار کشمکشهای انقلاب فرهنگی جلوگیری خواهد کرد، دوران آرامش و پر ثباتی برای چین ببار آورده و راه را برای تجارت چین با غرب هموار خواهد ساخت.

رهبران دولت شوروی پس از ارسال پیام تسلیتی بمناسبت مرگ مائو به حزب کمونیست چین همچنان در مورد وقایع اخیر در این کشور سکوت اختیار کرده اند. رهبران شوروی که هم اکنون برای بهبود مناسبات سیاسی خود با دولت یوگسلاوی در تلاش دیپلماتیک بسر می برند بدقت حرکات دولت چین را در صحنه سیاست بین المللی زیر نظر دارند تا شاید متعاقب سقوط رادیکالها دولت چین در لحظه ای مناسب از "خر شیطان" پایین بیاید و روابط تیره سیاسی دو کشور بتدریج سامان یابد. ولی از همه جالب تر، واکنش متضاد گروههای طرفدار اندیشه مائوتسه دون به وقایع اخیر است. چندی از آنها که قبلاً هم نظر خوشی نسبت به سیاست خارجی چین و تحولات داخل حزب کمونیست پس از انقلاب فرهنگی نشان نمی‌دادند، تصفیه رهبران رادیکال ها را نقطهٔ عطفی در تاریخ انقلاب چین ارزیابی کردند. مثلاً بزعم دو سازمان فرانسوی GOP (سازمان کمونیستی کارگران و دهقانان چپ) و رولوسیون Revolution و سازمان سوئدی FK (گروه کمونیستی)، گرایش بسمت احیای کاپیتالیزم، که ناشی از روی کارآمدن رویزیونیستهاست با خلع ید سیاسی رادیکالها تسریع شده است. سازمان آلمانی "گروه کمونیستی" حتی قاطعانه تر موضع گرفته است: "جزئیات وقایع هر چه باشد، کودتای راست روها حول هوا کو- فنگ Hua Kuo- Feng عقب گرد شدیدی است برای انقلاب چین و در نتیجه برای انقلاب جهانی. اهمیت تاریخی این عقب گرد دسته کم برابر است با سرنوشت شوم بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی". (نقل از "مبارزات کارگران" ۱۸ اکتبر ۷۶)

ولیکن آنچه این قبیل گروههای پیرو اندیشه مائو مصرانه تأکید می‌کنند اینست که مائوتسه دون خود هیچگونه مسئولیتی در روی کار آمدن رویزیونیستها و "احیای کاپیتالیزم" در چین بر دوش ندارد. گروه های دیگر مائوئیستی که تا بحال سعی در پی روی یا توجیه سیاست های داخلی و خارجی حزب کمونیست چین داشته اند فعلاً در مخمصه

---

*در این مقاله استعمال القاب "رادیکال" و "میانه رو" تنها برای مشخص کردن دو جناح موجود در رهبری دولت چین صورت گرفته است و نه برای توصیف سیاسی خط مشی آنان. در مقاله سعی خواهد شد ماهیت سیاسی این دو جناح روشن گردد.

دشواری قرار گرفته اند • از طرفی نمی‌توانند به قدرت رسیدن ناگهانی رویزیونیزم و "احیای سرمایه داری" را در چین اعلام کنند چرا که تغییر موضع ۱۸۰ درجهٔ یکبارهٔ اینان حتی برای صفوف خودشان نیز به این سادگیها قابل هضم نیست (تا چه برسد برای " خلقها ") و از طرف دیگر تثبیت قدرت میانه روها در رهبری حزب کمونیست ، که تا دیروز به عنوان رویزیونیست ها و سرمداران بورژوازی محسوب می‌شدند ، این سؤال را برای گروههای مذکور مطرح میکند : شاید براستی چین هم بمانند شوروی دچار سرنوشت شوم احیای سرمایه داری گردیده است ؟ هم از این روست که این دسته از گروههای مائوئیست ترجیح می‌دهند اجالتاً از اتخاذ موضع در این باره سرباز زنند •

بد نیست اینجا نگاهی به نظریات یکی از نشریات مائوئیستی وطنی بکنیم• روزنامه آذرخش (شماره سوم - سال اول - مهر ماه ۱۳۵۵)، ویژه نامه ای به نقش مائو در طی انقلاب چین اختصاص داده است • در این شماره پس از آنکه از نظریات نویسنده در بارهٔ نقش خلاق و سازندهٔ مائو در مراحل مختلف انقلاب چین باخبر شدیم در مورد توطئه رویزیونیستهای شوروی و رشد بورژوازی در داخل حزب می خوانیم :"اوائل سالهای ۶۰ رویزیونیسم در اتحاد شوروی چهره واقعی خود را آشکار میساخت• تأثیر فعالیت مخرب امپریالیستها و رویزیونیستهای کرملین در رهبری حزب کمونیست چین آشکار می گردید • آنها پایگاه خود را در حزب ، در پایگاه و خفاگاه بورژوازی میان حزب جستجو نموده و یافته بودند •" از این پس نمایندگان بورژوازی با دسیسه های گوناگون و ترویج عقاید ضد انقلابی خود به تقویت موقعیت خویش پرداختند • ولی " رفیق مائوتسه دون که پرچم دفاع از مارکسیسم- لنینیسم را در جهان برافراشته بود به جمعبندی شکست تجربه تاریخی پرولتاریای روس پرداخت و اندیشه تابناك او سلاح برنده تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه وطرد بورژوازی در درون حزب گردید :" باوجود این ، رویزیونیست ها کماکان به تبلیغ مواضع ارتجاعی خود ادامه دادند تا اینکه " نمایندگان حزبی بورژوازی (چنانکه رسم اپورتونیستها و رویزیونیست- هاست) زیر پرچم اندیشه مائوتسه دون غصب رهبری حزب را تدارك می‌دیدند •" و سرانجام " در برابر اینهمه تدارك تئوریك - سیاسی و ایدئولوژیك وسیع برای ضد انقلاب بود که اندیشه مائوتسه دون ،این رودخانه سیال خلاقیت و رهبری پرولتری ، در قاموس قیام بی نظیر و تاریخی توده ها ، در انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی برخاست و مشت آهنین دیکتاتوری پرولتاریا را بر فرق بورژوازی و نمایندگان حزبی وی کوبید ••• شکست تارخی عظیمی را پس از یورش به دژ دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی وارد ساخته و پیروزی دورانسازی را برای پرولتاریا به ارمغان آورد •" البته این پیروزی از نقطه نظر نویسنده تعجبی هم ندارد چرا که اصولاً اندیشه مائوتسه دون کلید مشکل گشا ست و هر دردی را علاج می‌کند : در سرتاسر تاریخ انقلاب ، دنباله روان انواع انحرافات راست و چپ ، اپورتونیزم ، دگماتیزم ، فرمالیزم ، ایدئالیزم ، اسکولاستیزم ، رویزیونیزم و غیره توسط اندیشه مائوتسه دون از پای درآمده اند • تا اینجا بنظر میرسد اندیشه مائوتسه دون شکست ناپذیر است ولی این تصویر بناگهان تغییر می‌کند : "انقلاب فرهنگی اساس ایدئولوژیك ، سیاسی ، سازمانی ضد انقلاب را در حزب و دولت ، در فرهنگ و تولید در هم کوفت• آیا بورژوازی برای همیشه سرکوب گردید؟ جواب آذرخش منفی است زیرا که " سوسیالیزم یك دوران تاریخی طولانی مملو از مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی است "• یعنی اگر چه کار برد اندیشه مائوتسه دون بورژوازی را در هم کوفته ولی هنوز ممکن است بورژوازی پیروز از آب درآید • برای خواننده واضح می‌شود که هدف نویسنده از این یاوه سرایی ها تنها تبرئه کردن مائو و اندیشه مائوتسه دون در شرایط احتمالی " احیای کاپیتالیزم" است • ما فرض می‌کنیم که هم اکنون پس از تصفیه رادیکالها برای نویسنده ،این احتمال به واقعیت تبدیل شده است و او من بعد شعار " زنده باد حزب کبیر کمونیست چین " را علم نخواهد کرد چه در غیر اینصورت در واقع شعارش " زنده باد رویزیونیزم چین " خواهد بود و خود حامی " بورژوازی چین " خواهد گشت• حال آذرخش باید این مطلب را توضیح دهد : چطور است که اندیشه مائوتسه دون ، این " تکامل مارکسیسم- لنینیسم در زمینه انقلابات آزادی بخش " ، این " تکامل ایده های مارکسیسم- لنینیسم در زمینه انقلاب ، دیکتاتوری پرولتاریا ، فرهنگ و ایدئولوژی ، اقتصاد و فلسفه " ، این "حلال همه مشکلات" و بالاخره این "تنها وسیله مبارزه علیه رویزیونیزم و بورژوازی"، نتوانست طی سالهای متمادی مبارزه با روند " رویزیونیستی "سایه "بورژوازی" را برای مدتی هم که شده از میدان دور بدارد ؟ اگر نتیجهٔ سالهای سال پراتیك اندیشه مائوتسه دون به رهبری خود وی اینست که چند هفته پس از مرگ مائو ، ناگاه "رویزیونیستها " قدرت را غصب کرده ، دیکتاتوری بورژوازی " خود را آغاز نمایند پس اصلاً چطور میتواند این اندیشه رهنمون انقلابی خلق ها باشد ؟ البته آذرخش در جواب خواهد گفت که "در جامعه سوسیالیستی مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا کما فی السابق ادامه دارد • بورژوازی همواره در کمین نشسته است تا در فرصتی مناسب توطئه گرایانه به درون حزب رخنه کند و شیادانه قدرت را در رهبری غصب کند • بدین خاطر رهنمون انقلابی اندیشه مائوتسه دون در اینست که باید همیشه گوش بزنگ بود ، باید دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم داد و هر چند وقت یکبار آنرا بر فرق بورژوازی دسیسه گر کوفت" لکن آذرخش که اندیشه مائوتسه دون را تنها تئوری انقلابی عصر حاضر ارزیابی کرده وآنرا تکامل مارکسیسم - لنینیسم و انطباق آن با دنیای امروز می‌داند ، دائماً از جواب به یك سؤال طفره می‌رود : " اگر دستاوردهای ناشی از اعمال دراز مدت دستور العملهای تنها تئوری انقلابی موجود ، همه یکباره با اندکی غفلت و در نتیجهٔ توطئه (یا کودتای؟) 'بورژوازی' بر باد روند، پس اصولاً کار برد تئوری انقلابی چه ثمری دارد ؟ " منطق مواضع گروه هایی که اندیشه مائو را تنها تئوری انقلابی میشمارند و معتقدند که علی رغم پراتیك این اندیشه ظرف دهها سال مبارزه علیه " بورژوازی" ، " بورژوازی"میتواند به چنین سهولت بر سر کار آید (و آمده است؟) ، به آنجا میرسد که اصولاً تئوری انقلابی بی‌فایده است و نمی‌توان از احیای " بورژوازی" جلوگیری کرد • و پس چرا اصولاً برای پیروزی انقلابی که محکوم به شکست است مبارزه کنیم؟ روشن است که اشکال اینگونه بررسی های اوضاع چین ، که در تحلیل نهایی امکان حفظ پیروزیهای انقلاب را نفی می‌کند ، در حقیقت نقطه شروع حرکت آنهاست که اصولاً قبل از هر چیز اندیشه مائو را انقلابی می‌نامند، بعد می‌خواهند با ذهنیات مائو دسیسه های بورژوازی را افشا کنند و دست آخر هم می‌گویند اندیشه مائو انقلابی است برغم آنچه پیش آید • و هدفشان هم چیزی نیست بجز توجیه کیش شخصیت مائو و توجیه مواضع قبلی و فعلی خودشان • ایدئولوگهای بورژوازی برای آنکه نقش استثمار کنندهٔ بورژوازی را مخفی نگاه دارند ، همواره تضادهای جامعه سرمایه داری را به سطح روبنایی و به عوامل ذهنی تقلیل می‌دهند ، این یا آن فرقه را مسؤول مشکلات جامعه تشخیص میدهند ، این یا آن شخص را گناهکار اعلام می‌دارند و مداوماً از تحلیل روابط زیر بنایی شانه خالی می‌کنند • تحلیل آذرخش هم مبنی بر تبرئه و مخفی کردن نقش بورکراسی مائوئیستی از اینگونه است با این تفاوت که اولاً متد ایدئولوگهای بورژوازی را به فرط ابتذال می‌کشاند و مدعی است که با نیرنگهای بورژوازی شیوه تولیدی بناگهان از سوسیالیستی به سرمایه - داری باز میگردد ، و دوماً برای اثبات این ادعا ناچار به تحریف اصول ابتدایی مارکسیسم می‌شود و با استفاده از این اصول تحریف شده می‌خواهد رنگ مارکسیستی هم به اثبات خود بدهد تا اگر کسی پرسید این مزخرفات را چه جور سر هم کرده ای ، فوراً بگوید با متد مارکسیسم و به قیمت ابتذال مارکسیسم مواضع خود را توجیه کند •

برای مارکسیستها تحلیل از روابط روبنایی جامعه تنها با بررسی علمی روابط زیر بنایی آن میسر است • قشر بندیهای سیاسی موجود در یك جامعه الزاماً انعکاسی است از نیروهای اجتماعی درون همان جامعه• بدین دلیل جناحهای حزب کمونیست چین میباید نمایندگان نیروهای اجتماعی معینی محسوب شوند که خود زائیدهٔ روابط اجتماعی موجود در چین میباشند : یعنی زائیدهٔ روابط اجتماعی‌ای که در طی دوران انقلاب و پس از سقوط حکومت بورژوائی گومینتانگ (در ۱۹۴۹) بخود شکل گرفت •• به همین خاطر بررسی مارکسیستی بحران کنونی چیزی نمی‌تواند باشد مگر بررسی ریشه های اجتماعی - تاریخی این نیروها و تکاملشان در فراشد انقلاب چین •

* * * * *

۱- حزب کمونیست چین و دهقانان

خصوصیات عمده بوروکراسی مائوئیستی و همچنین اندیشه مائوتسه‌دون در خود فراشد انقلاب چین، از شکست دوم (۲۷-۱۹۲۵) ببعد، شکل گرفت. ما اینجا وارد جزئیات این دوره از انقلاب چین نمی‌شویم و فقط به بیان نقش ویژه‌ای که حزب کمونیست ابتدا در روستاها و سپس در شهرها ایفا نمود بسنده میکنیم. سیاستهای مهلک حزب کمونیست چین در سالهای ۲۷-۱۹۲۵ که مستقیماً از طرف بین‌الملل سوم به رهبری استالین بر حزب کمونیست تحمیل می‌شد (ائتلاف طبقاتی با بورژوازی از طریق انحلال حزب کمونیست در حزب بورژوائی کومینتانگ) شکست فاحش برای پرولتاریا در شهرهای بزرگ صنعتی چین ببار آورد. قتل عام بیرحمانه ده ها هزار کمونیست در شانگهای توسط چیانکایچک، ضربه های سختی که سیاستهای کودتاگرانه حزب کمونیست (باز بنا به دستورات استالین) در سالهای ۳۳-۱۹۲۷ بر پیشگامان پرولتاریا در مراکز شهری وارد آورد، و سرکوبی و رخوتی که خط مشی جنایتکارانه حزب کمونیست در صفوف پرولتاریا ایجاد کرد، باعث شد که مبارزات سیاسی کارگران در شهرها موقتاً خاموش گردد. مرکز ثقل مبارزات طبقاتی برای مدتی نسبتاً طولانی در روستاهای پهناور چین دور از مراکز ارتجاع کومینتانگ که در شهرها بود قرار گرفت. در سرتاسر دوره انقلاب دوم چین حزب کمونیست کوچکترین تلاشی برای بسیج و متشکل کردن دهقانان فقیر، بسط مبارزات طبقاتی در روستاها علیه ملاکان و بورژوازی ده و بالاخره انجام اصلاحات ارضی به عمل نیاورده بود، و از طرفی جنبش خود بخودی دهقانی از ضربات کومینتانگ نیز مصون مانده بود. مائوتسه دون بهمراه یارانش با مشاهده جنبش خود بخودی دهقانی و نیروی عظیمی که این جنبش می‌توانست برای انقلاب فراهم آورد، بر خلاف رهبری رسمی حزب کمونیست چین و نیز بر خلاف کمینترن استالینیستی اصلاحات ارضی از طریق تقسیم اراضی ملاکان میان دهقانان را یکی از تکالیف عمده انقلاب ارزیابی کرد. در سال ۱۹۲۸ پس از شرکت در مبارزات دهقانی در هونان، مائو تجربهٔ خود را در مورد اوضاع روستاها، آگاهی دهقانان و تشکیلات آنها چنین توصیف می‌کند: "شوراها در کلیه سطوح ساخته شدند، ولی اغلب فقط اسماً. اغلب توده‌های کارگری و دهقانی، و حتی اعضای حزب، معنی شوراها را درک نمی‌کنند. در بسیاری از جاها، کنگره های نمایندگان کارگران، دهقانان، و سربازان وجود ندارند. در سطح روستا و ناحیه، و حتی در سطح منطقه، کمیته های اجرائی شوراها به نحوی توسط توده ها انتخاب می‌شوند. ولی میتینگ های توده ای بصورت بدی تشکیل میگردند یعنی، هیچ بحث واقعی و هیچ تربیت سیاسی در آنها صورت نمی‌گیرد، روشنفکران و فرصت طلبان به آسانی در آنها غالب میشوند. آنها ((توده ها)) نمی‌توانند بفهمند یك شورا چیست، ((نمی‌توانند بفهمند)) که کنگره نمایندگان کارگران، دهقانان، و سربازان عالی‌ترین مرجع است و اینکه کمیته اجرائیه تنها یك ارگان تشکیلاتی برای آن هنگامی است که کنگره نمایندگان در مجلس نیست. در نواحی مرزی این بزرگترین اشتباه بر سر تشکیلات سیاسی است. در جاهای دیگر کنگره های نمایندگان وجود دارد، ولی آنها فقط بمثابهٔ ارگانهای موقتی برای انتخاب کمیته های اجرائیه در نظر گرفته می‌شوند، کمیته هایی که پس از انتخابات قدرت را متمرکز می‌کنند و دیگر صحبتی از کنگره ها نمی‌کنند. تشکیلات واقعی شورا وجود دارد، ولی بندرت. دلیلش اینستکه آموزش و تبلیغات ما در مورد شورا به عنوان یك سیستم جدید سیاسی ناکافی است. عادات بد دیکتاتور مآب و آمرانه، که از دوران فئودالیستی به جا مانده، هنوز در آگاهی توده ها و حتی در آگاهی اعضای معمولی حزب ریشه دارد و نمی‌توان آنرا یکباره از ریشه کند." ...

... "آنچه توده های مردم بطور کلی از 'دولت کارگران، دهقانان و سربازان' می‌فهمند، همین کمیته اجرائیه است زیرا آنها هنوز به قدرت شوراها پی نبرده اند و تصور میکنند که فقط کمیته اجرائیه است که دارای قدرت واقعی است" ... "از این پس حزب باید وظیفه خود را در رهبری ارگانهای دولتی انجام دهد، سیاست ها و اقدامات متخذه از طرف حزب باستثنای کار تبلیغاتی باید بوسیله ارگانهای دولتی بموقع اجرا گذاشته شوند." (منتخب آثار جلد اول تأکید از ماست.)

مائو از تجربهٔ شخصی خویش مشکلاتی را مشاهده می‌کرد که در راه ساختن شوراها در میان دهقانان، در محیط عقب افتادگی روستایی و با سطح آگاهی ناچیز دهقانی وجود داشت. خصلت غیر اشتراکی شیوه تولید در روستاها و گرایشهای خرده بورژوایی و فردگرایانه ای که از آن منتج می‌شد موجب آن بود که دهقانان فقط در سطح محلی قادر به سازماندهی خود باشند. وظیفه تمرکز مبارزه در سطح منطقه یعنی تشکیل شوراها می‌باید بدست حزب کمونیست و ارتش سرخ اجرا میگشت. ولی دو نکته بسیار مهم دیگر از نقل قول بالا هویداست. اول آنکه هنوز تجربه انقلاب اکتبر در افکار مائو زنده بود و لذا بخوبی میدانست که شوراها عالی‌ترین مرجع قدرت توده ها می‌باشند و متعلق به خود آنها. اما در عین حال مائو نقش سازماندهی شوراها، چه کارگری و چه دهقانی، را به عنوان وظیفهٔ حزب می‌دید. این فهمی کاملاً نادرست بود. در روسیه چه در ۱۹۰۵ و چه در ۱۹۱۷ شوراها توسط خود توده های کارگران بوجود آمدند، ارگانهای تشکیلاتی شوراها کاملاً مستقل از احزاب بلشویك، منشویك، سوسیال رولوسیونر و غیره بودند. شوراها که در واقع هم نقش تصمیم گیری و هم نقش اجرای مهمترین برنامه های سیاسی و اقتصادی را به عهده دارند در مراحل پیش از پیروزی انقلاب نطفه های دولت کارگری آینده را تشکیل داده، وسیلهٔ مبارزات طبقاتی کارگران، سربازان و دهقانان فقیر علیه بورژوازی و سایر نیروهای ارتجاعی میباشند. پس از پیروزی انقلاب شوراها ماشین قهر طبقه کارگر و سایر زحمتکشان بر علیه بورژوازی را تشکیل می‌دهند. به عبارتی دیگر دیکتاتوری پرولتاریا بر بورژوازی از طریق قدرت شوراها به عنوان ارگانهای نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان فقیر صورت می‌یابد. این نقش حیاتی شوراها توسط لنین در "دولت و انقلاب" به تفصیل تشریح شد و در زمان حیات لنین شوراها در شوروی، در حالیکه تشکیلاتشان از حزب بلشویك مستقل بود، عامل دیکتاتوری طبقه کارگر و توده های زحمتکش بر بورژوازی بودند. وظیفه حزب طبقه کارگر تبلیغ و آژیتاسیون حول برنامه حزب در شوراهای کارگری (و غیره) است. در کنگره های سراسری شوراها، نمایندگان انتخابی صفوف مختلف کارگران، سربازان و دهقانان فقیر، که توسط این توده ها قابل عزل و تعویض‌اند، بر اساس رای گیری بروی برنامه های مختلف، برنامه واحدی را برای اجرا اتخاذ میکنند. با ارائه برنامه خود به این کنگره ها، حزب طبقه کارگر سعی در ایجاد یك رهبری سیاسی انقلابی در مبارزات کارگران میکند. ولی از آنجا که حزب سازمان انقلابیون حرفه ای است، و نه سازمان تمام توده ها، استقلال کامل تشکیلاتی شوراهای توده ای از ارگانهای حزب بسیار حیاتی است. زیرا هرگاه ارگانهای حزب در تشکیلات شوراها جذب گردند، خطر آن میرود که قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی در دست حزب یعنی در دست بخش کوچکی از طبقهٔ کارگر متمرکز یابد و در شرایط ویژهٔ فروکش مبارزات کارگری*، عقب افتادگی اوضاع اجتماعی و کمبود مایحتاج زندگی، گرایشات بوروکراتیك شدت گیرند. در اوضاع مشخص چین باید از بین رفتن پیشگامان پرولتاریایی، محیط عقب افتاده روستایی و آگاهی نازل دهقانان را نیز بر این شرایط ویژه اضافه کنیم* جذب ارگانهای حزبی در شوراهای دهقانی و تشدید گرایشات بوروکراتیك در حوزهٔ عمل حزب کمونیست را از زبان خود مائو پس از ۶ سال فعالیت در روستاها بشنویم:

"دمکراسی شوراها تکامل یافته است، لکن باید متذکر شد که ((دمکراسی)) در خیلی جاها هنوز بسیار ناکافی است. مبارزه علیه بوروکراتیزم میباید قاطعانه صورت پذیرد و زباله میان شوراها و توده ها باید دور ریخته شود. این زباله بوروکراتیزم و فرمانروایی است. آنها یی که برای شوراها کار میکنند می‌باید وظایف شوراها را بر پایه بسیج و قانع کردن مردم انجام دهند. آنها نمی‌باید از متدهای زور و فرمانروا

---

*در روسیه عوامل متعدد دیگری نیز کمك به تشدید رشد بوروکراسی کردند. از آنجمله اند شکست انقلاب در مراکز صنعتی اروپا (بویژه در آلمان و مجارستان)، اثرات مهلك سه سال جنگ داخلی و منع تشکیل جناح در حزب بلشویك.

استفاده کنند • آنها باید به تقاضاها و پیشنهادات مردم توجه کرده و نباید این تقاضا ها و پیشنهادات را از نظر دور بدارند • "

بر خلاف نقل قول قبلی ، اینجا دیگر مائو تأکید نمی کند که شورا ها بالا ترین مرجع بیان کننده خواسته های توده ها هستند ، بلکه اینبار شوراها را بمثابهٔ پیشقراول توده ها می شمرد • در واقع حالا شوراها توسط خود حزب اداره می شدند و از اینرو سازمانهای پیشگام توده ها بودند و نه سازمان های خود توده ها • از طرف دیگر همانطور که انتظار داشتیم گرایشهای بورکراتیك هم رشد فراوان کرده اند و مائو هشدار می دهد که نقش پیشگام متشکل در شوراها باید بنحو غیر بورکراتیك انجام پذیرد • البته همچنانکه گفته شد بخاطر شرایط روستایی و فقدان موقتی جنبش کارگری ، مائو میباید از تشکیلات حزبی برای متمرکز کردن تشکیلات محلی دهقانان استفاده میکرد • به عبارت دیگر مائو مجبور بود موقتاً حزب کمونیست را " جانشین " طبقه کارگر برای رهبری کردن جنبش دهقانی کند • لکن مسأله به اینجا ختم نمی شود• این ضرورت موقتی موجب دو انحراف اساسی در خط مشی مائو شد : اولاً فهم مائو از نقش شوراها تغییر کرد • دیگر از نظر مائو شوراها به عنوان سازمان خود توده ها بشمار نمی رفتند و در واقع بحکم سازمان پیشگام توده ها بوده و تفاوت چندانی با ارگانهای حزبی نداشتند • همانطور که خواهیم دید این فهم جدید مائو از سیستم شوراها در مورد شوراهای کارگری بطرز بارزتری خود را نشان میدهد • دوماً این پروسه جانشین کردن حزب کمونیست* برای طبقه کارگر تحت اوضاع عقب افتاده روستاها ، بدون آگاهی از خطرات آن و بدون سعی برای بر طرف کردن آن صورت یافت• اگر چه جنبش کارگری پس از شکست فجیع خود برای مدتها در رخوت بود ولی در سال ۱۹۳۳ (مدتی قبل از تهاجم کومینتانگ به روستاها و راه پیمایی طولانی به شمال)، مبارزات کارگری دوباره در شهرها آغاز گشت• لکن مائو هیچگونه تلاشی برای متشکل کردن این مبارزات و هماهنگ کردن آنها با جنبش دهقانی نکرد پس از راه پیمایی طولانی به شمال نیز بارها حزب کمونیست فرصت داشت تا در مبارزات کارگران در شهرها شرکت کرده ، آنها را رهبری داده و با مبارزات دهقانان متحد کند (بویژه در سالهای ۴۷-۱۹۴۶ که شکست ژاپن و برخاست جنبش کارگری فرصتی مناسب برای بسط مبارزات دهقانی از طریق گسترش اصلاحات ارضی بود و هماهنگی ایده آلی بین مبارزات کارگران و دهقانان برای سر نگونی دولت کومینتانگ بوجود می آورد •) بی میلی حزب کمونیست برای شرکت در مبارزات کارگری البته بی دلیل نیست• از آنجا که حزب کمونیست شوراهای دهقانی را تحت کنترل خود داشت بصورت تنها قدرت موجود در روستاهای مربوطه عمل میکرد • تنها نیرویی بود که می توانست از طریق سازماندهی مبارزات دهقانان ، تقسیم اراضی ملاکان بین دهقانان فقیر و تعیین نرخ مالیات و اجاره قدرت خود را در بین کلیه اقشار روستایی اعمال کند• ارگانهای مختلف حزبی در واقع نقش یك دولت بورکراتیك را در روستاها بازی میکردند که تصمیمات مختلف را اتخاذ و اجرا می کرد • خود کفایتی این دولت بورکراتیك و امتیازات اجتماعی و سیاسی ای که بورکراسی حزبی در ارگانهای دولتی دارا بود سبب میشود که اصولاً رهبری حزب از ضرورت عینی مداخله در مبارزات و سازماندهی کارگران روگردان باشد• فروکش موج مبارزات کارگری در شهرها از شکست انقلاب دوم ببعد خود عامل دیگری برای آن بود که حزب از پتانسیل انقلابی طبقه کارگر و اهمیت شرکت آن در فراشد انقلاب بکلی صرف نظر کند •

تجربهٔ مائو در روستاها نتایج متضادی در بر داشت• از یك طرف مائو به اهمیت ویژهٔ تکلیف اصلاحات ارضی در انقلاب چین پی برد و با متشکل کردن مبارزات دهقانی توانست تداوم مبارزات طبقاتی را که در شهرها موقتاً پاره گشته بود در روستاها محفوظ دارد و مبارزه را همچنان ادامه دهد • لکن از طرف دیگر مائو برنامه و کارکرد حزب کمونیست را تسلیم عقب ماندگی شرایط روستایی چین کرد ، بطوریکه سالها فعالیت در میان دهقانان تأثیراتی منفی بر اندیشه مائو و برنامه حزب کمونیست گذاشت که با احساس رضایت مورد قبول بورکراسی حزبی قرار گرفت•

مائو ، صرف نظر از تجارب شخصی و نتایجی که این تجارب حاصل می کرد ، ریشتاً تحت تأثیر عامل دیگری نیز قرار داشت• اگر چه مائو به برخی از انحرافات کمینترن که سبب شکست انقلاب دوم چین شد واقف بود ،ولی هرگز نتوانست قاطعاً از کل انحرافات استالینیستی کمینترن ببرد • یکی از این انحرافات که در مائو باقی ماند و در عملکرد حزب نقش مهمی داشت همانا درك مائو از یك حزب انقلابی بود •از نظر مائو اگر چه می توان از داخل و یا خارج حزب حتی به رهبری حزب هم انتقاد کرد ولی هرگز نباید این رهبری مورد سؤال واقع شود • مثلاً یکی از معیارهایی که انتقادات درست را از غلط و انتقادات خوب را از بد تمییز می دهد اینست که این انتقادات "باید رهبری حزب کمونیست را تقویت کند و نه اینکه آنرا نفی یا تضعیف گرداند •" (ص ۱۱۹ چهار رساله فلسفی : در مورد راه حل صحیح تضادها)

مقصود مائو اینست که هر انتقادی رواست مگر آنکه بخواهد موقعیت رهبری حزب کمونیست را به مخاطره اندازد • این دقیقاً فهم استالینیستی از یك حزب کمونیست است• برای بلشویکها ، لنین و یارانش جناح رهبری حزب کمونیست می باید پس از یك بحث دمکراتیك که با شرکت کلیهٔ اعضای حزب و بر مبنای برنامه های جناحهای مختلف حزب در کنگره های حزبی صورت میگرفت با رأی اعضای حزب برای دوره ای که تا کنگره بعدی ادامه داشت انتخاب می شد • در فاصله بین دو کنگره اگر چه اقلیت می بایست خط مشی حزب (یعنی برنامه اکثریت) را به مرحله اجرا در آورد ولی در داخل حزب دارای حق هر گونه انتقاد از اکثریت ، از جمله حق تشکیل جناح ، می بود • معنی تشکیل جناح از طرف اقلیت اینست که جناح اقلیت خواستار تغییر مشی حزب یعنی بر کنار رفتن جناح اکثریت ، و در دست گرفتن رهبری توسط جناح اقلیت است• در حزب بلشویك حق بر کنار کردن رهبری حزب (جناح اکثریت) از جانب جناح اقلیت موجود بود و به این دلیل جناحهای مختلف حزبی از حقوق مساوی برخوردار بودند • ولی پس از فوت لنین با رشد بورکراسی استالینیستی در داخل حزب بلشویك ، حق تشکیل جناح بکلی توسط استالین منع شد : دمکراسی بلشویکی به بورکراسی استالینیستی بدل گشت• مائو این فرم حزب استالینیستی را عیناً برگزید • در عین حال شرایط ویژه ای که قبلاً از آن نام بردیم و وجود گرایشهای بورکراتیك ، به اتخاذ اینچنین فرم تشکیلات حزبی قوت میداد • بنا براین در " مناطق آزاد شده " نه تنها شوراهای نمایندگان انتخابی دهقانان تحت کنترل حزب و در نتیجه بورکراتیك بودند بلکه خود حزب کمونیست هم که قدرت تام دولتی را در دست داشت،بشدت بورکراتیك بود •

صرف نظر از فقدان دمکراسی ، بورکراسی حزب کمونیست ویژگیهای دیگری نیز داشت که نتیجهٔ برنامه های حزب در محیط عقب مانده و خرده بورژوایی روستاها بود ، به عبارت دیگر نتیجه سیاستهای مانور طبقاتی حزب بخصوص در دورهٔ جبههٔ واحد ضد امپریالیستی ۴۱-۱۹۳۷• اشغال چین توسط امپریالیزم ژاپن ، بورکراسی شوروی را از خطر تجاوز ژاپن به شوروی به وحشت انداخت• بنا به دستورات فوری استالین ، حزب کمونیست می باید به هر قیمت که شده با چیانکایچك علیه ژاپن وارد جبههٔ ائتلافی نوینی شود • در دوران اشغال ژاپن در واقع چین میان کومینتانگ ، ژاپن و حزب کمونیست به سه قسمت تقسیم شده بود • تحت فشارهای استالین حزب کمونیست میباید برای رضایت چیانکایچك و حفظ جبههٔ ائتلافی از اصلاحات ارضی در " مناطق آزاد شده " که تحت ادارهٔ حزب قرار داشت صرف نظر کند تا حتی پشتیبانی بورژوازی ده و " فئودالهای مترقی " نیز جلب گردد • بدنبال این فشارها ، سیاست اصلاحات ارضی حزب کمونیست تعدیل یافت: از تقسیم اراضی بورژوازی و " فئودالهای مترقی " جلوگیری شد و در مواردی نیز زمین - هایی که قبلاً تقسیم گشته بود دوباره به مالکان قبلی باز داده شد • بگذریم از اینکه اینگونه سیاستها تا چه اندازه باعث نا امیدی و سر شکستگی دهقانان فقیر گشت و یا تا چه اندازه مانع بالا رفتن آگاهی سیاسی آنها در مبارزه علیه بورژوازی و اقشار دیگر ارتجاعی ،و در نتیجه تحکیم بورکراسی حزبی شد • وخیمترین برآیند مانور های مذکور اثراتش در صفوف خود حزب بود • ملاکان و عناصر بورژوازی که توسط خط مشی جدید حزب نیرویی میافتند بسهولت به داخل حزب رخنه می کردند و صاحب مقامهای مهم اداری و نفوذ فراوان در امور حکومتی می شدند • این اوضاع و احوال قریب ده سال از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۷ ادامه داشت • هینتن Hinton مینویسد که در سال ۱۹۴۷ در ناحیه لوچنگ Lucheng و شانسی Shansi چهل درصد اعضای حزب از

---

* مقصود ما آن جناح از حزب است که با رهبری مائو در روستاها فعالیت داشت •

خاندانهای ملاك یا دهقانان مرفه تشکیل شده بودند* جالب اینجا-ست که وقتی حزب در اوا خر سال ۱۹۴۷ ، تحت فشار مبارزاتی دهقا-نان فقیر و جهت بسیج توده ای علیه چیانکایچك آشتی ناپذیر ، بـــار دیگر برنامه اصلاحات ارضی رادیکالی در پیش گرفت ، با مشکلات غریبی از جانب عناصر بورژوا و ملاك مواجه گشت • در دسامبر ۴۷ مـــائو می نویسد که رشد بی اندازهٔ حزب از " چند ده هزارتا ۲۷ میلیون نفر " به " بسیاری از ملاکان و دهقانان مرفه ••• امکان داده کـه بـه حزب ما رخنه کنند " (منتخب آثار جلد ٤ ، ص ١٦٦-١٦٥ انگلیسی) ویا دقیقتر " در نواحی روستایی آنها تعدادی از تشکیلات مـــردم، حکومت و حزب را کنترل می کنند ، ظالمانه از قدرت آنها سوء استفاده می کنند ، بر مردم حکمفرمایی می کنند ، سیاستهای حزب را تحریف میکنند و بدین ترتیب این تشکیلات را از توده ها جدا کرده [و] از اینکـه اصلاحات ارضی کامل باشد جلوگیری می کنند • این اوضاع وخیم مـــا را موظف می دارد که صفوف حزب خود را آموزش داده و از نو سازمـــان دهیم •" (منتخب آثار ، جلد ٤ ، ص ١٦٦)

همانطور که می بینیم با تعدیل برنامهٔ اصلاحات ارضی حزب خطر آن میرفت که عناصر بورژوا و " فئودال " نه تنها در داخل حزب رخنه کنند بلکه حتی در رهبری واحد های مختلف حزبی جای گیرند ، بـــا استفاده از اختیارات خود دستورات رهبری حزب را بنا به میل و منافع شخصی انجام دهند و یا اصولاً از اجرای آنها سر باز زنند • این اوضاع و احوال ناهنجاریهای فراوانی در امور حکومتی ایجاد میکرد که میتوانست رفته رفته یا بناگاه تعادل موجود در دولت را متزلزل کند و حتـــی موقعیت بورکراسی در رهبری حزب را بمخطراندازد • از این جهت هـــر چند وقت یکبار رهبری مائو دست به " کمپینهای اصلاحی " میزد تـــا ظاهراً حزب را از نفوذ این عـناصر پاك سازد (مثل جنبش اصلاحـی سالهای ٤٢-٤١ و ٤٨-٤٧) • البته این کمپینها با وجود اینکـه اغـلب با تکیه به دهقانان فقیر صورت می یافتند ولی در تحلیل نهایـی از طرف رهبری حزب هدایت می شدند و دهقانان فقیر نقش مستقل یـا دمکراتیکی در آنها بازی نمیکردند • هدفشان هم در واقع تصفیه عناصر ارتجاعی " غیر قابل اصلاح " و تعلیم فرهنگی عناصر بورژوا ، ملاك ، یا خرده بورژوای " قابل اصلاح " بود • عناصری که بنا به سابقهٔ قبلی و کارکرد فعلی " قابل اصلاح " تشخیص داده می شدند ،پس از دیدن یك سری تعلیمات فرهنگی ، نظیر شناخت اصل قبول دیکتاتوری پرولتاریا (یعنی رهبری حزب) و وظیفه انجام برنامه های حزبی ، دوباره وارد حزب شده و چه بسا مقامهای پیشین را بار دیگر اتخاذ میکردند • در هر حال حزب هیچگاه کاملاً از وجود گرایشهای بورژوایی ، خرده بورژوا-یی و بورکراتیك در کانالهای میانی خود شسته نمی شد • همواره سعی در ایجاد تعادلی میان گرایشهای بورکراتیك میانی و بورکراسی رهبری حزب میگشت: گرایشهای مستقل بورکراتیك در ارگانهای حکومتی تحمل میشد ، مگر در زمانیکه اختیار و قدرت این گرایشها می توانست موقعیت بورکراسی مرکزی در رهبری حزب را تحت الشعاع قرار دهد • در چنیـن موقـعیتی رهبری مجبور به تثبیت خود میگشت• بنا بر این " کمپینهای اصلاحی " روشی بودند که بر ناهنجاریهای حاصله از عملکـرد حزب کنترل می نهادند • از طرف دیگر " کمپینهای اصلاحی " از آنجا کـه بشکل بورکراتیك و بنا به دستورات رهبری حزب صورت میگرفتند ، فرصـت مناسبی برای رهبری مائو بودند تا با استفاده از اتهامات گوناگـون و دلایل رنگارنگ ، بورکراتیك وار جناحهای مختلف مخالف خود در رهبری حزب را نیز تصفیه کنند و در نتیجهٔ قلع و قمع جناحهای مخالف چپ و راست ، قدرت بورکراتیك خود را در رهبری حزب استحکام بخشد • برای مثال در جنبش اصلاحی سالهای ٤٢-٤١ ، ونگ مینگ Wang Ming (و تنی دیگر از رهبران حزب) که جناح استالینیستی حزب را تشکیـل داده و خواستار اجرای مو به موی دستورات کمینترن بودند ، بکلی از قدرت خود ساقط شدند • بدین ترتیب تا قبل از پیروزی انقلاب رهبری مائو قدرت بورکراتیك خود را در حزب تثبیت کرد •

* W. Hinton, Fan Shen P.490

۲- بورکراسی حزبی در ینان

تصویری را که در بخش قبلی در مورد رشد بورکراسی در " مناطق آزاد شده " و دلایل آن ارائه نمودیم ، می توان بخوبی در نواحـــی شن کان نینگ واقع در اطراف ینان مشاهده کرد :

" از ۱۹۳۷ تا ۱۹٤۱ حکومت چنان بسرعت تکامل یافت که حتـی بورکراسی هم بیش از حد معمول انعطاف پذیر بود ، از بسیج عمومی در فعالیت برای تولید ، در انتخابات ، در اخذ مالیات ، و غیره کماکـان استفاده میشد ، کمبود کارشناس ، شیوه های ابتدایی ارتباطات، فقدان شیوه هائی که زمان صحتشان را باثبات رسانیده بود ، وکمبود مایحتاج زندگی انتظام امور اداری را مشکل میساخت ، و بالاخره ، سابقـــه فعالیت مستقیم ((توده ها)) و ((وجود)) استقلال محلی بر علیه کنترل مطلق بورکراتیك مقابله میکرد • با وجود این ، مهمترین چیزی کـــه از ۱۹۳۷ تا ۱۹٤۱ تکامل یافت ، قدرت رشد یابنده و استقلال بورکراسی و تمرکز امور اداری در دست آن بود •" (ص ۱٤۸ از کتاب

(Mark Selden: The Yenan way in Revolutionary China)

" در دسامبر ۱۹٤۱ بورکراسی به اوج تکامل خود رسید• سرزمین تحت کنترل کمونیستها در آنموقع ۲۹ ناحیه با جمعیتی حدود ۱,٤۰۰,۰۰۰ نفر را تشکیل میداد • در این هنگام حدود ۷,۹۰۰ مأمور حکومتی حقوق بگیر تمام وقت وجود داشتند که بیش از ۱۰۰۰ نفرشان در سطح ناحیه-ای ، ٤,۰۲۱ نفر در سطح مناطق و نواحی فرعی ، و بقیه در حکومـت-های شهری خدمت میکردند " (همان کتاب ، ص ۱۵۲) " در ۱۹۳۷، ۱۹۳۸ ، حکومت ((ینان)) ، بجز تأمین مایحتاج روزانه ، حقوق کلانـی بمبلغ ۵ دلار در ماه به سران ادارات ناحیه ای و حقوقی بمبلغ ۲ دلار ونیم به دادرسان منطقه ای میپرداخت•" (همان کتاب ، ص ۱۵٤)

نخستین مطلبی که از تصویر بالا جلب نظر میکند رشد بورکراسی و بدست آوردن امتیازات مادی توسط آن در کنترل امور حکـــومتی و در شرایط عقب ماندگی شدید اقتصادی و سیاسی روستاهاست • در طـی سالهای سال فعالیت حزب در میان دهقانان و در مناطق عقب افتـاده، دور از شهرها ، بورکراسی کم کم بخود شکل گرفت • این بورکراسی کـه قدرت حکومتی را در دست داشت صاحب منافع اجتماعی مختص به خـود بود و برای حفظ امتیازات اجتماعیش بناچار سیاست های محافظه کارانه-ای در پیش میگرفت • سازش و همزیستی مسالمت آمیز با بورژوازی " ملی" در روستاها و سیاستهای مانور طبقاتی قبل از شروع جنگ داخلـی بـا چیانکایچك (۱۹٤۷) ، عدم تمایل به مداخله در مبارزات کارگـران و سازماندهی آنان همگی تبلور این محافظه کاری بورکراسی حزب بـود • ولیکن مطلب مهم دیگری نیز از تصویر بالا هویداست که در حقیقت نمودار یکی از خصوصیات برجسته و تاریخی بورکراسی مائوئیستی است : بسیـج توده ها برای انجام امور حکومتی • حکومتی که در ینان به رهبری حـزب کمونیست مستقر بود تفاوت ویژه ای با حکومتهای بورژوائی داشت• حـزب کمونیست برای اجرای امور حکومتی ، برای اعمال برنامه های حزبی نظیـر اصلاحات ارضی و برای دفاع و مبارزه علیه ژاپن و کومینتانگ احتیاج به بسیج عمومی توده ها و تکیه به مبارزات آنها داشت• از سوی دیگـــر مانور ها و سازش های طبقاتی حزب کمونیست (که قبلاً صحبت آن شد) می توانست باعث رخنه و تقویت عناصر بورژوازی و خرده بورژوازی در حزب (و از این طریق در حکومت) شده ، منجر به شکل گرفتن یك قشر میانی بین رهبری حزب و توده ها شود • شکل گیری این قشر میانی ، که بقـول مائو توأم بود با سرپیچی آنها از انجام دستورات رهبری حزب، ناهنجاری ها و نابسامانیهای ناشی از مانورهای مزبور را تشدید میکرد و امـکان میداد که در لحظه ای حساس رابطهٔ میان رهبری حزب و توده هـا قطع شود ، و در نتیجه ، اجرای سیاستهای حزبی که بر رشد قـدرت بورژوازی کنترل می نهاد متوقف گردد ، تعادل طبقاتی که توسط حـزب حفظ میشد از میان برود و سرانجام بورژوازی در حکومت صاحب قـدرت شده ، حزب کمونیست منحل شود • برای جلوگیری از این خطرات بـود که رهبری حزب می باید دائماً با استفاده از برنامه های تعلیمی ، آموزش کادرها ، " کمپینهای اصلاحی " و بطور کلی درگیری توده ها در

امور حکومتی رابطهٔ مستقیم و نزدیکی با توده ها حفظ کرده ، مستقیماً به مبارزات آنها بر علیه تحکیم این قشر میانی متوسل شود • خطر به قدرت رسیدن خرده بورژوازی و بورژوازی در حزب ، که بخاطر خط مشی حزب بطور عینی وجود داشت ، آنچنان فکر و ذهن مائو را در سالهای انقلاب اشغال کرده بود و آنچنان تاثیری در اندیشه او داشت که حتی زمانیکه با پیروزی انقلاب طبقه بورژوازی داغان شد ، هنوز مائو سایه بورژوازی را در خارج و در داخل حزب در کمین غصب قدرت در حزب می دید و آن هنگام که مدتها پس از انقلاب قشر نوینی از تکنوکرات-ها و بوروکراتهای صنعتی بخود شکل گرفت و نمایندگانی در حزب یافت ، مائو این قشر را پیکر بورژوازی ای انگاشت که کمافی السابق در کمین قدرت نشسته بود و سایه اش آنقدر در افکار او زنده بود •

۳- حزب کمونیست چین و طبقهٔ کارگر

در بخشهای پیشین نقش حزب کمونیست در روستاها و تکامل بوروکراسی را که قسمتی از آن محصول اجتناب ناپذیر شرایط عینی و خصلت خرده بورژوایی اقشار دهقانی و قسمت دیگر محصول انحرافات رهبری حزب کمونیست بود ، مورد مطالعه قرار دادیم • ولی نباید بوروکراتیزه شدن انقلاب چین را فرآورده اجتناب ناپذیر بوروکراتیک بودن ارگانهای حکومتی در روستاها ، یا بوروکراتیک بودن حزب و یا دهقانی بودن ارتش سرخ بانگاریم • عامل تعیین کننده در بوروکراتیزه شدن یا نشدن انقلاب همانا چگونگی شرکت و نقش طبقه کارگر در مراحل نهایی انقلاب و در مرحله بعد از تسخیر قدرت بود • طبقه کارگر ، که بر خلاف اقشار دهقانی قادر به خود سازماندهی در شوراهای دمکراتیک کارگری و متمرکز کردن نیروی مبارزاتی و سیاسی خود و سایر اقشار ستمدیده علیه طبقه بورژوا و اقشار بوروکراتیک بود ، می توانست با بدست گرفتن قدرت از طریق شوراهای سراسری کارگری و دمکراتیزه کردن ارگانهای دولتی از بوروکراتیزه شدن انقلاب در آخرین نبردهای ضد بورژوازی پیش-گیری کند • لکن سیاستهای حزب کمونیست مانع وقوع چنین راهی واقع گشت • سالهای ۴۷-۴۶ دورهٔ برخاست جنبش کارگری در شهرها بود ، حزب کمونیست که تحت فشارهای دیپلماتیک شوروی و امریکا در گرماگرم مذاکرات با چیانکایچک برای تشکیل حکومت ائتلافی بود مصرانه انجام اصلاحات ارضی و بسیج مبارزات توده ای را بر علیه کومینتانگ به تعویق انداخت • این سیاست محافظه کارانه باعث شد فرصت مناسبی برای هماهنگ کردن مبارزات دهقانی و کارگری هدر رود • دو سال جنگ داخلی میان ارتش سرخ و کومینتانگ که پس از شکست پروژهٔ تشکیل حکومت ائتلافی آغاز شد ضربات سختی بر جنبش کارگری در شهرها وارد آورد ، بطوریکه هنگام پیروزی نهایی بر کومینتانگ طبقه کارگر هیچ مبارزه و حرکت محسوسی از خود نشان نداد • حزب کمونیست شهرها را از طریق دهات محاصره کرده بود و برای پیروزی نهایی بر چیانکایچک احتیاج به حمایت کارگران شهری داشت • کار سیاسی میان کارگران آغاز شد و پشتیبانی طبقه کارگر از ارتش سرخ بدست آمد • تعداد زیادی از کارگران به عضویت حزب درآمدند ولی هیچگونه تلاشی برای خود سازماندهی طبقه کارگر و تشکیل شوراها به عمل نیامد • رهبری محافظه کار حزب ، کارگران را نیز به چشم دهقانان می نگریست • در روستاها ناتوانایی دهقانان در خود سازماندهی ، حزب را بر آن داشت که بمثابهٔ جانشین پرولتاریا دهقانان را متشکل کند • در شهرها کارگران شوراهای خود را نداشتند • عدم شرکت قاطع و مستقل طبقهٔ کارگر در مرحله تسخیر قدرت ، که منتج از ناموزونی انکشاف تاریخی مبارزات دهقانان و کارگران بود ، باعث تشدید نقش " جانشینی" حزب ، اینبار در تشکل پرولتاریا ، گشت • استراتژی حزب در سازماندهی دهقانان برای سازماندهی پرولتاریا نیز بکار گرفته شد • فهم مائو از شوراهای دهقانی ، که در مناطق عقب مانده روستایی تکوین یافت ، به عنوان سازمانهای پیشگام توده ها و تحت کنترل و اداره حزب به شوراهای کارگری نیز تعمیم داده شد • با این اختلاف که چون از نظر مائو حزب سازمان پیشگام پرولتاریا بود ، از این رو اصولاً دیگر احتیاجی به شورا-های کارگری وجود نداشت : می باید که پیشگامان طبقه کارگر در حزب و توده های پرولتر در اتحادیه های تحت کنترل حزب متشکل شوند • بورکراتیزه شدن انقلاب چین هم از همین منتج شد : قدرت دولتی بجای اینکه در دست شوراهای نمایندگان انتخابی توده های کارگر قرار گیرد (چنانکه در روسیه قرار گرفت) در دست حزب کمونیست که خود بشدت بورکراتیک بود تمرکز یافت •

سیاستهای محافظه کارانه حزب پس از تسخیر قدرت نیز همچنان به تحکیم بورکراسی کمک میکرد • حزب کمونیست که بعد از متلاشی کردن دولت بورژوائی کومینتانگ در صدد ساختن جامعهٔ دمکراتیک نوین و حفظ ائتلاف طبقاتی با بورژوازی" ملی " بود ، از ملی کردن صنایع بورژوازی "ملی " خود داری کرد ، به گسترش صنایع خصوصی کمک کرد ، در موارد متعددی کارگران را از مبارزه علیه بورژوازی " ملی " برای کسب منافع اقتصادی یا آرمانهای سیاسی خود باز داشت • بدین ترتیب قدرت بورژوازی نه تنها از لحاظ اقتصادی بلکه از لحاظ سیاسی هم افزایش یافت • حتی پس از جنگ کره که صنایع خصوصی ملی شد ، حزب کمونیست سرمایه داران " ملی " را همچنان در مدیریت این واحد-های بزرگ اقتصادی باقی گذاشت • در این مورد مائو میگوید : "در عین اینکه اعضای بورژوازی در واحدهای مشترک خصوصی - دولتی مسؤولان تشکیلاتی شده اند و از استثمار کنندگان دارند به مردم کارکن که با کار خود امرار معاش می کنند ، تبدیل می شوند ، با وجود این هنوز نرخ بهره ثابتی در قبال سهم سرمایه خود در این واحدهای مشترک دریافت می دارند ، یعنی ، آنها هنوز خود را از ریشه های استثمار بری نکرده اند • میان آنها و طبقه کارگر هنوز فاصله قابل ملاحظه ای در ایدئولوژی ، احساسات و عادات روزانه است" (ص ۱۰۶ از چهار رساله فلسفی مائو ، درباره راه صحیح حل تضادها) در بخشهای آینده به نقش اینگونه عناصر بورژوای بوروکرات شده که هنوز غرامت ملی کردن صنایع سابق خود را دریافت میکردند باز خواهیم گشت • خلاصه کنیم اضافه بر ماهیت بورکراتیک حزب و ارگانهای دولتی ، سیاست های " نرم" مائو در مورد بورژوازی ، عامل مهم دیگری در رشد بورکراسی در سطح سیاسی و اقتصادی بود • *

تفاوت میان فراشد بورکراتیزه شدن انقلاب روسیه و انقلاب چین در چیست ؟ در انقلاب اکتبر شوراهای دمکراتیک کارگران ، دهقانان و سربازان قدرت را در دست گرفتند و در آغاز پیروزی انقلاب بورکراتیک نبود • ولی با منزوی ماندن انقلاب در یک کشور عقب مانده و در شرایط داخلی نامطلوب ، انقلاب رفته رفته بورکراتیزه گشت و بورکراسی قدرت را از دست پرولتاریا غصب کرد • برعکس در چین انقلاب از همان لحظهٔ پیروزی بورکراتیزه بود • بورکراسی مائوئیستی در مناطق آزاد شده در شرایط مناسب و تحت ضرورتهای عینی ، جنبش وسیع دهقانی را علیه کومینتانگ رهبری کرده و پس از شکست کومینتانگ قدرت را در سرتاسر چین در دست گرفت •

---

* هریسن J.P. Harison در این باره می گوید :

" در طول سالهای ۵۶-۵۵ ، اقتصاد شهری نیز ملی شد ، دولت کنترل ۹۰ درصد کلیهٔ صنایع را بدست گرفت • لکن باز هم بر خلاف سالهای ۲۰ و ۳۰ در شوروی ، به اعضای سر بزیر بورژوازی اجازه همکاری داده میشد و بورژوازی به عنوان یک طبقه از میان نرفت • مقایسه سیاستهای شهری حزب کمونیست با سیاستهای روستایی آن در اصلاحات ارضی بسیار گویاست • عمدتاً بخاطر نیاز استفاده از کلیه کارشناسان اقتصادی موجود ، بورژوازی ملی چین بمثابهٔ قشر مدیران تحت کنترل دولت باقی ماند • بسیاری از آنها لااقل تا انقلاب فرهنگی مشاغل قبلی خود را به عنوان مدیران کارخانه و مانند آن حفظ کردند و درازای سرمایه شان که دولت ملی اش کرده بود تا نرخ ۵ در صد بهره میگرفتند • بنا بر این ، برای ۱۵ سال اصل اتحاد پرولتاریا ، دهقانان ، خرده بورژوازی و بورژوازی ملی حفظ شد • بعضی از سرمایه-داران در شانگهای و نقاط دیگر کماکان بمانند دوران پیش از انقلاب باقی ماندند : با پیشخدمت ، شوفر و غیره • به علامه بنابه اتهامات وارده در انقلاب فرهنگی ، فرزندان بورژوا بر زندگی آموزشی و فرهنگی غلبه داشتند • "

J.P. Harison : Long march to power P. 436

لکن بر خلاف بورکراسی استالینیستی که متعاقب شکست جنبش توده ای تحکیم یافت ، تثبیت بورکراسی مائوئیستی همگام با رشد جنبش توده ای در روستاها و پیروزی انقلاب رخ داد . از این رو فرق مهمی میان این دو بورکراسی موجود است .

بورکراسی استالینیستی در فراشد فروکش انقلاب سوسیالیستی روسیه و فرسایش نیروی مبارزاتی پیشگامان و توده های پرولتری پدیدار شد . خود برآیند فراشد اضمحلال انقلاب اکتبر و پیشگام مبارز پرولتری، و در عین حال عامل مؤثری در تشدید این فراشد بود. ازاین رو تثبیت موقعیت بورکراسی مستلزم محو کامل سنتهای گذشته حزب بلشویک ، از میان بردن آثار هر گونه جنبش توده ای و انقطاع رابطه میان حزب و توده ها از طریق گردن زدن پیشگام پرولتری بود . در چنین شرایطی بورکراسی برای تحکیم موجودیت خود ناچار به سازماندهی تشکیلات عظیم و مقتدر بورکراتیکی شد که مستقل از توده ها و در مقابله مستقیم با آنان ، جایگزین هر گونه دخالت فعال توده ها در تصمیم گیری یا اجرای امور اجتماعی ، سیاسی یا اقتصادی بودند . از طرف دیگر بورکراسی در مرحله ساختمان سوسیالیزم تولد یافت و ماهیت اجتماعی اش مستقیماً با فرم ویژه بنای سوسیالیزم در شوروی پیوند داشت . پایه های عینی بورکراسی استالینیستی در منافع مادی سرشاری بود که تحت مدل استالینی ساختمان سوسیالیزم و در شرایط فقر عمومی طبقهٔ کارگر ، صفوف مختلف بورکراسی در حزب ، دولت و صنعت ، و اقشار تکنوکرات از آن برخوردار بودند . در عوض از طریق اعمال کار اجباری فشرده در کارخانجات ، اشتراکی کردن اجباری اراضی دهقانان و اختناق پلیسی علیه هر گونه سرپیچی کارگران و دهقانان ، بورکراسی استالینیستی آگاهانه سعی در لگد مال کردن سیاسی و اقتصادی طبقهٔ کارگر و سایر زحمتکشان میکرد . هرقدر شکاف ما بین بورکراسی و توده ها بیشتر می شد ، بورکراسی نیز به همان اندازه مستحکمتر و منجمدتر میگشت . در عین حال ، بورکراسی برای سرکوب کامل پیشگامان پرولتری و جنبش توده ای که در فراشد پیروزمند انقلاب برخاسته بودند ، از لحاظ عینی نیاز به تمرکز شدید قدرت سیاسی در سطح رهبری داشت . هر گونه بیان مخالفت چه از جانب توده ها و چه در داخل حزب موقعیت بورکراسی را که بر پایه اختناق پلیسی استوار بود ، بخطر می انداخت و از این رو میباید بشدت سرکوب میشد . از میان بردن دمکراسی کارگری در شوراها می باید با از میان بردن دمکراسی حزبی توأم میگردید . استالین در واقع نقش بناپارت بورکراسی را ایفا می نمود که میان جناحهای مختلف بورکراسی تعادلی برقرار میکرد .

بورکراسی مائوئیستی دارای خصوصیتهای متفاوتی است که برآیند فراشد تاریخی پیدایشش میباشد . این بورکراسی در فراشد برخاست یک انقلاب اجتماعی بوجود آمد ، انقلابی که مستلزم بسیج توده ها و گسترش مبارزات طبقاتی آنان علیه امپریالیزم و ارتجاع داخلی بود . بورکراسی در رهبری جنبشی جای داشت که پی در پی در معرض حملات کومینتانگ و ارتش ژاپن قرار میگرفت . شکست این جنبش بحکم نابودی فوری بورکراسی نیز میبود . بدلیل حدت مبارزات طبقاتی و نیاز مبرم جهت سامان دادن امور اجتماعی ، بورکراسی مائوئیستی حتی بوای حفظ موجودیت خود نیز مجبور به تکیه بر مبارزات دهقانان و جنبش توده ای و در نتیجه مجبور به حفظ رابطه ای نزدیک با توده ها و بسیج دائمی آنها بود ، بطوریکه رهبری بورکراسی نمیتوانست بدون مداخلهٔ فعال توده ها در امور اجتماعی (شرکت در برخی تصمیم گیری ها حول نحوهٔ اجرای برنامه های حزبی ، اجرای تصمیمات حزبی از طریق بسیج عمومی و غیره) و در نتیجه بدون وجود تعادل انعطاف پذیری ما بین بورکراسی و توده ها عمل کند . این ضرورت عینی ، ضعف تاریخی و ساختاری بورکراسی مائوئیستی را در بر داشت تا جائیکه رشد و تحکیم بورکراسی بناچار بسیار محدود باقی میماند و انجماد بورکراسی بصورت یک قشر کاملاً مستقل و بی ارتباط با توده ها از دایره امکان خارج بود . از طرف دیگر بر خلاف بورکراسی استالینیست که در مرحله ساختمان سوسیالیزم شکل گرفت ، بورکراسی مائوئیستی در دوران مبارزات سیاسی توده ای علیه ملاکان ، بورژوازی و قدرتهای امپریالیستی بوجود آمد، نقش رهبری سیاسی و فرماندهی جنبش توده ای را عهده دار بود و منافع اجتماعی اش دقیقاً در گروی انحصار این رهبری و فرماندهی قرار داشت ، به عبارت دیگر در جانشین کردن خودش برای طبقه کارگر .

البته نباید پنداشت که بورکراسی مائوئیستی هیچگونه منافع مادی دارا نبود ، چنین تصوری بوضوح با ماهیت بورکراسی بطور کلی در تضاد است . ولی باید اذعان کرد که عامل تعیین کننده در منافع این بورکراسی حیثیت سیاسی اش بود و امتیازات مادیش حداکثر بسیار جزئی بود. بورکراسی مائوئیستی برای بسیج دائمی اقشار دهقانی که تنها با تحریک آگاهی انقلابی در آنان امکان داشت ، و در عین حال برای تثبیت نقش خود بمثابهٔ رهبری سیاسی و جانشین پرولتاریا که تنها با جلب اعتماد و همبستگی توده ها امکان تحقق می یافت ، می بایست خود را هر چه بیشتر با توده ها نزدیک میساخت ، به مسائل آنان گوش فرامیداد ، با آنها به همدردی می نشست ، و حتی بمنظور ابراز همبستگی با توده های فقیر هر گونه امتیاز مادی را برای خود منع میکرد . از دیدگاه این بورکراسی انگیزه ها و امتیازات مفرط مادی کادرهای بورکرات دولتی یا حزبی رابطه پاک میان رهبری و توده ها را لکه دار می نمود و شکافی میان آنها و بوجود می آورد که می توانست موجب فلج شدن سیستم حکومتی حزب کمونیست شود . بدین دلیل رهبری مائوئیستی اگر چه به اقشار بورکرات امتیازات مادی و اختیارات اداری اعطا می کرد لکن از طریق کمپینهای اصلاحی نیز به مبارزه علیه انگیزه های مفرط مادی اقشار بورکرات دولتی و حزبی بر میخاست و از انجماد این اقشار در قالب قشری کاملاً جدا از توده ها و صاحب امتیازات و اختیارات مستقل جلوگیری می نمود . در واقع ، بورکراسی مائوئیستی و در رأس آن مائو نقش بناپارتی را داشت که میان توده ها از یک طرف و اقشار بورکرات دولتی و حزبی از طرف دیگر تعادلی بر قرار میکرد .

٤- ساختمان سوسیالیزم در چین و حزب کمونیست شوروی

قبلاً گفتیم که پس از تسخیر قدرت (در سال ١٩٤٩) حزب کمونیست در صدد حفظ ائتلاف با بورژوازی " ملی " و رشد دادن روابط سرمایه داری از طریق کمک به بورژوازی "ملی" برآمد . ولی در عالم واقعیت ، منطق قوانین مبارزات طبقاتی اجازهٔ ادامهٔ این سیاست حزب کمونیست را نمی داد . گسترش روابط سرمایه داری و رشد بورژوازی بومی در تحلیل نهایی فقط از کانال یک دولت بورژوائی امکان پذیر است . ادامه فراشد بسط کاپیتالیزم ، تقویت بورژوازی در چین ، و ناهنجاریهایی که در سطح سیاسی و اقتصادی از آن ناشی میشد گرایش بسمت تضعیف پایه های حکومت حزب کمونیست داشت . تجاوز امپریالیزم امریکا به خاک چین در جنگ کره و خطرات داخلی ای که شرایط جنگ در داخل کشور ایجاد میکرد ، به گرایش فوق شکل کنکرتی داد . حزب کمونیست ناچار به عقب نشینی از سیاست رشد سرمایه داری شد : صنایع بورژوازی "ملی" ظرف یکی دو سال ملی گشت و جهت جنگ با امپریالیزم امریکا از شوروی کمکهای مادی گرفته شد . پس از پایان جنگ ضرورت جبران خسارات جنگی و ساختن جامعه ای نوین در مقابل بورکراسی مائوئیستی قرار گرفت . حزب کمونیست که دیگر از خیال پرورش کاپیتالیزم گذشته بود حالا مجبور به پی ریزی یک اقتصاد با برنامه و دریافت کمک از شوروی شد . قراردادهای بزرگ اقتصادی ای میان دو کشور به امضاء رسید که بر طبق آنها ساختمان واحدهای بزرگ اقتصادی با کمک مالی و تکنیکی شوروی آغاز گردید . برنامه اقتصادی پنجساله ای (٥٧-١٩٥٣) که در این زمان با کمک مشاوران شوروی برای ساختمان سوسیالیزم در چین طرح ریزی شد دقیقاً بخاطر رابطهٔ مستقیم آن با قراردادهای اقتصادی دو کشور ، و پروژه های صنعتی ای که از طرف شوروی تأمین می شد ، مدل ساختمان سوسیالیزم در شوروی (از زمان استالین ببعد) را اتخاذ کرد . اگر چه اخذ کمکهای مادی از شوروی ضرورت عینی داشت ، ولی انتخاب مدل استالینیستی ساختمان سوسیالیزم بدون بررسی دقیق عواقب وخیم این مدل در شوروی با توجه به نیروها و شرایط داخلی صورت گرفت . بورکراسی مائوئیستی کورکورانه و آمپریک وار و تحت ضرورت عینی اخذ کمک از شوروی برای ساختن سوسیالیزم بدنبال راه استالینی صنعتی کردن کشور رفت .

خصوصیات اصلی این راه چیست ؟ در این مدل فرض میشود که تکمیل ساختمان سوسیالیزم در یک کشور منزوی و ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی در آن امکان پذیر است • این فرض منعکس منافع و محافظه کاری بورکراسی حاکم است • بسط انقلاب در صحنهٔ جهانی و تأثیر انقلابی آن بر آگاهی توده های کشور ، منافع بورکراسی را به مخاطره می افکند • از این لحاظ مسئله پیروزی انقلاب در سطح جهانی و در نتیجه همکاری پرولتاریای بین‌المللی و استفاده از تکنیک پیشرفته جوامع صنعتی برای ساختمان سوسیالیزم اصولاً برای بورکراسی مطرح هم نمی‌گردد • افزون بر این فرض میشود که تخصیص ماکزیمم هزینه در تولید ، سریع‌ترین آهنگ رشد اقتصادی را بوجود می‌آورد و اینکه سریعترین آهنگ رشد اقتصادی تنها با تکیه مطلق بروی صنایع سنگین حاصل می‌شود • در عمل بقیمت رشد صنایع مصرفی و بخش کشاورزی ، یعنی بقیمت مصرف کارگران و دهقانان ، اعظم نیروی انسانی و منابع مادی باید در تولید صنایع سنگین شرکت کنند • البته هرگاه طبقهٔ کارگر و دهقانان فقیر در شوراهای نمایندگان بطور دمکراتیک و آگاهانه تصمیم به تکیه بروی صنایع سنگین به قیمت مصرف خود برای مدت معینی بگیرند و این راه را خود انتخاب کنند ، آنوقت ایرادی در چنین برنامه ای نیست • زیرا که در این صورت توده ها خود از اهداف و جزئیات برنامه اطلاع کامل دارند و آگاهانه حاضر به قبول فداکاری موقتی برای ساختن سریعتر صنایع سنگین گشته اند • بالاتر از همه آنها خود بر اجرای این برنامه نظارت و کنترل مستقیم دارند و قادرند هر زمان که بخواهند بطور دمکراتیک درتصمیم خود تجدید نظر کنند و راه جدیدی برگزینند • مسأله در اینجاست که در چنین این تصمیم بنحو بورکراتیک از طرف حزب کمونیست بر طبقه کارگر و دهقانان فقیر اعمال گردید • توده های زحمتکش بدون آنکه از عواقب این برنامه برای مصرف روزانهٔ خود و یا از خطرات احتمالی آن برای اقتصاد کشور آگاهی داشته باشند و بدون آنکه در اجرای آن نظارت کنند مجبور به پی روی کورکورانه از تصمیماتی شدند که خود کوچکترین شرکتی در اتخاذشان نداشتند • خطراتی که این مدل در بر داشت چه بود ؟ * در کشوری مانند چین که هم از لحاظ اقتصادی و هم از نظر فرهنگی عقب افتاده است ، نیازهای تکنیکی چنین مدلی استفاده از کارشناسان " بورژوایی " محلی و خارجی را تحت یک برنامه مرکزی لازم میسازد • این کارشناسان بدلیل خبرگی‌شان در امور تکنیکی و تشکیلاتی و در شرایط واپس ماندگی شدید خود کارگران در امور فنی صاحب مقامهای اداری و سیاسی در سطح محلی می‌شوند • از طرف دیگر برای استفاده از این کارشناسان در طرحهای صنعتی ، میباید در مقایسه با دستمزد کارگران امتیازات مادی محسوسی به آنها اعطا شود که می‌تواند در دوران " تولید صنایع سنگین به قیمت مصرف کارگران و دهقانان " حتی برجسته تر باشد • باید گفت که دادن برخی پستهای اداری و اقتصادی و اعطای مقداری انگیزه های مادی به این کارشناسان برای ساختمان سوسیالیزم بطور کلی تا حدود زیادی اجتناب ناپذیر و ضروری است و اگر شوراهای دمکراتیک کارگری بر کل این جریان نظارت مستقیم داشته باشند ، ایرادی در میان نخواهد بود • ولی در شرایط فقدان یک نظارت دمکراتیک توده ای بر این جریان ، منطق عینی وجود چنین امتیازات و اختیاراتی در دست عناصر مزبور می‌تواند منجر به گرایشهای نوینی شود •

برای اینکه مسأله بهتر شکافته گردد باید خصوصیات ویژهٔ جامعهٔ در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم را بررسی کنیم • همانطور که مارکس در نوشتجات خود تشریح نموده است ، حتی پس از سرنگونی دولت بورژوائی و داغان شدن طبقه بورژوازی ، بقایای روابط تولیدی کاپیتالیستی همچنان در جامعه وجود خواهند داشت : روابط بازار ، سیستم پولی ، تولید ارزش مبادله و نابرابریهای اجتماعی ، که همگی از لحاظ تاریخی خصوصیات برجسته نظام سرمایه داری در مرحلهٔ مشخصی از تکامل نیروهای تولیدی است ، یکشبه و بصرف سرنگونی نظام سرمایه داری در یک کشور از میان نخواهند رفت • البته در جامعه در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم بقایای روابط سرمایه داری منعکس سطح پایین نیروهای مولده است و نه وجود روابط تولیدی سرمایه داری یا نظام کاپیتالیستی • از طرف دیگر قوانین مبارزات طبقاتی در عصر امپریالیزم باعث شد که انقلاب سوسیالیستی ابتدا در کشورهای عقب مانده آغاز شود • بخاطر یک سلسله دلایل تاریخی انقلاب در مراکز مهم صنعتی در اروپا با شکست مواجه گشت و متعاقباً انقلاب در این کشورهای عقب افتاده منزوی ماند • در واقع منزوی ماندن انقلاب در شرایط عقب ماندگی اقتصادی و فرهنگی خود عامل دیگری در عینی بودن و تشدید بقایای روابط سرمایه داری بشمار می‌آید • اگر بر عوامل فوق اثرات ناشی از بورکراتیزه شدن انقلاب را اضافه کنیم ، آنگاه خطرات معلول از رشد وزنهٔ اقتصادی و سیاسی بورکراتها و کارشناسان صنعتی روشن می‌گردد • از آنجا که نظارت شوراهای دمکراتیک کارگری بر امور اقتصادی و سیاسی وجود ندارد ، اینگونه عناصر می‌توانند از بقایای روابط بازار بنفع امتیازات اجتماعی خود استفاده کنند • آنها منافع خود را در دسانترالیزه شدن برنامه اقتصادی ، استفاده از معیارهای پولی ، پرداخت دستمزدها از طریق تقسیم سود در سطح محلی ، بسط روابط کالایی و استقلال نسبی واحدهای مختلف اقتصادی جستجو می‌کنند • این منافع اجتماعی به عناصر مزبور صورت یک قشر اجتماعی می‌دهد : تکنوکراسی • شکل گیری این عناصر در قالب یک قشر فرآورده مستقیم بورکراسی مائوئیستی و برنامه های بورکراتیک آنست • بورکراسی مائوئیستی خود در فراشد انقلاب چین شکل گرفت و با از هم پاشی حکومت کومینتانگ ، قدرت دولتی را در سراسر چین بدست آورد • منافع مشترک بورکراسی محافظه کار مائوئیستی عبارتست از حفظ و تحکیم قدرت سیاسی انحصاری خود در اداره و کنترل امور دولتی و از این طریق کسب برخی امتیازات اجتماعی و حیثیت و مقام سیاسی برای خویش • بورکراسی برای حفظ این منافع نمیتوانست دمکراسی تولید کنندگان (کارگران و دهقانان) را در امور سیاسی و اقتصادی کشور اجازه دهد • برنامهٔ پنجسالهٔ بورکراسی بدون شرکت تولید کنندگان در تصمیم گیری و اتخاذ آن و بدون نظارت سازمانهای دمکراتیک توده ای بر آن به اجرا گذاشته شد ، و از این رو سبب پیدایش و شکل گیری تکنوکراسی گشت • به عبارت دیگر ، تکنوکراسی در چین زائیدهٔ مستقیم بورکراسی مائوئیستی بود •

بورکراسی مائوئیستی خود در فراشد انقلاب چین شکل گرفت ؛ با تکیه بر نیروی مبارزاتی دهقانان ابتدا از طریق انجام اصلاحات ارضی شرایط موجود در روستاها را محفوظ نگاه داشت ، و سپس تحت فشار قوانین عینی مبارزات طبقاتی مجبور به اتخاذ سیاست انقلابی سرنگونی کومینتانگ گشت • با از هم پاشی حکومت کومینتانگ ، حزب کمونیست قدرت دولتی را در سراسر چین بدست آورد و قدم به قدم ، اگر چه کورکورانه و تحت فشارهای عینی مبارزات طبقاتی ، انجام تکالیف دمکراتیک انقلاب (اصلاحات ارضی ، وحدت ملی و ملی کردن صنایع بزرگ) را بطور بورکراتیک و ناقص آغاز کرد • در سرتاسر این دوران ، برخاست موج انقلابی مبارزات دهقانی مانع از انجماد بورکراسی مائوئیستی و بورکراسی دولتی گردید و تعادل نسبی ما بین بورکراسی و توده ها برقرار ماند • ولی در دوران ساختمان سوسیالیزم ، که با برنامهٔ اول پنجسالهٔ ۵۷-۵۳ شروع شد ، رهبری مائوئیستی اگر چه هنوز تحت فشارهای عینی قوانین مبارزات طبقاتی بود (محاصره اقتصادی و سیاسی از جانب قدرتهای امپریالیستی ، افتراق طبقاتی موجود در روستاها و شهرها و عقب ماندگی اقتصادی و سیاسی کشور) ، لکن دیگر قادر به اتخاذ قدم بعدی برای پیشبرد فراشد انقلاب مداوم در چین نبود و چشم اندازی برای ادامه انقلاب اجتماعی نداشت ، زیرا که پیروزی مرحلهٔ نوین انقلاب یعنی ساختمان سوسیالیزم فقط با دمکراتیزه کردن ساختار اجتماعی از طریق خود سازماندهی طبقه کارگر و فقط با چشم انداز بسط انقلاب جهانی از راه کمک به تشکل بین الملل کمونیستی امکان داشت • چنین برنامه ای با ماهیت بورکراسی مائوئیستی که منافع اجتماعی‌اش بر حفظ و تحکیم قدرت سیاسی انحصاری خود برای اداره و کنترل امور دولتی تکیه می‌کرد در تضاد بود • نقش بورکراتیک این رهبری در جانشین ساختن خود برای طبقهٔ کارگر اجازهٔ وجود شوراهای دمکراتیک کارگری را نمی‌داد و لزوم گسترش انقلاب جهانی هم اصولاً در چارچوب سیاستهای بورکراسی بغایت ناسیونالیست مائوئیستی نمی‌گنجید •

* در شوروی اتخاذ این مدل از سال ۱۹۲۹ ببعد همراه با اشتراکی کردن اجباری اراضی دهقانها و کارفشرده اجباری کارگران انجام گرفت ساختن صنایع سنگین بقیمت مرگ میلیونها کارگر و دهقان ، گرسنگی ، بحران فجیع کشاورزی ، لگدمال شدن کارگران و دهقانان و خفه شدن کامل دمکراسی شوراها تمام شد •

حزب کمونیست در مراحل پیشا انقلاب برای حفظ موجودیت خود و نیز حفظ رابطه انعطاف پذیر خود با جنبش توده ای ناچار به بریدن از سیاستهای مهلک بورکراسی شوروی گردید • سیاستهایی که شکست پی - در پی جنبش توده ای را ببار آورده بود • ولی از آنجا که رهبری مائوئیستی هرگز به مواضع مارکسیزم انقلابی نرسید ، بریدن از سیاستهای بین‌الملل استالینیستی توام بود با تشدید گرایشهای ناسیونالیستی در این رهبری • هر قدر خیانتهای استالین به انقلاب چین بیشتر میشد، به همان اندازه هم گرایشهای ملی رهبری مائوئیستی شدت میگرفت ، تا جاییکه فراشد انقلاب چین بصورت پدیده ای مستقل از انقلاب جهانی در نظر گرفته شد • تئوری " سوسیالیزم در یک کشور " با منطق مواضع رهبری مائوئیستی و با ماهیت محافظه کارانه بورکراسی در انطباق افتاد•

رهبری مائوئیستی نه تنها نمی‌توانست مرحله جدید انقلاب را به پیروزی رساند بلکه سیاستهای اقتصادیش سد تازه ای را در راه پیشبرد انقلاب بوجود آورد • برنامه پنجساله بورکراسی که الگوی مدل استالینیستی بنای سوسیالیزم بود ، بدون شرکت دمکراتیک تولیدکنندگان در تصمیم گیری و اتخاذ برنامه ها و بدون نظارت سازمانهای دمکراتیک توده‌ای برآن به اجرا گذاشته شد • برآیند عینی این سیاستها شکل گیری تکنوکراسی بود و از این رو " مسؤولیت " مستقیم پیدایش تکنوکراسی گریبانگیر بورکراسی مائوئیستی است • بر خلاف بورکراسی مائوئیستی که در فراشد برخاست جنبش توده ای بصورت یک قشر سیاسی در رهبری جنبش شکل گرفت ، تکنوکراسی در مرحله ساختمان سوسیالیزم و هنگام افول جنبش توده ای بمثابه قشری ممتاز در اقتصاد کشور تبلور یافت • از آنجا که تکنوکراسی زائیده مرحله تازه ای از انقلاب بود ، هنوز از خود در سطح سیاسی قدرتی نداشت و بورکراسی مائوئیستی را یکپارچه و متحد در برابر خود میدید • با این وجود پیدایش تکنوکراسی در شرایط انزوای جمهوری توده ای چین آغاز فصل نوینی در تاریخ انقلاب است • در قسمتهای پیشین گفتیم که بورکراسی مائوئیستی مساعی خود را در جهت ایجاد تعادل انعطاف پذیری میان اقشار بورکرات دولتی و حزبی از یکطرف و طبقه کارگر و توده های زحمتکش از طرف دیگر بکار میبرد • در دوران اولیه انقلاب بخاطر موج برخاستی جنبش توده ای انجماد بورکراسی بصورت قشر کاملاً مجزا و ممتازی امکان نپذیرفت • لکن هم اکنون ظهور تکنوکراسی به عنوان قشر نوینی از بورکراسی تعادل فوق را بنفع بورکراسی بتدریج بر هم میزد و گرایش بسمت انجماد قشری مستقل از توده ها را تقویت میکرد •

ترازنامه اولین برنامه پنجساله اگر چه بخاطر برتری اقتصاد با برنامه بر اقتصاد سرمایه داری در مجموع مثبت بود ولی ناهنجاریهای زیادی را نیز ببار آورد که مهمترین آنها عبارتند از ناموزونی تولید در سطوح مختلف صنعتی و در نواحی مختلف جغرافیایی (بدلیل تکیه بر اقتصاد ملی و صنایع سنگین) ، جدایی روز افزون شهر و ده (حاصل مکانیزم استالینیستی اخذ اجباری محصولات کشاورزی از دهقانان که بار صنعتی شدن را بدوش دهقانان فقیر قرار میدهد) و بالاتر از همه شکل گیری قشر تکنوکراسی • در حقیقت علی رغم ساختار تخصیص هزینه ، رشد صنایع محلی بیشتر از صنایع مرکزی بود • برای اداره پروسه تولیدی تحت سیستم بورکراتیک ، تکنوکراسی بطور عینی لازم شده بود ، ولی این تکنوکراسی هنوز از خود قدرت مستقل سیاسی در دولت نداشت و بورکراسی مرکزی مائوئیستی را که کماکان در رأس تولید بود در مقابل خود میدید • ضرورت عینی تکنوکراسی برای تولید در شرایط قدرت بورکراتیک در حقیقت نمایشگر ضعف بورکراسی مائوئیستی بود • برای مخفی نمودن این ضعف ، بورکراسی راه حل بورکراتیکی برگزید • تضاد میان ضرورت تکنوکراسی در اقتصاد و قدرت انحصاری بورکراسی مرکزی با شناختن برخی از جوانب وجود تکنوکراسی موقتاً حل شد : در سالهای ۱۹۵۷-۱۹۵۶ مدیریت فردی واحد های تولیدی به مدیریت جمعی و با شرکت تکنوکراسی در مدیریت تبدیل گردید ، با تغییر برخی از شاخص های برنامه های اقتصادی به واحد های تولیدی استقلال نسبی داده شد و بالاخره سیستم دستمزد ها در جهت امتیازات بیشتری برای تکنوکراسی تعدیل یافت•

تقبیح کیش شخصیت استالین و برخی از شیوه ها و اعمال وی در کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی (۱۹۵۶) در جمع با استقبال حزب کمونیست چین و مائو روبرو شد • همزمان با جریان " استالین زدائی " و انتقاد از استالین در شوروی ، مائو دست به گسترش کمپین " بگذار صد گل بشکفد و صد مکتب فکری به بحث بنشینند " زد • در این کمپین توده ها تشویق شدند تا کلیه مشکلات خود را بازگو کنند و انتقادات خود را از رهبری حزب ارائه دهند • مائو در این زمان خود می‌نویسد: " وقتی ما از آزادی با رهبری و از دمکراسی تحت هدایت مرکزی حمایت می‌کنیم ، مقصودمان بهیچوجه این نیست که برای حل مسائل ایدئولوژیک یا مسائلی که مربوط به تفاوت بین درست و اشتباه در میان مردم است میباید از طریق زور و اجبار عمل کرد • هر گونه تلاشی که برای بکار بردن دستورات تشکیلاتی با استفاده از زور برای حل مسائل ایدئولوژیک یا مسائلی که بر سر غلط بودن یا درستی چیزی است ، صورت گیرد نه تنها مؤثر نیست بلکه زیان آورست " (چهار رساله فلسفی ، در مورد راه حل صحیح تضاد ها در میان مردم ص ۸۶) •

واضح است که مائو نصایح بالا را در برخورد به شیوه های استالینیستی حل مسائل سیاسی اعلام می‌کند • در عین حال دقیقاً بخاطر فرم بورکراتیک اینگونه کمپینها که در طول آنها طبقه کارگر و دهقانان فقیر هیچگاه اجازه تصمیم گیری و اعمال قدرت را بر اساس سازمانهای دمکراتیک توده ای ندارند ، " لیبرالیزه کردن " حاصله آلت دست اقشار تکنوکرات و بورکراتی گردید که بنقد از لحاظ اقتصادی و قدرت اداری صاحب امتیازاتی نیز گشته بودند • حتی در رهبری حزب هم عناصری پیدا شدند که کما بیش از منافع تکنوکراسی دفاع کرده ، خواستار تکیه بیشتری بروی تکنوکراسی و عینی شناختن وجود آن شدند • این حرکات " راست " در خارج و داخل حزب زنگ خطری برای مائو بود • در واقع تجربه فعالیتهای گذشته در روستا ها (خطر رخنه بورژوازی به داخل حزب) برای وی زنده شد • از دیدگاه بورکراسی مائوئیستی رشد روز افزون این قشر میانی بین رهبری حزب و توده ها و ظهور " طرفداران " این قشر در حزب تعادل میان بورکراسی و توده ها و درنتیجه قدرت رهبری حزب را به خطر می انداخت• باید این قشر تحت کنترل درآید و حتی الامکان نفوذش در داخل حزب از میان برود • عوامل چند دیگری نیز در اتخاذ قدم بعدی مائو تأثیر داشتند • همانطور که قبلاً اشاره شد انتخاب مدل استالینیستی ساختمان سوسیالیزم (در برنامه اول پنجساله) تحت فشارها و ضرورتهای عینی ولی در عین حال کورکورانه انجام شد • مائو در ماه مارس ۱۹۵۸ در این باره می‌گوید : " در دوران بعد از رهایی تمام کشور (از ۱۹۵۰ تا ۵۷) ، دگماتیزم چهره خود را هم در کار اقتصادی و هم در کار فرهنگی و آموزشی نمایان ساخت ••• در کار اقتصادی دگماتیزم عمدتاً خود را در مورد صنایع سنگین ، برنامه - ریزی ، بانکداری و آمار ، بویژه در صنایع سنگین و برنامه ریزی متبلور کرد • از آنجا که سر از کار این چیزها در نمی‌آوردیم و صاحب هیچگونه تجربه ای نبودیم ، تنها کاری که می‌توانستیم با نادانی خود بکنیم وارد - کردن متد های خارجی بود • کار آماری ما عملاً کپی کار شوروی بود ••• " (درباره مسأله استالین ، ص ۹۸ از کتاب : Mao Unrehearsed.) و در دنباله آن ، " ما قادر به اداره برنامه ، ساختن و سوار کردن واحد های بزرگ صنعتی نبودیم • هیچ تجربه ای نداشتیم ، در چین کار- شناسی وجود نداشت ، خود وزیرمان هم خارجی بود ، پس می بایستی از کشورهای خارجی کپی کنیم ، و وقتی کپی کردیم قادر به تمییز خوب از بد نبودیم ••• ما درکی از اوضاع کلی اقتصادی نداشتیم و درکمان از تفاوتهای اقتصادی چین و شوروی حتی کمتر بود • بنا بر این تنها کاری که توانستیم بکنیم دنباله روی کورکورانه بود • هم اکنون اوضاع تغییر کرده است • بطور کلی حالا میتوانیم دست به نقشه کشی و ساختمان واحد های بزرگ بزنیم • "

مقصود مائو از جوانب بد این پروژه ، رشد اقشار بورکرات و تکنوکرات در سطح ملی ، نابسامانیهای منتج از آن در تولید اقتصادی و از همه مهمتر وضع کماکان وخیم کشاورزی بود • تولید کشاورزی نه تنها می باید کفاف نیازهای جمعیت موجود را می‌داد بلکه همچنین میزان رشدش می باید با درصد بالای افزایش جمعیت انطباق میکرد • اگر چه کلکتیویزه کردن کشاورزی آغاز شده بود ولی از همان ابتدا با مقاومت تکنوکراسی و اقشار خرده بورژوای دهقانی که سعی در حفظ مالکیت اراضی خود داشتند مواجه گشت • میزان پایین کمکهای دولت شوروی هم نا امید کننده بود و با وجود اینکه بورکراسی مائوئیستی

تهاجم ارتش شوروی به خاك مجارستان و داغان کردن جنبش ضد بوروکراتیك در این کشور را تأیید کرده بود ولی خطراتی که وابستگی اقتصادی، تکنیکی و کشاورزی به شوروی می توانست در شرایط بحران اقتصادی و اجتماعی چین و یا در شرایط بحران روابط بین دو کشور از لحاظ سیاسی برای چین ببار آورد بوروکراسی را هراسان کرد • راه حل مائو در مقابل این مشکلات و فشارهای عینی و برای قطع نفوذ و قدرت تکنوکراسی بمثابهٔ خطری برای بوروکراسی ، سیاست اتکا به نیروهای انسانی موجود در چین برای رسیدن هر چه سریعتر به جامعهٔ کمونیستی بود • بر اساس برنامهٔ جدید ، بقایای روابط کاپیتالیستی ، تولید خرده کالایی ، استانداردهای پولی برای محاسبات اقتصادی و بقایای قانون ارزش می باید با یك ضربت نابود شوند و روابط اشتراکی کمونی جای آنرا بگیرند• بدین منظور در سال ۱۹۵۸ ، " جهش بزرگ بجلو " و " کمونها " در دستور روز قرار گرفت • بیش از ۹۹ درصد جمعیت روستایی در کمونهای اشتراکی برای بسط مالکیت اشتراکی و از میان بردن تقریباً کامل اراضی خصوصی بسیج شدند • با تکیه بروی نیروی کار انسانی و در شرایط فقدان تکنیکهای مدرن صنعتی و ماشین آلات کشاورزی ، پروژه ها های عظیمی از قبیل ساختن کوره های غول آسای فلزی و پروژه های آبیاری در سطح وسیعی بکار افتادند • این " جهش بزرگ بجلو " نتایج بسیار مثبتی در مراحل اولیه بهمراه داشت ولی با گذشت زمان با شکست فاحشی روبرو شد • میزان نسبی تولید صنعتی چین در سالهای آخر دهه ۵۰ و اول دهه ۶۰ بدین قرارند :

۱۹۶۰ = ۱۸۸/۵	۱۹۵۶ = ۱۰۰
۱۹۶۱ = ۱۲۴/۵	۱۹۵۷ = ۱۰۹/۴
۱۹۶۲ = ۱۰۹/۶	۱۹۵۸ = ۱۴۳/۸
	۱۹۵۹ = ۱۸۱/۶

در ضمن تولید کشاورزی در سال ۱۹۵۸ به اوج خود رسید ولی بین ۱۹۵۸ و ۱۹۶۰ سریعاً تنزل کرد •*

آنچه در شکست پروژه های فوق سهم بسزایی داشت بی شك قطع کمکهای مادی و تکنیکی شوروی و بازگشت کارشناسان شوروی از چین بود که ضربه شدیدی به اقتصاد چین (بخصوص در سطح صنعتی) وارد کرد • ولی این خیانت بوروکراسی شوروی که در پشت سیاستهای همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیزم دنبال می شد ، تنها سبب تسریع ظهور بحران بود و از این نقطه نظر عامل اصلی شکست رویاهای مائو بحساب نمی آید • شکست " جهش بزرگ بجلو " بیش از هر چیز بیانگر این واقعیت است که روابط تولیدی در تحلیل نهایی بازتاب نیروهای تولیدی موجود است • شاید برای مدت کوتاهی امکان داشت که با استفادهٔ فشرده از نیروی کار انسانی و برانگیختن آگاهی و ارادهٔ انقلابی در توده ها و در شرایط پایین بودن مفرط سطح ترقی صنعتی ، از طریق کمونیزه کردن کل سیستم کشاورزی ، منع تولید کالایی و استعمال شاخصهای کمونیستی به پیروزیهای درخشانی در ساختن واحد های بزرگ صنعتی و کشاورزی و بالا بردن سریع تولید نایل آمد • ولی افزایش ساعات کار روزانه ، تسریع پروسه کار ، میزان نازل دستمزد ها ، آهنگ آهسته رشد آنها و فقدان متد های پیشرفته تکنیکی در دراز مدت تنها موجب فرسایش همان اراده انقلابی توده ها و تضعیف عامل انسانی یعنی تکیه گاه اصلی این نوع " جهش های بزرگ " میگردد • تنزل تولید ، پیدایش ناهنجاریهای گوناگون در اقتصاد ، کاهش بارآوری کار و در نتیجه تحقق نیافتن اهداف برنامه و انفجار بحران کشاورزی در شرایط قحطی و فاجعه های طبیعی عواقبی بود که در چین طغیان کرد • حزب کمونیست بسرعت مجبور به عقب نشینی شد • کمونها دوباره به اراضی تعاونی و خصوصی تبدیل یافتند و آزادی بیشتر و انگیزه بهتری برای تولید و بازرگانی فراهم آمد • مانند سالهای اواسط دهه ۵۰ ، روشنفکران و کارشناسان بار دیگر به کمك فراخوانده شدند • فقدان دمکراسی تولید کنندگان ، جان تازه ای به تکنوکراسی که اینبار حتی در رهبری حزب هم طرفدارانی داشت داد • اصولاً از آنجا که افزایش قدرت تکنوکراسی تا حدود زیادی تنها با تضعیف برنامهٔ اقتصادی مرکزی امکان پذیر است ، تکنوکراسی نمایندهٔ سیاسی خود را در حزب احتیاج دارد • مقاومت در برابر برنامهٔ " جهش بزرگ بجلو" در کنفرانس لوشان (اوت ۵۹) در حزب آغاز شد • پنگ ته هوی Peng Teh Huai ضمن حمله به " رویاهای خرده بورژوائی " لزوم تصمیم گیری بر اساس علمی استفاده از بارآوری اقتصادی را اعلام کرد • به عبارت دیگر ، بنظر او ، تکنوکراسی را باید بطور عینی شناخت و مورد قبول قرار داد • لیوشائوچی ، که در انقلاب فرهنگی به عنوان رهبر " بورژوازی " در حزب تصفیه شد ، از مدتها قبل مدافع تکنوکراسی بود و در جناح راست حزب قرار داشت • پس از تجربهٔ تلخ کمونها ، مائو در سال ۱۹۵۹ از صدر جمهوری خلق چین کناره گرفت و لیوشائوچی بمثابهٔ پرچمدار تکنوکراسی به جای او نشست • در صحنهٔ سیاسی هم راه برای تکنوکراسی هموار شد • در رهبری حزب جناحی پرورش یافت که کمابیش نماینده سیاسی تکنوکراسی در حزب بود : جناحی که به " میانه روها " شهرت گرفت • تا سال ۱۹۶۶ ، یعنی تا آغاز انقلاب فرهنگی که این جناح جدید در رهبری حزب باقی ماند ، برنامه های اقتصادی به تکنوکراسی تکیه داشتند : توأم با دسانترالیزه کردن تولید ، از ۱۹۶۲ ببعد سود بهترین اساس برنامه ریزی قرار گرفت• برای مثال تراکتورهای کشاورزی از کمونها پس گرفته شده و در ایستگاه های تراکتور جمع شدند • سپس اینها بر مبنای بارآوری کار در مزارع اشتراکی ، یا به عبارت دیگر بر اساس مطالبه و سود آنها ، به اجاره واگذار می گشتند • بدین ترتیب اختلافات موجود میان بارآوری کار در مزارع مختلف حادتر میگردید • هدف برنامه های " میانه روها " تمرکز تخصیص هزینه ها در مناطق بارآور و از این طریق بالا بردن بارآوری کار در سطح ملی بود • در عمل پیاده کردن این برنامه ، منجر به ایجاد واحد های بسیار اختصاصی تولیدی گشت ، که بخاطر تقسیم پیچیدهٔ کار و استفاده از تکنیکهای پیشرفته صنعتی در آنها تکنوکراسی در رأس تولید اقتصادی قرار میگرفت • از طرف دیگر " میانه روها " با مرکزی کردن این واحد ها ، در واقع ، نقش و منافع تکنوکراسی را نیز تحت کنترل مرکزی قرار میدادند و تلاش بر این میکردند که گرایش بسمت خصوصی شدن تولید در واحد های مستقل را مهار کنند •از اینجا ماهیت سیاسی " میانه روها " آشکار می گردد • آنها در حقیقت جناحی از بوروکراسی حزب کمونیست را تشکیل میدهند که خواستار حمایت از منافع تکنوکراسی در چارچوب حفظ قدرت بوروکراسی مرکزی حزبی (یعنی با کانالیزه کردن گرایشهای استقلال طلبانه تکنوکراسی و گرایش بسمت خصوصی شدن تولید) است ، همانطور که شکل گیری تکنوکراسی محصول مستقیم ماهیت بوروکراتیك برنامه های اقتصادی بوروکراسی است ، به همان ترتیب هم جناح " میانه روها " فراوردهٔ نظام بوروکراتیك دولتی بطور کلی است •

در شوروی زمان استالین ، بوروکراسی دولتی و تکنوکراسی همزمان با فروکش انقلاب و برخاست ترمیدور استالینیستی بشکل اقشار ممتاز اجتماعی منجمد شدند • لکن قدرت دولتی همواره در دست بوروکراسی سیاسی حزب کمونیست ، که خود فرآورده اضمحلال جنبش توده ای بود ، متمرکز ماند • استالین در رهبری حزب میان جناحهای مختلف بوروکراسی مانور میداد و با اختناق پلیسی تعادلی پا برجا ولی در عین حال مصنوعی میان آنان برقرار کرده بود • اگر چه تکنوکراسی در اقتصاد از لحاظ عینی وزنهٔ بسیار مهمی داشت ولیکن آرمانهای سیاسی اش توسط رهبری حزب بشدت سرکوب میشد • پس از مرگ استالین ، که نقش بناپارت مقتدری را ایفا می نمود ، این وزنهٔ عینی تکنوکراسی بسرعت خود را در صحنه سیاسی بازتاب کرد • قدرت تصمیم گیری در امور اقتصادی و سیاسی میان جناحهای هوادار تکنوکراسی و بوروکراسی دولتی به نسبت " عادلانه تری " تقسیم گردید •

در چین از آنجا که بوروکراسی سیاسی مائوئیستی به گوهر بسیار ضعیف بود ، وزنهٔ عینی تکنوکراسی بسرعت حزب کمونیست را به دو جناح منشعب ساخت ، یکی همان بوروکراسی سیاسی مائوئیستی که از قدیم وجود داشت و دیگری جناح میانه روها که برآیند روابط اجتماعی نوین مرحله ساختمان سوسیالیزم میباشد • بر خلاف جناح مائوئیستی که خواستار حفظ سنن حزب بمثابه یك جنبش توده ای است ، میانه روها در جستجوی جامعهٔ باثباتی هستند که در آن تکنوکراسی نقش عمده ای ایفا کرده و اثری از بسیج توده ای جهت پراتیك اجتماعی در آن نباشد •

* نقل آمار بالا از کتاب L. Maitan : Party, Army and Masses in China P.46 آمده است.

از این رو مساعی آنان در جهت کنترل و حتی سرکوب جنبش توده ای و نیز جهت از میان بردن رابطه نزدیک توده ها و تشکیلات حزبی است. آنها در واقع جناح محافظه کارتر بورکراسی حزبی را تشکیل میدهند که در شرایط افول نسبی جنبش توده ای و متعاقب شکل گیری تکنوکراسی بوجود آمدند. از این نقطه نظر میتوان گفت میانه روها استالینیست تر از جناح مائوئیستی میباشند چرا که نمایندهٔ آگاه ترین و منجمد ترین بخشهای بورکراسی جمهوری توده ای چین بشمار میروند. تا قبل از انقلاب فرهنگی برنامه کامل آنها هنوز بطور علنی روشن نبود. ولی بعد از حوادث انقلاب فرهنگی، چوئن‌لای جوهر برنامه میانه روها را در سه کلمه جمع بندی نمود: "ثبات، اتحاد، ترقی". "منظور از "ثبات" و "اتحاد" چیزی نیست جز تقویت رهبری حزب و خاتمه بخشیدن به مبارزات، جنبش‌ها و کمپینهای سیاسی. لکن چطور میتوان در چین بدون حفظ رابطه نزدیکی با جنبش توده ای و یا بدون کسب حمایت توده ها حزب کمونیست را متحد و مقتدر ساخت؟ بدیهی است که در چارچوب یک نظام بورکراتیک چنین اتحاد و اقتداری تنها با تشدید امتیازات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بورکراسی امکان دارد. در واقع اگر بنا باشد حزب بر جنبش توده ای تکیه نکرده، پیوند ملموسی با آن برقرار نکند، آنگاه تنها راه موجود برای اجرای تکالیف اجتماعی، اتخاذ دستوراتی است که از بالا میرسد. ولی چنین سیستمی مستلزم مکانیزم پیچیده و عظیمی از ساختارهای بورکراتیکی است که میباید بمثابه روبنای اجتماعی منجمد و باثباتی بوجود آیند. در عمل جامعه ایده آل میانه‌روها ساختاری شبیه سیستم دولتی و اقتصادی شوروی دارد که در آن تکنوکراسی از امتیازات مادی و سیاسی فراوانی برخوردار است و بورکراسی دولتی نیز بشکل قشر کاملاً ممتازی در جامعه درآمده است.

تمایل "میانه روها" جهت تکیه اقتصادی بر تکنوکراسی نمایانگر بینش‌شان از مسائل موجود در ساختمان سوسیالیزم و بیانگر راه حلی است که آنان در قبال این مسائل مطرح می‌کنند. در این مورد برنامه‌های کشاورزی "میانه روها" بهترین گویای مدل‌شان برای ساختمان سوسیالیزم است. بر خلاف جناح مائو، که راه حل مسألهٔ ارضی را تکیه به نیروی کار انسانی و آگاهی و اراده انقلابی توده ها می‌داند و خواهان تبدیل کل روابط تولیدی به روابط اشتراکی کمونی قبل از هر گونه مکانیزه شدن کشاورزی است، جناح "میانه روها" مکانیزاسیون را پیش شرط اصلی هرگونه تغییری در روابط تولیدی ارزیابی می‌کند. بزعم آنان بالا بردن سطح تکنیک و مکانیزاسیون که تنها با برانگیختن انگیزه مادی اقشار تکنوکرات میسر است، نیروهای مولده را بتدریج رشد خواهد داد و در شرایط ویژه ای امکان ارتقاء روابط تولیدی فراهم خواهد شد. همانطور که نباید در تخیلی بودن و ذهنی گرایی برنامه های جناح مائو شک کرد، نباید هم در راست روی مواضع جناح "میانه روها" تردید داشت. سیاستهای "میانه روها"، با ترغیب افراطی انگیزهٔ مادی تکنوکراسی، افتراق طبقاتی موجود در شهرها و روستاهای چین را تشدید می‌کند بطوریکه منافع اقشار تکنوکرات هر چه بیشتر بقیمت پایین ماندن سطح زندگی توده های کارگر و زحمتکشان دهقان مورد مرحمت واقع می‌گردد. از سوی دیگر بورکراتیک بودن قدرت دولتی و نفوذ رشد یابنده اقتصادی و سیاسی تکنوکراسی مسبب تقویت بقا یای روابط بازار و تولید خرده کالایی می شود تا جائیکه تولید اجتماعی بیشتر و بیشتر بر مبنای ارزش مبادله قرار گرفته و خطر آن بوجود می‌آید که در زمان بحران اقتصادی و سیاسی بورکراسی، شکافهایی در برنامهٔ مرکزی که منعکس اشتراکی بودن تولید اجتماعی است ایجاد شود و گرایش در جهت خصوصی شدن تولید تسهیل گردد.

برنامه های هر دو جناح حزب در تضاد با راه صحیح ساختمان سوسیالیزم قرار دارد. هر دو جناح حامی تئوری "سوسیالیزم در یک کشور" اند. منافع هر دو جناح در حفظ قدرت بورکراتیک حزب کمونیست در مقابل قدرت دمکراتیک سازمانهای توده ای است. از آنجا که هر دو جناح حزب در دو مورد فوق متحدالقولند، اختلافشان بر سر این یا آن راه ساختمان سوسیالیزم صرفاً تبلور کشمکش های درون بورکراسی و در تحلیل نهائی بازتاب تصادم منافع متفاوت دو جناح از بورکراسی است. بورکراسی مائوئیستی منافع خود را در ادامه سنن و شیوه های پیش از انقلاب در روستاها، تکیه بر نیروی کار انسانی و آگاهی اجتماعی دیده و اقشار "مدرنیزه" تکنوکرات را خطری برای حفظ قدرت بورکراسی میداند. برعکس "میانه روها" منافع خود را در "مدرنیزه" کردن اقتصاد با استفاده از اقشار تکنوکرات می بینند.

با وجود این، برنامه های دو جناح یک فرق کلی با یکدیگر دارند. سیاستهای میانه روها از آنجا که بازتاب منافع محافظه کارترین و از خود-آگاه ترین اقشار بورکرات و تکنوکرات در مراحل مختلف انکشاف اقتصادی است، فاقد شالوده های ایدئولوژیک است. شیوه برخورد پراگماتیک-وار میانه روها به مسائل اجتماعی هم دقیقاً نشانهٔ فقدان ایدئولوژی انتگرال آنهاست. برعکس، جناح مائو باید بیش از هر چیز بمنزله رهبری سیاسی انقلاب سوم چین تلقی شود که بمنظور حفظ مقام رهبری خود و همچنین حفظ تعادل میان طبقات و اقشار اجتماعی نیاز به کاربرد خط مشی کمابیش پیگیر دارد. در واقع سیاستهای مهم از پایه های ایدئولوژیکی است که رهبری مائوئیستی در طی فراشد انقلاب چین قدم به قدم و از روی تجربه آنرا فرموله و تئوریزه کرد و سرانجام در سالهای اول دهه ۶۰ از آن ایدئولوژی انتگره ای ساخت. سیاستهای بورکراسی مائوئیستی هر چند بظاهر متضاد بنظر می‌آیند، لکن در واقعیت کاربرد مستقیم این ایدئولوژی می باشند. از این رو مطالعهٔ چگونگی تبلور اندیشه مائو در مراحل گوناگون انقلاب برای فهم دقیق ماهیت برنامه-های این بورکراسی ضروری است. ما قبلاً برخی از جوانب اندیشه مائو را بررسی نموده ایم، اینجا در ابتدا متدلوژی مائو و سپس بینش وی از ساختمان سوسیالیزم، حزب طبقه کارگر و تکنوکراسی را تشریح میکنیم.

۵- اندیشهٔ مائوتسه دون

الف- متدلوژی مائو

در بخشهای قبلی سعی کردیم قدم به قدم، اگر چه به اختصار تکامل بورکراسی مائوئیستی در فراشد انقلاب چین، شکل گرفتن اقشار تکنوکرات در اواسط دههٔ ۵۰ و پیدایش جناح "میانه روها" در حزب در اواخر سالهای دههٔ ۵۰ و اوایل سالهای دههٔ ۶۰ را بررسی کنیم. حالا زمان آن رسیده که جمع بندی‌ای از اندیشهٔ مائوتسه دون ارائه دهیم. برای اینکار لازم است موقعیت مائو را در سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۵ که در طول آن مائو از یک عضو ساده کمیته مرکزی به مقام رهبری حزب کمونیست رسید در نظر بگیریم. در این دوران مائو به برخی از انحرافات کمینترن استالینیستی که موجب شکست انقلاب دوم چین گشته بود آگاهی داشت و همچنین نسبت به خط مشی ماوراء چپی استالینیستهای حزب در شهرها (لی‌لی سان و بدنبالش ونگ-مینگ) با بدبینی تمام می‌نگریست (این بدبینی و اختلافاتی که میان مائو و رهبری استالینیستی حزب در این موقع ظاهر شد حتی باعث اخراج وی از کمیته مرکزی شد). از این پس مائو همیشه در نظرات و نوشتجات خود دگماتیست ها را مورد انتقاد شدید قرار میدهد. مائو خود در مورد این "مطلق گرایان" (بخوانید: استالینیستها) که می‌خواستند بدون در نظر گرفتن شرایط مشخص چین "فرمولهای عام مارکسیسم - لنینیسم" (بخوانید: مواضع استالینیست های حزب کمونیست شوروی) را در چین پیاده کنند (بخوانید: بر توده های چین تحمیل کنند) می‌گوید: "برخی مردم هیچگاه هیچ چیز را به بوته آزمایش نمی‌گذارند. آنها فقط در مسیر باد حرکت میکنند. امروز باد شمال می وزد، آنها به مکتب باد شمال می پیوندند. فردا باد غرب می‌آید، آنها به مکتب باد غرب می پیوندند. پس فردا باد شمال دوباره می وزد، آنها دوباره به مکتب باد شمال روی می‌آورند. آنها از خود کوچکترین ایده ای ندارند: آنان مطلق گرایانی اند که از یک انتها به انتهای دیگر میروند. ما نباید چنین باشیم، ما نباید کورکورانه چیزی را الگو کنیم، بلکه باید با انتقاد و تشریح خود را آموزش دهیم. نباید یکطرفه شویم و هر چیزی را که از خارج ((بخوانید: شوروی)) می آید کپی کرده مکانیکوار آنرا اتخاذ کنیم." برای اطلاع خوانندگانی که با تاریخ انقلاب چین آشنایی کافی ندارند باید

گفت که مقصود مائو از جهت های مختلف باد که از خارج میوزد، سیاست-های مختلف بورکراسی شوروی است که در هر زمان و بنا به احتیاجات بورکراسی تغییر می‌کردند و استالینیستهای حزب کمونیست بی درنگ از پس اجرای آن در می‌آمدند • مائو ادامه میدهد : " ما مسأله را چنین مطرح می‌کنیم : مطالعه حقیقت عالمگیر میباید با حقایق چین در هم آمیخته شود • تئوری ما از حقیقت عالم گیر مارکسیزم-لنینیزم ممزوج با حقایق کنکرت چین تدوین یافته است • ما باید مستقلانه تفکر کنیم •" و "در فراگیری از کشورهای خارجی باید هم علیه محافظه کاری و هم علیه دگماتیزم مقابله کنیم • ما قبلاً بخاطر دگماتیزم از لحاظ سیاسی لطمه دیده ایم • هر چه از خارج کپی می‌شد ، بی چون و چرا اتخاذ می‌کردیم ، و این ما را به شکست فجیعی دچار ساخت ، تشکیلات حزب در مناطق سفید صد در صد قدرت خود را از کف دادند و پایگاه-های انقلابی و ارتش سرخ ۹۰ در صد قدرتشان بر باد رفت ، و پیروزی انقلاب برای سالهای سال به تعویق افتاد • دلیلش آن بود که برخی از رفقا بودند که حقیقت را نقطه حرکت خود قرار نمیدادند ، بلکه از دگماتیزم شروع میکردند • آنها اصول تئوری مارکسیزم - لنینیزم را با پراتیک کنکرت انقلاب چین نمی‌آمیختند • اگر ما دست رد به این نوع دگماتیزم نگذاشته بودیم انقلاب چین پیروزی امروزین خود را کسب نمی‌کرد •" (هر سه نقل قول بالا از سخنرانی به کارگران موزیک (۱۹۵۶) ص ۸۷ از کتاب Mao Unrehearsed آورده شده است)

از نقل قول آخری می بینیم که چطور مائو شکست انقلاب دوم را نتیجه مستقیم سیاستهای رهبری کمینترن در شوروی می داند • در جای دیگر مائو می‌گوید : " بطور کلی ، ما چینی ها هستیم که به درک دنیای عینی چین نایل آمده ایم و نه رفقایی که در بین‌الملل کمونیست به مسائل چین توجه داشتند • این رفقا در بین‌الملل کمونیست جامعه چین ، ملت چین ، یا انقلاب چین را درک نمی‌کردند ، یا می توانیم بگوئیم اصلاً موفق به درک آن نشدند • برای مدت طویلی حتی خود ما درک روشنی از دنیای عینی چین نداشتیم تا چه رسد به رفقای خارجی" (در مورد مرکزیت دمکراتیک - ۱۹۶۲ - ص ۱۱۷، از همان کتاب •)

اینجا منظور مائو از " دنیای عینی چین " که بنا به اعتراف خودش حتی خود او نیز درک روشنی از آن نداشته چیست؟ اصولاً مائو همواره اصرار داشته که فرمولهای عام مارکسیزم - لنینیزم باید با " ویژگیهای چین " در انطباق باشند • در واقع این " ویژگیها " و این " دنیای عینی چین " چیزی نبود جز شرایط روستاهای چین که مائو پس از شکست انقلاب دوم در شهرها خود را با آن روبرو میدید • بقول تروتسکی " آنچه عموماً ویژگیهای ملی نامیده میشوند ریشه اصلیشان دقیقاً در دهقانان است " (بین الملل سوم پس از لنین ص ۲۲۴)

سؤالی که برای مائو مطرح گردید این بود : چگونه می‌توان از نیروی عظیم دهقانی برای پیروزی انقلاب استفاده کرد ؟ واضح بود که فرمولها و دستورات خشک کمینترن و استالینیستهای حزب کمونیست چین ، که در شهرها بنقد به عواقب فجیعی منجر شده بود و هنوز هم داشت میشد ، نمی‌توانست جوابی برای مائو باشد • از طرف دیگر او از مواضع مارکسیسم انقلابی هم آگاهی نداشت پس بناچار مجبور به پی روی از تجربه شخصی خود گشت، یعنی شرکت در مبارزات دهقانی ، بسیج دهقانها و در قوانین مبارزات دهقانی در عمل • این قدمی آمپریک‌وار در برخورد به مسأله مبارزات دهقانان بود • از این ببعد هم مائو هر وقت کار تازه ای شروع میکرد آمپریک وار قدم بر میداشت • او در جزوه ای که در مورد مسأله پراتیک نوشت امپریسیسم خود را تئوریزه هم کرد :

" ••• نخستین قدم در پروسه شناخت ، تماس با پدیده های دنیای خارجیست — مرحله احساسها • گام دوم ، سنتز داده های ناشی از احساسها ، تنظیم و تغییر آنهاست — مرحله مفاهیم ، احکام و نتیجه گیریها •" و یا "اگر شخصی بخواهد یك یا چند پدیده معین را مستقیماً بشناسد باید شخصاً در مبارزه عملی بمنظور تغییر واقعیت و تغییر آن یك یا چند پدیده شرکت جوید ، چه فقط از این طریق است که می‌تواند با ظواهر خارجی آن یك یا چند پدیده تماس حاصل نماید و تنها با شرکت شخصی در یك چنین مبارزه عملی بمنظور تغییر واقعیت است که امکان می‌یابد ماهیت و بطن آن یك یا چند پدیده را عیان سازد و آنرا درك کند • " در قسمت دیگری از همان جزوه میخوانیم

مائو و چیان کای چك

" در بسیاری موارد انسان ابتدا پس از تکرار چندین باره ناکامیها موفق میشود شناخت اشتباه آمیز خود را تصحیح کند و به انطباق با قانون-بندیهای پروسه عینی دست یابد و به این ترتیب ذهنی را به عینی مبدل سازد ، به سخن دیگر ، در پراتیك به نتایج پیش بینی شده نایل آید •"

این تئوری بدین معنی است که مثلاً اگر می خواهیم شناخت صحیحی از کومینتانگ بدست آوریم اول باید حزب را ببریم داخل کومینتانگ و برای تغییر واقعیت (=کومینتانگ) فعالیت کنیم • (کاری که حزب کمونیست و در نتیجه مائو تا قبل از ۱۹۲۷ کرد)• وقتی این تغییر حاصل شد (یعنی وقتی کومینتانگ حزب کمونیست و جنبش کارگری را قتل عام کرد) ، آنوقت تازه ماهیت کومینتانگ بر ما روشن میشود !! یا مثلاً اگر میخواهیم بفهمیم آیا چیانکایچك حاضر است بر علیه ژاپن مبارزه کند یا نه، باید اول وارد ائتلاف برنامه ای با آقای چیانکایچك شویم و سعی در همکاری طبقاتی با بورژوازی کنیم (راهی که مائو پیش گرفت) تا وقتی دیدیم چیانکایچك بجای اینکه بر علیه ژاپن مبارزه کند دارد ارتش سرخ و کمونیستها را سرمیزند آنگاه بانگ برآوریم آهای این چیانکایچك ارتجاعی است و حاضر به همکاری با حزب کمونیست بر علیه ژاپن نیست !!

البته تجربه همیشه نقش عمده ای در فهم یك پدیده و تکوین تئوری توضیح دهنده آن پدیده ایفا میکند • ولی چرا مائو اصرار دارد که نقطه شروع شناخت یك پدیده برای یك شخص باید این باشد که خود شخصاً در تغییر آن پدیده شرکت کند • چرا مثلاً از تجاربی که قبلاً توسط اشخاص دیگر بدست آمده ، از نتایج و جمعبندیهای این تجارب و یا حتی از تئوریهای موجود در مورد پدیده مزبور شروع نکنیم؟ اینجا روشن است که مائو دارد متد برخورد خود با چیانکایچك ، متد کار خود در روستاها و متد برخورد خود با دهقانان و سپس کارگران را تا سطح تئوری تعمیم میدهد • تا قبل از سال ۱۹۲۷ مائو بطور کلی از دستورات و مواضع رهبری حزب (یا دقیقتر بگوییم سیاستهای استالین) پی روی میکرد • شکست مهلك انقلاب ۱۹۲۷ زنگ خطری برای او شد • از آن تاریخ ببعد همیشه با شك و بی اعتمادی هم به سیاستهای کمینترن استالینیستی و هم به کومینتانگ می‌نگریست (هرگز خیال انحلال حزب کمونیست در کومینتانگ را هم بخود راه نداد) • هنگامیکه مائو به روستاها رفت نسبت به دستورات کمینترن یا فرمولهای عام مارکسیسم - لنینیسم کاملاً بی اطمینان و روگردان بود • ولی از تجربه اکتبر ، بورکرا-تیزه شدن و انحطاط دولت کارگری شوروی و دلایل آن نیز اصولاً بی اطلاع بود • آگاهی او از ماهیت انقلاب در کشورهای عقب افتاده و نقش طبقات مختلف در فراشد انقلاب ، از خصوصیات طبقه کارگر و اختلاف آن با طبقه دهقان ، از نقش طبقه بورژوازی در مبارزات ضد امپریالیستی و بطور کلی قوانین مبارزات طبقاتی که تا آنموقع در تجربه چندین دهه مبارزات

کارگری بدست آمده بود بسیار سطحی بود • بی جهت نیست که مجبور بود با شرکت در مبارزات دهقانی و با ساخت و پاخت با چیانکایچک کورکورانه و قدم بقدم تجاربی در عمل کسب کند ، اشتباهاتش را مرحله به مرحله تصحیح کند و مبارزات دهقانان را با برخوردی آمپریک وار نسبت به هر چیز و هر مشکل مرحله به مرحله رهبری کند • این گفتار مائو که فرمولهای عام مارکسیزم - لنینیزم باید با شرایط کنکرت چین منطبق شود ، در واقع بیانگر حرکت او از استالینیزم به امپریسیزم است• امپریسیزم وی نیز بر آورد های متضادی در کارکرد ش داشت • از طرفی کمک به بریدن او از سیاستها و مواضع ضد انقلابی استالین کرد (سر انجام ماهیت کومینتانگ برای آخرین دفعه روشن شد !!) و در نتیجه آن پیروزی انقلاب تحت شرایط عینی مناسب به ثمر رسید •از طرف دیگر " انطباق فرمولهای عام مارکسیزم - لنینیزم با ویژگیهای چین " مائو را در روستاهای عقب افتاده چین غوطه ور کرد • در بخشهای اولیه مقاله به پاره ای از اثرات منفی ای که کار در روستاها در اندیشه مائو داشت اشاره کردیم • شاید مهمترین آنها تکامل اندیشه متافیزیکی اوست • در اوضاع یکنواخت روستایی ، مائو تجارب (درست یا غلط) خود در مبارزات دهقانی را به عنوان فرمولهای عالمگیر مارکسیستی که در هر زمان و هر کجا صادق تعمیم داد • چنین اند مثلاً شیوه های مائو در سازماندهی دهقانان که عیناً درمورد کارگران بکار گرفته شد ، ویا مثلاً تئوریزه کردن مسأله تضاد " * و " پراتیک " • بعد ها پس از پیروزی انقلاب و زمانیکه تکلیف ساختمان سوسیالیزم در دستور روز بود، امپریسیزم همچنان تنها رهنمون مائو در عمل بود • برای مثال پس از تجربه کورکورانه و ناخوشایند اتخاذ مدل استالینیستی ساختن سریع صنایع سنگین ، مائو می نویسد : "با تنها ۷ سال ساختمان سوسیالیزم در پشت سرمان ، ما هنوز فاقد تجربه هستیم و به اندوختن آن نیاز داریم • در زمینه انقلاب هم ابتدا هیچ تجربه ای نداشتیم ،و فقط پس از کسب تجربه بود که در سطح ملی به پیروزی رسیدیم • امروز باید از خود بخواهیم که زمان لازم برای تحصیل تجربه ساختمان اقتصاد را به دوران کوتاه تری از آنچه برای کسب تجربه انقلاب مصرف کردیم ، تقلیل دهیم ، و بهای زیادی برای آن نپردازیم • باید مقدار بهایی بپردازیم ، ولی امید واریم که به زیادی آنچه در دوران انقلاب پرداخته نباشد • باید فهمید که در اینجا تضادی در میان است ــ تضاد بین قوانین عینی انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی و درک ذهنی از آنها که باید در جریان پراتیک حل گردد • " (درباره‌ٔ راه صحیح حل تضاد های میان مردم (۱۹۵۶) در چهار رساله فلسفی ، ص ۱۳۰ ، تاکید ازماست)

ب ــ بینش مائو از ساختن سوسیالیزم

مائو هنوز به قوانین عینی انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی پی نبرده بود ، ولی زمانیکه تحت تأثیر یک سلسله فشارهای عینی (بحران مزمن کشاورزی ، ضرورت صنعتی کردن سریع کشور، عزلت سیاسی و اقتصادی در صحنه بین‌المللی ، قطع کمکهای مادی و تکنیکی شوروی) ناچار به تکیه بروی نیروی داخلی شد ، این تجربه تلخ را به عنوان " شالوده قوانین انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی " تعمیم داد • هستهٔ اصلی تئوری " اتکا به نیروی داخلی " مائو را مختصراً بررسی می‌کنیم• پس از فروکش برخاست موج انقلابی ۲۳-۱۹۱۹ در اروپا (نتیجه خیانت احزاب بین الملل دوم به جنبش کارگری) و شکست جنبش کارگری در مبارزه با فاشیزم ، ۳۳-۱۹۳۰ در آلمان و ۳۹-۱۹۳۶ در اسپانیا (نتیجهٔ سیاستهای جنایتکارانه کمینترن در فلج کردن مبارزات کارگری) مرکز ثقل انقلاب جهانی به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره حرکت کرد • اوج مبارزات ملی ضد امپریالیستی در این کشورها ، که جنگ جهانی دوم بدنبال داشت و رخوت پرولتاریا در مراکز صنعتی غرب گرایش فوق را تشدید کرد • این مسیر انقلاب جهانی ، هر چند نسبتاً طولانی ولی بهر حال موقتی ، مائو را بر آن داشت که انقلاب در کشورهای عقب‌افتاده آسانتر منفجر میشود تا در کشورهای پیشرفته • از یک گرایش آمپریک موقتی ، مائو یک " قانون " کلی تاریخی ساخت • هنگامیکه چین قدم در راه " جهش بزرگ بجلو " و " کمونها " گذاشت ، او نتیجهٔ خطرناکی از این " قانون " کلی گرفت : " لنین گفت ' برای کشورهای عقب افتاده گذار از کاپیتالیزم به سوسیالیزم دشوارتر خواهد بود' بنظر میرسد که این گفته اشتباه است • حقیقت اینستکه هر چه اقتصاد کشوری عقب افتاده تر باشد ، گذار از کاپیتالیزم به سوسیالیزم آسانتر است ، و نه دشوارتر• هر چه مردم فقیر تر باشند ، بیشتر خواستار انقلاب اند• " فرمول ساده و متافیزیکی مائو چنین است : فقر ← آگاهی انقلابی ← انقلاب ← تکمیل ساختمان سوسیالیزم • برای تکمیل ساختمان سوسیالیزم ، مائو نیروی آگاهی و ارادهٔ انقلابی را کافی می داند •

مکانیزم مبارزات طبقاتی در عصر امپریالیزم موجب گردید که زنجیر سیستم امپریالیستی ابتدا در حلقه ضعیفش یعنی در روسیه عقب افتاده شکسته شود • با پیروزی انقلاب اکتبر ، اقتصاد روسیه از بازار جهانی امپریالیسم جدا گشت و انقلاب سوسیالیستی بمثابه یک کل واحد جهانی از یک کشور عقب افتاده آغاز گردید • انقلاب اکتبر نقطه شروع عصر نوینی از مبارزات طبقاتی بود • همجوار با نظام جهانی سرمایه داری ، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم در یک کشور عقب مانده در جریان بود • از نقطه نظر لنین و بلشویکها این گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم پروسه ای ضرورتاً عالمگیر و ارگانیک بود : اگر چه شروع ساختمان سوسیالیزم در یک کشور عقب افتاده ممکن بود ولی تکمیل این ساختمان فقط با شکسته شدن زنجیر امپریالیستی در مراکز مهم صنعتی غرب و استقرار دول کارگری در این مراکز امکان داشت • آیا این نظریه لنین ، یعنی ضرورت بسط انقلاب در سطح جهانی ، به معنای آن بود که لنین و بلشویکها نقش طبقه کارگر و دهقانان فقیر اتحاد شوروی یا نیروی عینی ، اراده و آگاهی آنها را کم بها میدادند ؟ مسلماً خیر • بنا به تعریف مارکس، در جامعه سوسیالیستی ، بر خلاف کاپیتالیزم تراژیکی که استالین از آن ساخت ، نیروهای مولده به چنان درجه از تکامل رسیده‌اند که پایه های عینی وجود طبقات (در نتیجه تقسیم کار یدی و فکری) به تحلیل رفته اند • در هر صورت سطح ترقی نیروهای مولده در جامعه سوسیالیستی بسی بالاتر از سطح نیروهای تولیدی نظام سرمایه داری کنونی است • لکن سطح تکنیک موجود در کشورهای صنعتی سرمایه داری امروزه مدیون تقسیم کار بین‌المللی است • بنا بر این واضح است که برای ساختن سوسیالیزم تلاش و همکاری پرولتاریا در سطح جهانی و استفاده از نیروهای تولیدی کشورهای صنعتی تحت یک برنامه اقتصاد جهانی (هر چند در نظر گرفتن ناموزونیهای ملی) لازم است • این یکی از قوانین م طبقاتی است•

جنبش هائی که پس از انقلاب اکتبر در کشورهای مستعمره و یا شبه مستعمره به پیروزی دست یافتند از این قاعدهٔ کلی مستثنی نیستند • در کشورهای عقب افتاده ، بخاطر ستم شدید امپریالیسم، بحران اقتصادی ناشی از نفوذ و استثمار امپریالیزم و ضعف ساختاری طبقات بورژوازی و ماقبل بورژوازی، مبارزات ملی ضد امپریالیستی می تواند سریعاً میلیونها میلیون توده کارگر و دهقان را به جولانگاه مبارزه برای سرنگونی سلطه امپریالیستی و طبقات ارتجاعی داخلی (بورژوازی وماقبل‌بورژوازی) بکشاند • پس از پیروزی انقلاب و استقرار دولت کارگری، ساختمان سوسیالیزم در این کشورها می تواند پیش از انقلاب در کشورهای صنعتی آغاز شود • لکن هم تئوری مارکسیسم وهم تجربه ۶۰ سال گذشته نشان میدهند که تکمیل این ساختمان تا مادامیکه انقلاب در مراکز صنعتی غرب به پیروزی دست نیافته ، محال است • البته عدم امکان "سوسیالیزم در یک کشور" به معنی آن نیست که فعلاً باید دست بر دست گذاشته ، از مبارزه برای پیروزی انقلاب و یا از شروع ساختمان سوسیالیزم صرفنظر کرد و با صبر و حوصله به انتظار انقلاب جهانی نشست • تنها باطرز تفکر متافیزیکی و توخالی استالینیست ها و مائوئیست هاست که میتوان چنین نتیجه ای گرفت و افسانه "سوسیالیزم در یک کشور" را توجیه کرد • تروتسکی نخستین کسی بود که در سال ۱۹۰۴ پیش‌بینی کرد که انقلاب سوسیالیستی ابتدا در روسیه ، یک کشور عقب افتاده ،به پیروزی خواهد رسید و همان تروتسکی بود که پس از فوت لنین در عین اینکه پیگیرانه و مصرانه علیه تئوری "سوسیالیزم در یک کشور" به مبارزه پرداخت، قبل از هر کس دیگر نیز برای صنعتی کردن و کلکتیویزه کردن سریع اقتصاد کشور پافشاری کرد • برنامه اقتصادی اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی ، در واقع پیکاری بود علیه تمام محافظه کاریهای

* برای بحث مفصل تئوری تضاد مائو رجوع کنید به مقالهٔ نقش انقلابی طبقه کارگر در کندوکاو شماره ٤ •

بورکراسی در سیاستهای داخلی ، علیه حمایت محافظه کارانه بورکراسی از اقشار کولاك و نپ من بقیمت فقر روزافزون دهقانان بی چیز و کارگران شهری ، علیه گسترش فزاینده روابط تولیدی خرده کالائی و علیه "ساختن سوسیالیزم با سرعت لاك پشت" که بورکراسی هوادارش بود . پیکاری بود برای تسریع آهنگ صنعتی شدن کشور همراه با بالا رفتن سطح زندگی کارگران و دهقانان فقیر ، برای مکانیزه کردن و اشتراکی کردن کشاورزی با تکیه به کارگران روستائی و دهقانان فقیر . و بالاخره پیکاری بود برای دمکراتیزه کردن ارگان های دولتی و بسیج سیاسی پرولتاریا در کنترل امور سیاسی و اقتصادی کشور که می بایست با ارتقاء سطح زندگی مادی و فرهنگی پرولتاریا همراه می بود . همانطور که برنامه اقتصادی اپوزیسیون چپ اسلحه ای بود برای مبارزه با محافظه-کاریهای بورکراسی در سیاستهای داخلی ، به همان ترتیب هم پیکار تروتسکی علیه مقوله "سوسیالیزم در یك کشور" بمنزلهٔ مبارزات اپو-زیسیون علیه محافظه کاریهای بورکراسی در سیاستهای خارجی صورت میگرفت . بورکراسی مسلح با این مقوله رویزیونیستی ، جنبش های کارگری (یا دهقانی) تحت رهبری کمینترن را بمثابهٔ مهره های سیاسی ای میدید که میباید برای ساخت و پاخت های دیپلماتیك با بورژوازی بین المللی بکار میرفتند تا با تقدیم این یا آن مهره به بورژوازی (به عبارت دیگر شکست این یا آن انقلاب) ، سرمایه داری جهانی هم ، از خیال تجاوز به بورکراسی شوروی منصرف شود و در محیطی آکنده از ثبات "سوسیا-لیزم در یك کشور" بنا گردد . از دیدگاه تروتسکی ، تسریع آهنگ صنعتی کردن کشور و ترفیع سطح زندگی پرولتاریا همراه با دمکراتیزه کردن حزب و شوراها می باید با سیاست خارجی انقلابی شوروی و بسط انقلاب جهانی از طریق رهبری احزاب بین الملل کمونیست توام میبود . تکمیل ساختمان سوسیالیزم تنها با تلاش و نیروی تکنیکی و کار پرولتاریای چندین قاره (از جمله پرولتاریای کشورهای صنعتی) میسر است .

شروع ساختمان سوسیالیزم در داخل کشور و بسط انقلاب در سطح جهانی دو جنبه متقابل از یك اصل مارکسیستی است : در تحلیل نهائی مسأله ساختمان سوسیالیزم را فراشد انقلاب جهانی حل میکند . کائوتسکیست ها از لزوم جهانی بودن انقلاب سوسیالیستی عدم امکان شروع ساختمان سوسیالیزم در یك کشور را نتیجه میگیرند . منطق اینان سرانجام امکان پیروزی انقلاب در یك کشور را نفی می کند . بورکراسی های حاکم در کشورهای کارگری منحط شده بسط انقلاب در سطح جهانی را فدای تثبیت منافع خود در "سوسیالیزم در یك کشور" می کنند .

نیروهای مادی یك کشور منزوی برای تکمیل ساختمان سوسیالیزم کفایت نمی دهند . اگر در دراز مدت انقلاب در یك کشور منزوی بماند ، سطح پائین نیروهای تولیدی موجب تشدید بقای تقسیم کار یدی و فکری گشته ، مبارزات اجتماعی نیروهای متخاصم سرانجام به پیروزی و تحکیم بورکراسی منجر می گردد ، چنانکه در روسیه شد .

در چین بینش استالینیستی "سوسیالیزم در یك کشور" از همان آغاز انقلاب با منافع بورکراسی مائوئیستی در انطباق افتاد . ولی ساختمان سوسیالیزم چگونه می توانست در یك کشور عقب مانده بصرف نیروهای داخلی تکمیل یابد ؟ کمکهای بورکراتهای شوروی ، چه در آغاز که استالین بجای کمك به دولت جوان چین از برگرداندن کنترل بنادر پرت آرتور و دیرن و کمپانیهای مشترك چین-شوروی در منچوری و سین-کیانگ امتناع ورزید ، و چه بعدها که کمکهای ناچیز خروشچف سرانجام با فروکردن خنجری به پشت میلیونها میلیون توده های انقلابی وزحمت-کش چین بکلی قطع شد ، نمی توانست تکیه گاه دراز مدت و مناسبی برای صنعتی کردن چین باشد . در بحبوحهٔ مشکلات اقتصادی ، بحران کشا-ورزی و انزوای بین المللی ، واکنش بورکراسی مائوئیستی رجعت به شیوه های ماقبل از انقلاب در روستاها بود . طی آن دوران ، طبقه کارگر اغلب در رخوت می زیست و وقتی هم مبارزه ای نشان میداد ، حزب کمونیست نسبت به آن بی علاقه بود . ولی حزب کمونیست برای اداره امور اجتماعی و دفاع از خود در مقابل دشمن در مناطق آزاد شده نیازبه بسیج اقشار خرده بورژوائی دهقانی داشت و جهت کانالیزه کردن گرا-یشات فردگرایانه و خرده بورژوائی شان مجبور به برانگیختن آگاهی و اراده انقلابی در آنها بود . هم اکنون نیز بورکراسی مائوئیستی برای ساختمان سوسیالیزم خود را با وضع مشابهی مواجه میدید . اگر آنزمان بورکراسی به اهمیت نقش طبقه کارگر توجه نداشت و در صدد بسیج کارگران در شوراهای مستقل کارگری برنیآمد ، اینبار نیز نسبت به اهمیت نقش انقلاب جهانی کارگری برای ساختمان سوسیالیزم کاملاً بی تفاوت بود . و اگر آن زمان برای اداره امور اجتماعی در محیطی نامساعد و عقب-افتاده بورکراسی مجبور به اتکاء بر نیروی خود و تحریك آگاهی دهقانان گشت ، اینبار نیز برای ساختمان جامعه ای نوین ، یعنی سوسیالیزم ، اتکاء بر نیروهای داخلی همراه با برانگیختن اراده انقلابی در توده-های زحمتکش چین ، کافی ارزیابی شد ، غافل از آنکه در روستاها اگر-چه اصلاحاتی صورت میگرفت لکن شیوه تولیدی کماکان السابق حفظ میشد ، در صورتیکه هم اکنون وظیفه بنای جامعهٔ نوینی در پیش بود .

زمانیکه در شرایط نامساعد داخلی و خارجی ، جمهوری توده ای چین ناچار به اتکاء بر نیروی خود گشت ، مائو پنداشت که قوانین عینی انکشاف اقتصادی جامعه سوسیالیستی را بالاخره کشف کرده است . او می گوید :

" راه صحیح [ساختمان سوسیالیزم] اینست که هر کشور باید بهترین تلاش خود را بکار بندد ، باید به خود اتکاء کند ، و اینرا باید تا آنجا که ممکن است مستقلانه انجام دهد ، لکن به عنوان یك اصل به دیگران متکی نشود ، و فقط آنچه را که ممکن است انجام دهد . بویژه ، باید کشاورزی را با هر وسیله ممکن گسترش دهد . تکیه به سایر کشورها برای غذا امر بسیار خطرناکی است . عبارت " بسیار خطرناك " بیان تجربهٔ تلخ مائو از ضرورت وابستگی چین به شوروی در شرایط محاصره امپریالیستی است . دقیقاً این تجربه بود که اورا به فرمول بندی سیا-ست اتکاء به خود واداشت . بار دیگر مائو تجربه شخصی خود را به یك قانون عالمگیر تعمیم داد . سیاست اتکاء بخود می تواند به عنوان حرکتی تاکتیکی و در موقعیتی دشوار موقتاً درست باشد . ولی ادامه منطقی چنین موضعی به آنجا میکشد که با تقویت مصنوعی عامل ذهنی ماجراجو-یانه سعی در ساختن کمونهای بزرگ ظرف مدت کوتاهی می شود ؛ با همهٔ نتایج وخیمی که این ماجراجوئی ببارآورد .

مائو انفجار انقلاب در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره را در چارچوب نظام جهانی سرمایه داری در نظر نمی گیرد ، بلکه آنرا بنابه فرمول بی مغز زیر تشریح میکند : هرچه توده ها عقب افتاده تر ، استثمار شده تر ، و لگدمال شده تر باشند ، به همان اندازه هم انقلابی تر خواهند بود . این تحلیل البته هیچ وجه مشترکی با یك تحلیل علمی مارکسیستی از اوج انقلاب در کشورهای عقب افتاده ندارد و صرفاً برداشت ذهنی و روانی مائو از تجربه خود در روستاهای چین است . بر پایه چنین مفهوم ارادی و ذهنی از انقلاب ، مائو نتیجه زیر را میگیرد : با آگاهی انقلابی نه تنها می توان شیوه تولیدی سابق را سرنگون ساخت بلکه حتی می توان کمونیزم را جایگزین آن کرد . بدین ترتیب مائو نتیجه میگیرد که شرایط مادی حداکثر عامل غیرعمده ای در ساختمان سوسیا-لیزم در چین می باشند و عامل عمده در واقع بالا بردن آگاهی سیاسی توده ها از طریق بسیج عمومی ، آموزش سیاسی و کمپینهای فرهنگی برای استقرار روابط اجتماعی پیشرفته است . مائو آگاهی اجتماعی را مکانیك-وار از نیروهای مولده و روابط تولیدی جدا میکند . از همین روست که برخوردی کاملاً ذهنی به مسأله ساختمان سوسیالیزم دارد .

آگاهی اجتماعی و روابط تولیدی در تحلیل نهائی منعکس نیروهای تولیدی اند . اگرچه می توان برای مدتی به فداکاری و اراده توده ها جهت تغییر روابط تولیدی و بالا بردن نیروهای مولده متوسل شد ولی در دراز مدت سطح پائین نیروهای مولده ، بمثابهٔ عامل تعیین کننده تاثیر خود را بر روابط تولیدی و آگاهی توده ها می نهد . از لحاظ اقتصادی بجای روابط کمونی ناهنجاریهای اقتصادی ظاهر میشوند و از لحاظ ذهنی ، فداکاری و اراده توده ها ، در اثر فقدان مزمن انگیزه مادی و بورکراتیزه بودن پروسه تولیدی تبدیل به یاس و نومیدی می-گردد .

سیاست اتکاء به خود هم در تحلیل نهائی مغلوب ضرورت عینی کمك تکنیکی و مادی دنیای خارج می شود . بسط روابط دیپلماتیك مابین جمهوری خلق چین و کشورهای سرمایه داری غربی و تجارت روزافزون چین با این کشورها (اخذ وام ، کمکهای مادی تکنیکی) بهترین گویای این ادعاست . فشارهای عینی ای که ادامه سیاست اتکاء بخود برای چین در برداشت سرانجام حزب کمونیست را واداشت تا در این سیاست تجدید نظر کند و از عزلت سیاسی و اقتصادی خود را نجات بخشد . ولی به علت

اختلافات موجود با بورکراسی شوروی، حرکت چین هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی بسوی جبهه امپریالیسم بود • منطق سیاست "اتکاء به نیروی خود" بورکراسی مائوئیستی تحت تاثیر ضرورتهای عینی هم‌اکنون به سیاست پشتیبانی از رژیم های ارتجاعی سرمایه داری و حتی حمایت از امپریالیسم امریکا در مقابل دولت شوروی بدل یافته است •

یکی دیگر از جنبه های ارتجاعی تئوری اتکاء به خود در رابطه با جنگ ویتنام به ثبوت رسید • بورکراسی مائوئیستی به استناد این تئوری از تشکیل جبهه واحد با بورکراسی شوروی برای کمک به انقلابیون ویتنام در جنگ با امپریالیزم امریکا ، و یا اصولاً همکاری نظامی با ارتش انقلابی در ویتنام سر باز زد و در عوض، هنگامیکه بمباران ویتنام توسط جنگنده های امریکائی در اوج شدت خود بود ، رهبران پکن گرمترین استقبال ممکن را از نیکسون ، این قاتل هزاران هزار ویتنامی به عمل آوردند و سیاست جنایتکارانه خود را با این بهانه توجیه کردند که خلق ویتنام همچون خلق چین می‌باید به نیروی خود اتکاء کند!

برای رهبری یك انقلاب پیروزمند دو راه موجود است • راهی که یك رهبری انقلابی بر میگزیند سیاست تسریع و تسهیل فراشد انقلاب جهانی از طریق سازماندهی یك بین الملل کمونیستی است• این راه لنین و تروتسکی بود که منافع انقلاب روسیه را در اتکاء به مبارزات پرولتاریای جهانی و پیروزی انقلاب جهانی کارگری میدیدند • راهی که بورکراسی‌های حاکم در پیش میگیرند سیاست اتکاء به نیروی داخلی برای ساختمان سوسیالیزم در یك کشور است • منطق این سیاست همیشه و همه جا به همزیستی مسالمت آمیز با امپریالیزم (یا سازش با امپریالیزم در مقابل "سوسیال امپریالیزم" !) منجر می‌شود • در واقع اگر هدف تنها ساختمان سوسیالیزم در یك کشور است، چرا با سازش و حمایت از امپریالیزم (مائوئیست ها می‌گویند استفاده از "تضاد های امپریالیست ها") راه خود را هموار نکنیم ؟

ج - بینش مائو از نقش حزب

همانطور که در بخش های پیشین مشاهده نمودیم، بدلایل عینی فراشد انقلاب چین حزب کمونیست خود را "جانشین" طبقه کارگر در سازماندهی دهقانان کرد • این " جانشینی " ، موجب تحکیم بینش استالینیستی مائو از یك حزب کمونیست گردید بطوریکه پس از پیروزی انقلاب هم، در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا حزب کماکان "جانشین" طبقه کارگر باقی ماند • قدرت دولتی به جای اینکه در دست طبقه کارگر قرار گیرد ، در انحصار حزب کمونیست درآمد •

مائو ، صدر حزب کمونیست، تا سال ۱۹۵۹ مقام صدر جمهوری خلق‌چین را نیز دارا بود • به عنوان رئیس دولت، مائو دائره های عالی مشاوری، کنسول دفاع ملی و کنفرانس عالی کشور را نیز رهبری میکرد و تا سال ۱۹۵٤ ریاست کنسول مرکزی حکومت خلق را داشت • نقش این کنسول بعداً به عهده کمیته دائمی کنگره ملی خلق واگذار شد که در طول سالهای ۵۹-۱۹۵٤ توسط لیوشائوچی و از ۵۹ ببعد توسط چوته رهبری می‌گشت • سایر مقامهای مهم دولتی هم توسط رهبران باسابقه حزب اشغال میشد • لین پیائو، که در ۱۹۶۶ موقتاً مقام لیو شائوچی را به عنوان جانشین مائو صاحب گردید ،از ۱۹۵۹ در واقع ریاست کمیته امور نظامی را به عهده داشت• چوئن لای ، یکی از رهبران عالی رتبه حزب، ریاست "بالاترین ارگان" مرجع اجرائی را تحت کنگره ملی خلق در دست داشته است • در سالهای آخر دهه ۵۰ ، بنقد بیش از ۵۰ هزار از اعضای حزب کمونیست در ارگانهای حکومت مرکزی مشتغل بودند • *

از تصویر بالا پیداست که رهبران حزب کمونیست همیشه در رأس دولت جای داشته اند • تصمیمات گوناگون دولتی توسط حزب اتخاذ و اجرا میگردیده است •

از نظر گاه مائو، تصمیمگیری و اجرای امور کشوری یکی از تکالیف حزب است • لکن بر خلاف انتظار او، در آثار لنین حتی یك کلمه هم وجود ندارد که چنین تکلیفی برای حزب معین کرده باشد • دلیلش هم کاملاً واضح است • تحت دیکتاتوری پرولتاریا یعنی تحت دمکراسی کارگری، تصمیمگیری و اجرای امور کشوری تنها می‌تواند توسط نمایندگان انتخابی کارگران و دهقانان در شوراهای سراسری کارگری و دهقانی انجام پذیرد • در این رابطه بجاست که شعار بلشویکها را در انقلاب اکتبر بیاد آوریم : تمام قدرت به شوراها • از آنجا که رهبران حزب کمونیست چین اصولاً هیچگاه توسط توده های کارگر و دهقان انتخاب نگردیده اند ، بدیهی است که حکومت حزب کمونیست در واقع بمنزله دیکتاتوری حزب کمونیست بر توده های زحمتکش چین و بالاخص بر پرولتاریای چین است •

هنگام پیروزی انقلاب در چین ، توده های کارگر و دهقان سازمان‌های مستقل خود را (مستقل از حزب کمونیست) نداشتند • پرولتاریا بدلایل تاریخی از خود حرکت مستقلی نشان نداد • بدین جهت حزب کمونیست توانست خود را جانشین طبقه کارگر کند ، بدون آنکه اصطکاك چندانی میان حزب و توده ها روی دهد • نقش بناپارتیستی بورکراسی مائوئیستی در جانشین کردن خود بجای طبقه کارگر موقتاً مخفی ماند • ولی با اوج مبارزات ضد بورکراتیك توده ای در انقلاب فرهنگی (۶۸-۱۹۶۶)، کارگران و دانشجویان شانگهای در صدد ساختن سازمانهائی همانند شوراها برآمدند • آنها می‌خواستند ارگان های قدرت مستقل خود را از طریق کمونها بوجود آورند • ولی این ارگان ها قدرت متمرکز حزب کمونیست را تحت الشعاع خود قرار میداد • قدرت توده ها در مقابل قدرت حزب کمونیست علم می‌شد • در اینجا بود که ماهیت ارتجاعی بورکراسی مائوئیستی برملاگشت • در ژانویه ۱۹۶۷ مائو در رابطه با تلاش کارگران و دانشجویان شانگهای برای ساختن کمونها گفت : " اگر شانگهای و تمامی کشور تبدیل به کمون شوند ، درآنصورت حزب چه باید بکند ؟ آنگاه جای حزب کجا خواهد بود ؟ از آنجا که کمیته ها متشکل از اعضای حزبی و غیرحزبی است، تکلیف حزب چیست ؟ باوجود این باید حزبی درکار باشد! ... در کمونها باید حزبی وجود داشته باشد • آیا کمونها می‌توانند جای حزب را بگیرند ؟ " امکان اینکه توده ها از طریق کمونها صاحب قدرت شوند و جای حزب را در اعمال قدرت بگیرند خیال مائو را مغشوش و ناراحت کرده است• اگر توده ها قدرت را از دست حزب بگیرند ،آنوقت حزب چه کاره خواهد بود ؟ او جوابی برای این سؤال ندارد ، جزآنکه بگوید چنین حالتی نشدنی است • اصولاً مائو هیچگاه از نقش حزب طبقه کارگر در مبارزات طبقاتی آگاهی پیدا نکرد • وقتی او صحبت از حزب طبقه کارگر بمثابه رهبر طبقه کارگر می‌کند مقصودش اینستکه حزب، یعنی پیشگام پرولتاریا، برای طبقه کارگر برنامه‌ای تهیه میبیند و سپس آن را با کمك توده ها به مرحله اجرا درمی‌آورد • اگر از مائو بپرسیم: چطور اقلیتی ازطبقه کارگر (حزب) میتواند بخود اجازه دهد که برای اکثریت طبقه کارگر (توده ها) تصمیم بگیرد ؟ بی‌شك مائو خواهد گفت که این اقلیت(حزب) با تجربه تر ازاکثریت (توده ها) است ، آگاهیش بیشتر است و بهتر از اکثریت به منافع خلقها واقف است • ولیکن از کجا بدانیم برنامه و عملکرد حزب بیان منافع توده هاست؟ مائو در این مورد می‌گوید : " اگرچه اشتباهات و کمبود هائی در کار ما ((حزب کمونیست)) بچشم میخورد ، ولی هر شخص با انصافی می‌تواند ببیند که ما به مردم وفادار یم، که ما هم مصمم و هم قادر به نوسازی سرزمین مادری خود با آنها هستیم، و اینکه ما به پیروزیهای بزرگی نایل شده ایم و به پیروزیهای حتی بزرگتری خواهیم رسید • " (درمورد راه حل صحیح تضاد های میان مردم، ص ۱۱۶ ، از چهار رساله فلسفی)

اینجا دیگر مائو به اعماق ذهنی گرائی خود می‌رسد • بزعم او توده ها می‌باید با معیارهای اخلاقی خود دریابند که رهبری حزب واقعاً رهبری صادق و پاکی است و بنابراین باید از تصمیمگیریهای رهبری پیروی کنند • ولی اگر توده ها این صداقت را در رهبری تشخیص ندادند ، آنگاه تکلیف چیست ؟ بقول مائو راه حل این تضاد چیست؟ مائو در جواب می‌گوید : "... متد دمکراتیك حل تضاد های میان مردم در سال ۱۹۴۲ در فرمول 'اتحاد ، انتقاد ، اتحاد' خلاصه شده • یعنی با شروع از خواست وحدت، تضاد ها را بوسیله انتقاد یا مبارزه حل میکنیم، وبه اتحاد تازه ای در سطح نوینی می‌رسیم• " (در مورد راه حل تضاد ها درمیان مردم، ص ۸۲) • لب کلام در اینجاست که پس از بحث ها ، انتقادات و مبارزات دست آخر رهبری کماکان در جای

---

* رجوع شود به فصل ۲۱ کتاب J. P. Harrison

خود باقی می‌ماند و اتحاد رهبری با توده ها حفظ می‌شود • در سراسر جریان امکان اینکه اصولاً رهبری عوض‌شود و توده ها رهبری جدیدی انتخاب کنند کاملاً حذف میگردد • تعجبی هم ندارد • تا زمانیکه قدرت دولتی در دست رهبری حزب باشد ، چنین امکانی از همان آغاز امر مردود است •

وقتی لنین صحبت از حزب طبقه کارگر بمثابه رهبری طبقه کارگر میکند ، مقصودش همواره رهبری سیاسی طبقه است و نه رهبری در قدرت• انتخاب رهبری سیاسی بر اساس برنامه های مختلف سیاسی و توسط نمایندگان انتخابی طبقه کارگر در شوراها انجام میپابد و قدرت همواره در دست شوراهای توده ای محفوظ است • به عبارت دیگر حزب برای طبقه تصمیم نمیگیرد بلکه یك برنامه سیاسی را به طبقه پیشنهاد میکند • ازاین روست که طبقه کارگر می تواند بطور دمکراتیك و برمبنای تجربه ، آگاهی و قضاوتش برنامه سیاسی جدیدی یعنی رهبری جدیدی را برای خود برگزیند •

معیارهای اخلاقی مائو برای تشخیص یك رهبری وفادار ، خاطره ناردنیك ها را در فکر زنده میکند ولی با اصول ابتدائی مارکسیسم بیگانه است • در تحلیل نهائی ، بینش مائو از دمکراسی (منجمله از دمکراسی حزبی) بیان منافع بورکراسی حزبی است• بورکراسی هرگزحاضر به تسلیم قدرت خود به توده های کارگر و دهقان نخواهد بود •

د - اندیشهٔ مائو و خطر احیای " بورژوازی "

تئوریهای مائو درباره خطر احیای "بورژوازی" در جامعه سوسیالیستی در اوایل و اواسط دهه ۶۰ عمدتاً در واکنش به تیرگی مناسبات سیاسی با دولت شوروی تدوین یافت • شکی نیست که سران کرملین مسؤول اصلی انشعابات چین و شوروی اند • آنها جنایتکارانه و در پیروی از سیاستهای سازشکارانه با امپریالیزم و زد وبند های مداوم با واشنگتن ، پاریس و دهلی از کمك به دولت جوان کارگری چین دریغ ورزیدند • در سالهای آخر دهه ۵۰ ، بورکراسی شوروی که نسبتاً از شرایط موجود جهانی رضایت داشت برای تثبیت موقعیت خود در اروپای شرقی در صدد برقراری دتانت Détente با امریکا بود • از سوی دیگر امریکا که از پیروزی انقلاب چین و ویتنام در آسیای جنوب شرقی به وحشت افتاده بود ، قطع هرگونه کمك نظامی شوروی به دولت چین را پیش شرط اصلی دتانت می‌دانست •

ولی چین هنوز در تنش های شدید سیاسی و اقتصادی ، و انزوای بین المللی بسر میبرد • حکومت کومینتانگ در تایوان از جانب تقریباً کلیه کشورهای سرمایه داری به عنوان حکومت رسمی و قانونی سرزمین چین شمرده میشد و دولت بورژوائی هند در حال تجاوز به سرزمین تبت در داخل خاك چین بود • در این شرایط قبول همزیستی مسالمت‌آمیز با امپریالیزم برای چین امکان نداشت• درواقع تلاش چین جهت دفاع از خود در مقابل هند ، بازگردانیدن تایوان و مسلح شدن به نیروی اتمی مسأله مرگ و زندگی دولت جوان کارگری محسوب میشد • لکن بورکراسی شوروی بمنظور آنکه شروط امریکا را برای دتانت پذیرفته باشد ، بیرحمانه از حمایت از چین در جنگ با هند و بازگردانیدن تایوان سر باز زد و دست آخر هم در سال ۱۹۶۰ قرارداد اتمی خود را با چین لغو کرده ، کلیه مشاوران و کارشناسان خود را از خاك این کشور خارج ساخت و چین را در انزوای کامل رها کرد • در چنین شرایط عزلت بود که بورکراسی مائوئیستی واکنش شدیدی از خود نشان داد و حملات ایدئولوژیك سختی بر علیه بورکراسی شوروی آغاز کرد •

قبل از هر چیز لازم است مسأله ای را روشن کنیم• برخلاف تبلیغات بعدی دولت چین و مائوئیستها ، مائوتسه دون خیانت خروشچف را در دنبالهٔ خیانتهای استالین به انقلاب چین میدانست: " انقلاب چین هنگامی به پیروزی نائل آمد که خلاف میل استالین عمل کرد • شیطان قلابی خارجی 'به مردم اجازهٔ انقلاب کردن نمی‌داد ' • لکن کنگره هفتم ما همه را فراخواند که توده ها را بسیج کنند و تمام نیروهای انقلابی موجود را سازمان دهند تا چین نوینی مستقر شود • .... اگر ما از متد های ونگ مینگ ، یا به عبارت دیگر از متد های استالین دنباله روی میکردیم انقلاب چین نمی‌توانست پیروزی یابد • وقتی انقلاب ما به پیروزی رسید ، استالین گفت که ((انقلاب ما)) قلابی است • " (درمورد مسأله استالین)•

درجای دیگر مسأله حتی روشن‌تر بیان می‌شود : " توجه ما به مقابله با خروشچف جلب شد • از نیمه دوم ۵۸ به بعد او میخواست سواحل چین را بلوکه سازد .... پس‌از این در سپتامبر ۱۹۵۹ در دوران مشاجرات مرزی چین و هند ، خروشچف از نهرو در حمله به ما حمایت کرد .... بعد خروشچف به چین آمد و در مراسم جشن دهمین سالروز انقلاب در ماه اکتبر ، از سکوی خود مان به ما حمله کرد .... تمام سال ۱۹۶۰ را به ستیزه با خروشچف گذراندیم • پس می‌بینید که میان کشورهای سوسیالیستی و درچارچوب مارکسیزم-لنینیزم مسأله ای بمانند این می‌توانست ظاهر شود • ولی درواقع ریشهٔ آن عمیقاً در گذشته قرار داشت، در وقایعی که مدتها پیش روی داده بود • آنها اجازه ندادند چین انقلاب کند : این در سال ۱۹۴۵ بود • استالین می‌خواست چین را از انقلاب بازدارد ، او میگفت که ما نباید جنگ داخلی داشته باشیم و باید با چیانگ کایچك همکاری کنیم ، و اینکه در غیر اینصورت ملت چین از میان خواهد رفت • اما ما به آنچه او گفت عمل نکردیم • انقلاب به پیروزی رسید • پس‌از پیروزی انقلاب ، او شك کرد که چین یك یوگسلاوی باشد ، و اینکه من تیتوی دومی شوم• بعداً وقتی من برای امضای معاهدهٔ اتحاد و همکاری دوجانبه چین و شوروی رهسپار مسکو شدم ، ما وارد کشمکش جدیدی شدیم• او حاضر به امضای معاهده نبود • پس‌از ۲ ماه مذاکره او بالاخره آنرا امضاء کرد • "
(سخنرانی در پلنوم دهم هشتمین کمیته مرکزی ــ سال ۱۹۶۲ ــ ص ۱۹۱ از کتاب Mao Unrehearsed تأکید از ماست •)

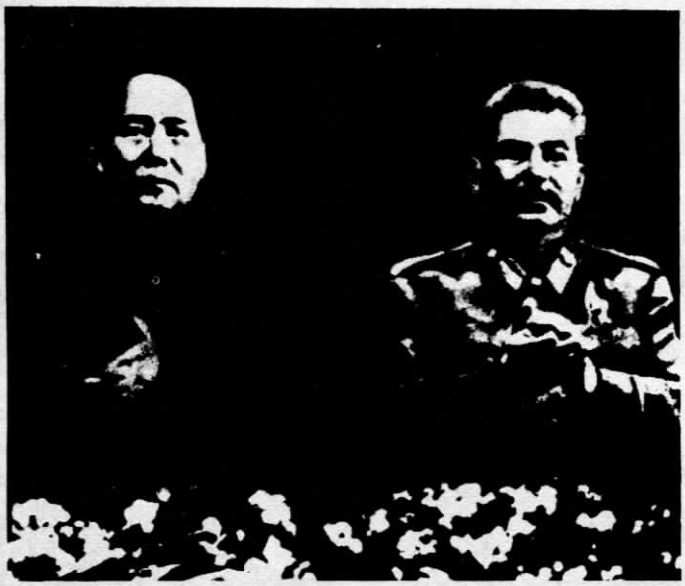

بخوبی روشن است که مائو میان سیاستهای خروشچف و استالین هیچ فرقی نمی‌بیند و ریشه اختلافات چین و شوروی را در خیانتهای استالین میداند • ولی چرا بعدها کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی نقطهٔ عطفی در تاریخ شوروی اعلام شد ؟ چطور شد که استالین رهبر کبیر پرولتاریا باقی ماند ولی خروشچف (بهترین یاور استالین) "رهبر بورژوازی" خوانده شد ؟ دلایل تغییرات بعدی را باید در دو سطح بررسی نمائیم•

مائوتسه دون اگرچه درعمل از اطاعت کورکورانه دستورات استالین خودداری کرد ولی بخاطر کیش شخصیت استالین هرگز جرأت ابرازعلنی مخالفتهای خود را ننمود • انتقاد علنی به سیاستهای استالین همان و خطر برکنار شدن از رهبری حزب همان • در دوران استالین ، مائو نسبت به "انحرافات" او سکوت اختیار نمود • در واقع کیش شخصیت مائو متکی بر کیش شخصیت استالین بود • متعاقب "استالین زدائی" در کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی ، اگرچه مائو برخی از انتقادات خود را نسبت به "انحرافات" استالین بروز داد ولی هنوز "جوانب

مثبت"وی را می‌باید خدشه ناپذیر باقی میگذاشت ، چرا که نفی کل مقام وی به معنی نفی کل سیمای گذشته حزب کمونیست چین بشمار میرفت و ضربه ای میبود بر کیش شخصیت مائو که بر "جوانب مثبت" استالین استوار بود • استالین، هرکه بود و هرچه کرد، نمی توانست " رهبر بورژوازی" خوانده شود ، چه در غیر اینصورت باید گفته میشد که حزب کمونیست چین سالهای سال از " رهبر بورژوازی" شوروی پیروی میکرده و آنرا تحسین می‌نموده است!

در تکامل تئوری مائو مبنی بر " احیای بورژوازی" در شوروی مطلب دیگری نیز باید در مد نظر قرار گیرد • "استالین زدائی " در حزب همراه بود با دسانترالیزه شدن نسبی اقتصاد شوروی• در این فرایند اقتصادی اقشار تکنوکرات و بورکرات صاحب اختیارات بیشتری در سطح محلی شدند • در دوران رهبری استالین این اقشار صاحب امتیازات مادی فراوانی بودند (حتی خیلی بیشتر از آنچه در زمان خروشچف نصیبشان می‌شد) ولی این امتیازات عمدتاً با تجویز بورکراتهای عالی رتبه و از بالا به پائین به آنها اعطا میگشت• میزان پاداش تکنوکرات ها و بورکراتهای محلی توسط ارگانهای فوقانی حزبی و با در نظر گرفتن میزان "وفاداری" و اطاعتشان از رهبری حزب تعیین میشد و صرفاً بستگی به این داشت که آیا مقامات رهبری آنها را سربزیر و مطیع تشخیص می‌دادند یا خیر• درهرحال بخاطر متمرکز بودن شدید برنامه ها و

پروسه های اقتصادی ، این اقشار با وجود امتیازات مادی سرسام آورشان، در سطح محلی صاحب قدرت و اختیار تصمیمگیری چندانی در امور اقتصادی یا سیاسی نبودند و اگرهم حرکت مستقلی در این زمینه ازخود نشان میدادند ، بشدت مجازات و سرکوب می‌شدند •

پس‌از مرگ استالین ، مبارزات ضد بورکراتیکی که در کشورهای آلمان شرقی ، لهستان و مجارستان بر علیه سیستم استالینیستی روی داد و وقوع یك سلسله بحران های اقتصادی و سیاسی در شوروی که محصول تمرکز شدید پروژه های اقتصادی و فرمهای تشکیلاتی بود ، بورکراسی مسکو را واداشت تا با دسانترالیزه کردن نسبی اقتصاد پایهٔ وسیعتری در سطح بورکراسی برای خود کسب کند • شاخص‌های پولی ، بارآوری کار و مقدار تولید در واحد های گوناگون صنایع مصرفی برای تخصیص هزینه ها مورد استفاده قرار گرفتند و درآمد اقشار تکنوکرات وبورکرات از این پس توسط میزان "سود" ، یعنی میزان تولید و بارآوری کار در سطح محلی ، تعیین میشد • این اقشار در برخی از تصمیمگیری های اقتصادی و سیاسی نیز شرکت داده شدند •* بطور کلی تغییرات مزبور

* ما در اینجا فقط آن جوانبی از فراشد دسانترالیزه شدن را نام برده ایم که مستقیماً اندیشه مائو را تحت تأثیر قرار داده اند •

در جهت فرمهای برنامه ریزی و شکل های تولیدی‌ای بود که در طول سالهای ۶۶-۱۹۶۱ در چین تحت رهبری میانه روها مورد اجرا قرار میگرفت•

پس میبینیم که تدوین تئوری "احیاء بورژوازی" در واقع واکنش مائو به تکامل کمابیش همزمان دو پدیده مشابه در چین و شوروی است• شباهت سیاستهای اقتصادی میانه روها با سیاست های جدید حزب کمونیست شوروی تحت خروشچف غیرقابل تردید وانکار می‌نمود •

جوهر این تئوری مائو از این قرار است : پس‌از سرنگونی دولت بورژوازی و حتی در جامعه سوسیالیستی ، طرز تفکر بورژوائی در بسیاری از افراد خرده بورژوا و عناصر سابق طبقه بورژوازی بخاطر نداشتن آموزش و فرهنگ صحیح پرولتاریائی ، همچنان باقی میماند • این افراد همواره در پی سود جوئی شخصی و انگیزه های مادی خود هستند و می‌توانند با حیله و نیرنگ به داخل حزب طبقه کارگر نفوذ کرده ، از آنجا در صدد غصب رهبری حزب و احیای سرمایه داری برآیند (همانند کودتای خروشچف در کنگره ۲۰ حزب کمونیست شوروی)• به سخن دیگر، مبارزهٔ طبقاتی در جامعه سوسیالیستی در سطح ایدئولوژیك برای مدتهای طویلی ادامه دارد • ازاین‌رو حزب طبقه کارگر موظف است با تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا همیشه علیه حامیان ایدئولوژی بورژوائی مبارزه کند و از طریق کمپینهای آموزشی غریزه های فردگرایانه بورژوائی توده ها و اقشار خرده بورژوا را کاملاً شسته و تفکر پرولتاریائی را به آنها یاد دهد •

جالب اینجاست که در دههٔ ۱۹۵۰ مائو نه تنها بورژوازی "ملی" را جزئی از جبهه خلق در مبارزه علیه فئودالیزم و امپریالیزم میدانست بلکه مدعی بود که میتوان از بورژوازی (بمثابهٔ یك طبقه) برای ساختمان سوسیالیزم " استفاده " کرد (و "استفاده " هم صورت پذیرفت، چه در زمانی که بورژوازی صاحب صنایع داخلی بود و چه وقتیکه بورژوازی پس‌از ملی شدن این صنایع در رأس مدیریت آنها قرار گرفت)• در این دوره مائو تضاد اساسی جامعه چین را تضاد بین خلق با امپریالیست ها ، فئودالها و بورژوازی وابسته به امپریالیزم می‌نامید • تضاد پرولتاریا و بورژوازی "ملی" در جبهه خلق حداکثر غیر عمده تلقی می‌شد زیرا که مائو خواستار حفظ سازش با بورژوازی "ملی" بود • لکن در دهه ۶۰ مائو خیال مبارزه با رقبایش در جناح میانه روها را داشت و لذا نخست آنها را متهم به "پیروی از راه کاپیتالیزم" کرد و بعد هم تضاد اساسی جامعه در حال گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم، و حتی جامعهٔ سوسیالیستی ، را تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی اعلام نمود • به همان ترتیب که تئوریهای قبلی مائو توجیه سیاست های ساشکارانه او با بورژوازی چین بود ، تئوری "احیاء بورژوازی" هم حربه‌ای بشمار میرفت برای مبارزه علیه دشمنان حزبی او • برای مائو اصولاً تئوری نقشی جز توجیه سیاست های لحظه‌ای وی را نداشته است و بدین دلیل او می‌تواند (بدون آنکه خود آگاه باشد) با گذشت زمان و تغییر اوضاع و احوال تئوری جدیدی علم نماید که اگرچه سرتاپا در تضاد با تئوریهای قبلی است ولی سیاستهای کنونی او را ، که از دیدگاه او منطبق با شرایط جدید است، توجیه کند •

تئوری مائو مبنی بر "احیاء سرمایه داری" در شوروی بیان این واقعیت است که او از ابتدائی‌ترین اصول مارکسیسم بی خبر بوده است و برخی از فرمهای ظاهری نظام سرمایه داری (تولید خرده کالائی ، استفاده از معیارهای پولی ، شاخص سود و قانون عرضه و تقاضا برای تخصیص هزینه ها ، و غیره) را با محتوای اصلی شیوه تولید سرمایه‌داری (مالکیت خصوصی بر لوازم تولید ، تولید کالائی تعمیم یافته ،وجود سرمایه های خصوصی که مستقل از کانال دولتی در رقابت با یکدیگرند، انگیزه برای تولید هرچه بیشتر ارزش اضافه ، استقلال کامل سرمایه های خصوصی از یکدیگر و فقدان یك برنامه اقتصادی مرکزی) عوضی میگیرد • اگر نگاهی هرچند سطحی به اقتصاد کنونی شوروی بیفکنیم خواهیم دید که هیچیك از خصوصیات عمده جامعه سرمایه داری در آن به چشم نمی‌خورد • ولی لازم نیست که بر سر اقتصاد کاپیتالیستی و وجود آن در شوروی با مائو به بحث بپردازیم • تجدید نظر طلبی (رویزیونیزم) مائو در سطح خیلی ابتدائی‌تری آشکار است •

مائو ادعا میکند که پس‌از سرنگونی سرمایه داری و ازمیان رفتن مالکیت خصوصی ، سرمایه داری امکان دارد در فراشدی تدریجی و

مسالمت آمیز، در نتیجهٔ نیرنگهای عده ای با غریزه های بورژوائی و بخاطر سیاستهای اشتباه آمیز رهبری حزب و سست بودن دیکتاتوری پرولتاریا [بخوانید حزب] احیاء شود. این نظریه تئوری لنینیستی دولت را که بنابر آن چنین تغییرات بنیادی بتدریج یا مسالمانه امکان‌پذیر نیست کاملاً نفی میکند. طبقه نوظهور بورژوازی اگرهم بوجود آید، فقط در نتیجهٔ یك جنگ داخلی برعلیه توده های زحمتکش است که می تواند دولت کارگری (منجمله بورکراسی) را متلاشی کند و قدرت را در دست گیرد. تئوری مائو که راه مسالمت آمیز تغییر دولت کارگری به دولت سرمایه داری را ممکن می داند درواقع همان رفرمیزم است که در اندیشهٔ مائو وارونه گشته است. از سوی دیگر مائو علت اصلی خطر برقراری مجدد کاپیتالیزم را در قلمرو ایدئولوژیك می داند و نه در پایه های مادی جامعه، بنابراین او نتیجه میگیرد که اگر رویزیونیزم از سطوح تئوریك، علمی، هنری و ادبی ریشه‌کن نشود، سرانجام دیکتاتوری پرولتاریا سرنگون خواهد شد. شاید ایدئالیزم و ذهنی گرائی مائو در هیچ کجا تا بدین اندازه خود را نمایان نکرده باشد. او به وزنهٔ ایدئولوژی حتی خیلی بیشتر از ایدئالیستهای بورژوائی اهمیت میدهد، تا جائیکه تضاد اساسی جامعه سوسیالیستی را تضاد بین ایدئولوژی پرولتاریائی و بورژوائی اعلام میکند. مارکسیست ها هرگز معتقد نبوده اند که عقاید طبقات ارتجاعی ای که قدرت سیاسی و اقتصادی شان را در نتیجهٔ یك انقلاب اجتماعی از دست داده اند، قادر به تغییر تدریجی ماهیت طبقاتی و ساختمان دولت است. چنین تحلیلی با ماتریالیزم تاریخی بیگانه است و در تحلیل نهائی بیانگر ایدئولوژی یك قشر بورکراتیك است که برای حفظ قدرت خود درمقابل طبقه کارگر و برای مبارزه علیه جناح دیگر بورکراسی مجبور به تحریف واقعیت، خیال‌پردازی، ذهنی‌گرائی و برخورد ایدئالیستی به مسائل اجتماعی می‌باشد، چرا که هرگونه بررسی ماتریالیستی و مارکسیستی جامعه، نقش بناپارتیستی بورکراسی مائوئیستی را در انظار توده های زحمتکش فاش میسازد و به افسانه رسالت "دیکتاتوری پرولتاریا" [بخوانید: "دیکتاتوری بورکراسی"] در چین پایان میدهد. از این نقطه نظر، نقش اندیشه مائوتسه دون در توجیه مقام و رسالت بورکراسی مائوئیستی بی‌شباهت به نقش ایدئولوژی بورژوائی در توجیه نظام طبقاتی سرمایه داری نیست.

مائو از تحلیل خود درباره جامعه درحال گذار از سرمایه داری به سوسیالیزم نتیجه میگیرد که در این دوران مبارزهٔ طبقاتی اجباراً شدت می‌یابد و حتی امکان دارد صدها سال پس از استقرار جامعه سوسیالیستی ادامه پیدا کند، از این رو حزب طبقه کارگر برای ممانعت از احیاء سرمایه داری موظف است دیکتاتوری پرولتاریا را هرچه بیشتر تحکیم دهد و بشدت با غریزه های بورژوائی اقشار مختلف اجتماعی (روشنفکران، کارشناسان، خرده بورژواها، وغیره) مبارزه جوید. این یکی از تجدید نظر طلبی های مائو در اصول مارکسیزم است. لنین در دولت و انقلاب بتفصیل شرح میدهد که طبقه کارگر پس از داغان کردن دولت بورژوازی، خود احتیاج به دولت جدیدی دارد (یعنی شوراهای مسلح کارگری، دهقانان و سربازان) تا از منافع اکثریت زحمتکشان در مقابل اقلیت استثمارگر (بورژوازی) دفاع کند. ولی از آنجا که در دوران در حال گذار از سرمایه داری به کمونیزم اقلیت استثمارگر رو به انحلال رفته، تضاد های طبقاتی بتدریج کاهش می‌یابند، دولت هم به مثابهٔ وسیلهٔ قهر طبقه کارگر بر طبقه بورژوازی رو به زوال رفته و دیکتاتوری پرولتاریا بتدریج ازمیان میرود.

درواقع مائو درست نتیجهٔ معکوس لنین را میگیرد: دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه در حال گذار نه تنها رو به زوال نمی رود بلکه شدت هم می‌یابد. این تجدید نظر طلبی در مارکسیزم برای توجیه تشدید نقش دولت به عنوان آلت اختناق بورکراسی مائوئیستی، چه بر علیه جناح میانه روها و چه بر علیه توده های کارگر و دهقان استفاده می شود. (البته میانه روها نیز از دولت برای مقاصد و منافع خود حتی خیلی بیشتر از جناح مائوئیستی استفاده میبرند، لکن آنها نیازی به تئوری بافی در مورد آن برای خود نمی‌بینند و به دزدیدن تئوری مائو قانع‌اند.)

* * * * * * *

خلاصه اینکه در فراشد انقلاب چین، مائوتسه دون از تجارب گوناگون حزب کمونیست در رابطه با مسائل و تکالیف مختلف انقلاب فرمولهای تئوریکی استنتاج کرد و بر مبنای آنها سیستم ایدئولوژیکی پی ریزی کرد، که بدون شك باید سرچشمه تمام سیاستهایش محسوب شود.

ولیکن نقش سیاسی اندیشه مائو در صحنه اجتماعی و رابطه آن با بورکراسی مائوئیستی چیست؟

قبلاً هم گفتیم که بورکراسی مائوئیستی در سرتاسر طول انقلاب چین نقشی بناپارتیستی میان طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی ایفا کرده است (در مراحل اولیه انقلاب میان چهار طبقه بورژوازی ملی ــ خرده بورژوازی ــ طبقه کارگر ــ اقشار دهقانی ــ و در مراحل بعدی میان توده ها از یکطرف و اقشار بورکرات و تکنوکرات از طرف دیگر). پایه های عینی موجودیت این بورکراسی در برقراری تعادلی میان اقشار اجتماعی است. و دقیقاً باین خاطر مساعی جناح مائو در جهت حفظ این تعادل است. اما از سوی دیگر بورکراسی مائوئیستی بدلایل تاریخی به جوهر بسیارناتوان بوده است و ساختار تشکیلاتیش بر جنبش توده ای متکی است. بنابراین واضح است که در شرایط بحرانها و تنشهای اقتصادی و سیاسی و تضادهای طبقاتی تعادل میان اقشار متضاد اجتماعی ضرورتاً متزلزل و ناپایدار باقی میماند بطوریکه همواره امکان دارد که یکی از این اقشار بقیه را از میدان بدر کند. جناح مائو جهت جلوگیری از برهم خوردن توازن قوا بنفع بورکراسی دولت یا تکنوکراسی، به کمپینهای اصلاحی برای کوبیدن این اقشار دامن میزند و از تبلیغات ایدئولوژیکی خویش جهت بسیج توده ها برای مبارزه علیه آنان استفاده میکند. در اینگونه کمپینها بورکراسی برخی از چکیده های اندیشه مائو را در میان توده ها ترویج میدهد، نظیر اینکه "مبارزات طبقاتی در جامعه سوسیالیستی تشدید می‌یابد"، "بورژوازی همواره در کمین نشسته است"، "باید دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم بخشید و با آن بر فرق بورژوازی کوفت". ولی از آنجا که هدف بورکراسی مائوئیستی تنها برقراری مجدد تعادل سیاسی است، مبارزات توده ها علیه بورکراسی دولتی و تکنوکراسی نباید از چارچوب معینی تجاوز کند. بطور مشخص، پایه های عینی وجود بورکراسی و تکنوکراسی نباید به مخاطره افتد، چرا که در چنین حالتی کل ساختار بورکراتیك و از جمله نقش رهبری مائوئیستی در حفظ تعادل آن در معرض خطر قرار میگیرد. از این روست که جناح مائو سعی دارد به کمپینهای خود هرچه بیشتر رنگ ایدئولوژیك دهد، بیشتر با طرز تفکر "بورژوائی" به مبارزه برمیخیزد تا با خود "بورژوازی"، هدفش سرکوب زیاده رویها، انگیزه های مفرط مادی و قدرت طلبی های محافظه کارترین اقشار بورکرات و تکنوکرات است نه سرنگونی کل نظام بورکراتیك که خود جزئی از آنست. بیجهت نیست که از دیدگاه مائو، مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و "بورژوازی" در جامعه سوسیالیستی همواره ادامه دارد و هیچگاه خاتمه نمی‌یابد، و اینکه پرولتاریا باید هر ده سال یکبار مبارزه ای علیه بورژوازی براه اندازد تا وی را سر جای خود بنشاند و پس از آن ده سال دیگر به انتظار مبارزه جدیدی با "بورژوازی" بسر برد. به عبارت دیگر جناح مائو از انجماد کامل بورکراسی دولتی و تثبیت قدرت آن بیم دارد و هدفش جلوگیری از این گرایش از طریق تکیه بر مبارزات توده ای است. لکن موازنه موجود از قطب مخالف آن نیز میتواند درهم شکسته شود. اگر در جریان مبارزه ضد بورکراتیك توده ها، کنترل جنبش توده ای از دست رهبری مائوئیستی خارج شود، و در نتیجه گرایشهای توده ای مستقلی نمودار گردند که از آگاهی رشد یابنده ضد بورکراتیك برخوردار بوده و ضربات مهلکی بر بورکراسی وارد آورند و بورکراسی را در مجموع در مقام ضعیفتری قرار دهند، آنگاه رهبری مائوئیستی و اندیشه مائو چهره دیگر خود را نمایان میکنند. اینبار اصول "تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا علیه آنارشیست ها و ماورای چپ روها" و "لزوم پی روی از رهبری حزب برای سامان بخشیدن امور اقتصادی و سیاسی" تبلیغ میشود و اندیشه مائو وسیله ای میگردد برای توجیه اختناق علیه مبارزات توده ای.

اندیشه مائو تبلور این ماهیت دوگانه بورکراسی بناپارتیستی مائوئیستی است: از طرفی حفظ رابطه نزدیك رهبری و توده ها را لازم میداند و از این رو در پوشش مبارزه با خطر "احیای بورژوازی" بسیج

تـــــوده هـــا را عـامل موثری در پیشگیری از این خطر (یعنـــی انجماد کامل بوروکراسی و تکنوکراسی و تثبیت قدرتشان در حزب) ارز— یابی میکند • از طرف دیگر برای حفظ تعادل نظام بوروکراتیک و تحت لوای ضرورت پی روی از رهبری حزب کمونیست ، سرکوب جنبشهای مستقل ضد بوروکراتیک توده ای را شرط اساسی هرگونه بسیج و مبارزه توده ای برمی شمارد • " بت سازی از بسیج توده ای " همراه با " تبلیغ کیش شخصیت مائو نمایانگر این دو جنبه بظاهر متضاد ایدئولوژی انتگرال مائوئیستی است•

در انقلاب فرهنگی چین ماهیت بناپاتیستی رهبری مائوئیستی که خطوط کلی آنرا در بالا ترسیم نمودیم بطرز چشمگیری خود را عیان میکند • مائو با بسیج توده ها علیه بوروکراسی دولتی نفوذ رشد یابنده تکنوکراسی و "میانه روها " را کاهش میدهد ولی همینکه توده ها در صدد ساختن ارگانهای قدرت خود بر میایند تا بطور مستقل علیه کـل نظام بوروکراتیک برخیزند ، رهبری مائوئیستی بسرعت و با توسل بـــه اختناق و مداخله ارتش به حرکات مستقل توده ها پایان میبخشد و سرانجام از طریق مصالحه با جناح میانه روها سیستم بوروکراتیک را در مقابل مبارزات سهمگین توده ها حفظ میکند •

در بررسی انقلاب فرهنگی باید قبل از هر چیز چند مطلب اساسی را در مد نظر بگیریم•

بخاطر ساختار بوروکراتیک حزب کمونیست و فقدان بحثهای دمکراتیک اختلافات سیاسی و برنامه ای دو جناح اصلی حزب از دیدگاه توده ها و حتی اعضاء حزب همواره بسیار مبهم و ناروشن جلوه میکرد • بدون شك انگیزه توده ها جهت مبارزه علیه بوروکراسی دولتی اگرچه از جانب جناح مائو تحریك شد ، اما به جوهر از منافع عینی و مادی آنان و از کینه شدیدشان نسبت به دستگاه بوروکراتیک و منافع سرشار اقشار بوروکرات و تکنوکرات ناشی بود • ایدئولوژی کذائی مائوئیستی که برمبنای وجود بورژوازی در داخل حزب قرار داشت ، افکار توده ها را از درك صحیح و روشن ماهیت نظام اجتماعی ونقش حزب کمونیست منحرف میساخت.

شیوه های بوروکراتیك مبارزات سیاسی دو جناح که دروغ پردازی ، وقت افترا زنی را جایگزین بحث دمکراتیك سیاسی میکردند ، ریشه اختلافات درون رهبری را هرچه بیشتر مبهم و ساختگی مینمایاند تا جائیکه منازعات سیاسی دو جناح خود را بصورت کشمکشهائی برای کسب قـــدرت رهبری نشان میداد • البته چنین نمایشی قابل توضیح است• در سازمان بوروکراتیکی نظیر حزب کمونیست چین هر جناحی که بتواند بطریقی قدرت رهبری را از رقیب خود بدست آورد ، خواهد توانست سیاستهای خود را به کرسی بنشاند بدون اینکه نیازی به رعایت اصول دمکراسی حزبی در اتخاذ برنامه ها داشته باشد • در هر حال بحث دمکراتیك اختلافات سیاسی میتواند ماهیت واقعی هر دو جناح را برای توده ها آشکار نماید و از این لحاظ باب طبع هیچیك از طرفین نمیباشد • پس واضح است که چرا جناح مائو در انقلاب فرهنگی کسب قدرت رهبری را شرط لازم و کافی حل اختلافات سیاسی خود با میانه روها حول برنامه های اقتصادی و سیاسی میدانست•

ریشه های اختلاف دو جناح بازتاب تضادهای دو قشر بوروکراتیك است که برآیند دو مرحله مختلف از فراشد انقلاب چین میباشند • در بخشهای گذشته ما این اختلاف را بررسی نمودیم • اینجا بذکر حوادث انقلاب فرهنگی بسنده میکنیم•

۶- انقلاب فرهنگی چین

انقلاب فرهنگی چین در سپتامبر ۱۹۶۵ بوسیلهٔ جناح مائوئیستی حزب کمونیست آغاز شد • حدود سه سال بعد در اکتبر ۱۹۶۸ بـــه هدف اصلی اش رسید • لیوشائوچی ، رئیس دولت از سال ۱۹۵۹ ومعاون دست راست و تفسیر کنندهٔ افکار مائو ، و جانشین مسلم وی تا قبـل از آنکه مبارزه بین دو جناح علنی گردد ، بعنوان " خروشچف چیـن " و " رهبر بورژوازی" از مقام ریاست جمهوری خلق چین برکنار شد •

مائو خود انقلاب فرهنگی را چنین توصیف میکند : " در اصل یـك انقلاب سیاسی بزرگ در شرایط سوسیالیزم توسط پرولتاریا بر علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر ، ادامه مبارزهٔ طولانی حزب کمونیست چین و توده های مردم انقلابی تحت رهبری این حزب بر علیه مرتجعین کومینتانگ ، ادامهٔ جنگ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی• "

همانطور که انـتظار داشتیم مائو انقلاب فرهنگی را از دیدگاه خود بصورت جنگ طبقه کارگر (بخوانید جناح مائوئیستی حزب) علیه طبقه بورژوا (بخوانید جناح میانه روها) در شرایط سوسیالیزم (!!!) می بیند• ولی این تصویر از واقعیت امر بسیار بدور است • " انقلاب فرهنگـی " نمایانگر کشمکش های شدید و علنی دو جناح داخل بوروکراسی حزب بود که سرانجام اقشار دانشجویان، کارگران و دهقانان را نیز درگیر گرفت •

طی دوران ۱۹۶۶-۱۹۶۰ جناح مائوئیستی رفته رفته در حـزب ضعیف تر شد ، اقشار تکنوکرات به کمك جناح میانه روها که رهبـــری حزب را در دست داشتند روزبروز نیرومند تر گشته و صاحب امتیازات مادی، مشاغل مهم اداری و سیاسی و قدرت تصمیمگیری در سطح محلی میشدند ، این جریان تنش های شدید اجتماعی چین را که بطور کلی بازتاب سطح پائین تولید ، تکنیك و بوروکراتیك بودن ساختار اجتماعی اند، تشدید می کرد •

افزایش تصاعدی قدرت تکنوکرات ها و میانه روها در حزب، مائـورا برآن داشت تا حمله خود را علیه آنها آغاز کند • در اواخر ســـال ۱۹۶۵ و اوایل سال ۱۹۶۶ مائو سعی میکرد با مداخله در کنفرانس— های اقتصادی و با مبارزه در داخل حزب اختیارات تکنوکرات هـــا را در سطح محلی محدود گرداند و برخی از هواداران آنها را در حـزب (چون پنگ چنگ) بجای خود بنشاند • ولی بخاطر قدرت جناح میانه— روها در حزب، این تلاشها نتیجه ای در برنداشت• بدین ترتیب، بنابه سنت حزبی ، بسیج عمومی علیه " رهبران حزبی ، که راه سرمایه داری در پیش گرفته اند " لازم آمد • مائو اعلام کرد که " برای سرنگونی یـك رژیم ابتدا لازم است در سطح ایدئولوژیك و افکار عمومی تدارکاتـــی دید ... تجارب زیادی نشان داده اند که اگر توده ها همگی بسیـــج شوند مقاومت ((رژیم)) درهم شکسته خواهد شد .... مسأله بر سراینست که آیا رهبری حزب شجاعت آنرا دارد که بدون تردید توده ها را بسیج کند • "

پس در سال ۱۹۶۶ ، مائو موقعیت را برای شکستن تسلط لیوشائوچی در رهبری حزب و پس گرفتن برتری از دست رفته اش مناسب یافت • او از طریق بسیج توده ها ، مانور دادن بین گرایش های مختلف، بـا تهمت به لیو و هوادارانش، با استفاده از برنامه های تبلیغاتی علیـه آنان و با تکیه به اعتبار سیاسی عظیمش توانست مخالفین خود را در جناح میانه روها بشدت منزوی کرده ، پایه های پشتیبانی شان را در میـان توده ها ، در حزب و در ارتش نابود کند • لین پیائو که از سال ۱۹۵۹ وزیر دفاع بود به عنوان رهبر ارتش سرخ پشتیبانی بدون قید وشرط خود را به مائو داد وارتش را بصورت کانالی درآورد که از طریق آن اندیشـه مائو در افکار توده ها حلول میکرد • توانائی مائو در بسیج توده هـا ، بخصوص جوانان ، و تحریك آنان برعلیه بوروکراسی ، جناح لیوشائوچی را که صرفاً طبق قوانین بوروکراتیك عمل میکرد ، کاملاً فلج ساخت •ازاواسط سال ۱۹۶۶ ، اقشار وسیع توده ای درگیر مبارزه شدند • گروهکهـــای گارد سرخ تحت کنترل مائو در میان دانشجویان تشکیل یافت که وظیفه— شان تبلیغ اندیشه مائو و مبارزه بیرحمانه علیه مخالفین او بود •گارد— های سرخ ابزار حمـلات مائوئیستی بر آپاراتوس حزب و دولتی محسوب می شدند • آماج آنها در اواخر سال ۱۹۶۶ عمدتاً کادرهای کمیته های حزبی بود که تحت آموزشهای لیوشائوچی تربیت یافته بودند • ایـــن کادرها هم به نوبه خود گروه های مقاومت خود را تشکیل دادند وجنگ و جدال های پیچیده و سهمناکی میان گروههای طرفدار جناحهـــای مختلف درگرفت • در بسیاری موارد لین پیائو و مائوتسه دون سعـی در کند کردن آهنگ مبارزات و کنترل مسیرآن نمودند • ولی منطق مبـارزات ضد بوروکراتیك گارد های سرخ نیرومند تر از آن بود که کاملاً تحت رهبری مائو باقی بماند • در بسیاری از موارد اقشاری از گارد ها چنان نیـروی مبارزاتی از خود نشان میدادند که کنترل آن توسط مائو هم بس دشوار شد • آنها خواستار دمکراسی بیشتر، استقلال کامل دانشگاه ها و منع هرگونه تبعیض اجتماعی و امتیاز مادی برای بوروکرات ها بودند • از این گذشته ، اگرچه مائو سعی داشت حتی المقدور انقلاب فرهنگی رابه یك

انقلاب ایدئولوژیك و به صفوف دانشجویان محدود کند ، ولی با بسط مبارزات گارد های سرخ ، بتدریج کارگران و دهقانان هم وارد صحنه عمل شدند • اعتصابات عمومی ، اشغال ساختمان های عمومی ، اشغال چاپخانه های ارگان های مرکزی ، آزاد کردن زندانیان سیاسی ، مبارزه علیه کلیه امتیازات اجتماعی بورکرات ها و تکنوکرات ها همه وهمه بیان آگاهی شدید ضد بورکراتیك پرولتاریای چین بود • در شرایطی که مبارزات کارگران و دانشجویان بسرعت از کنترل رهبری مائوئیستی خارج می‌شد ، این مبارزات کل نظام بورکراتیك را به مخاطره می انداخت •

هرچند جناح مائو توده ها را برعلیه میانه روها و تکنوکرات ها به طغیان دعوت میکرد ، ولیکن هدف مائو صرفاً بدست آوردن مجدد رهبری در حزب بود و نه سرنگونی بورکراسی در مجموع • از این رو شیوه های مبارزاتی جناح مائو کاملاً بورکراتیك بودند • اختناق علیه مخالفین ، تحریف نظریات گرایش های ضد مائو ، کیش شخصیت مائو ، فقدان انتخابات و سازمانهای دمکراتیك تحت کنترل کارگران و دهقانان و قدرت رشد - یابنده ارتش همگی گویای این واقعیت اند •

لکن بیان آگاهی پرولتاریای چین خود را صرفاً به اشکال گوناگون مبارزاتی محدود نکرد • از سال ۱۹۶۷ تشکیلات دمکراتیك و مستقل پرولتاریا در شانگهای و برخی دیگر از شهرهای صنعتی بوجود آمد • بورکراسی مائوئیستی که هم اکنون جناح میانه روها را مجبور به عقب- نشینی کرده بود ، واکنش شدیدی نسبت به حرکات مستقل پرولتاریا که بالقوه قدرت رهبری مائوئیستی را هم به مخاطره می افکند ، نشان داد • استقلال و آزادی کمونهای کارگران در شانگهای از آنها سلب شد ، برخی از سازمان های گارد های سرخ که در سطح ملی متشکل بودند و خارج از دایره کنترل بورکراسی مائوئیستی قرار میگرفتند ، "ارتجاعی" خوانده شدند و در مواردی هم با مداخله ارتش به اشغال کارخانه ها پایان داده شد • از این تاریخ به بعد ارتش نقش بسیار مهمی در "استقرار نظم" و اختناق علیه "خرابکاری" در تولید ایفا کرد • هرگونه حرکت مستقل توده ها و هرگونه مخالفت با سیاست های مائو شدیداً سرکوب میشد • در کتاب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی که از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست تأیید و تجویز شده است در این مورد میخوانیم : " تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا • آنهائی که مخالف صدر مائو ، نایب صدر لین پیائو و گروه کمیته مرکزی حزب که عهده دار تکامل انقلاب فرهنگی است می‌باشند و نیز آنهائی که فعالانه در انقلاب فرهنگی و تولید خرابکاری میکنند ، می‌باید فوراً بنا به قانون توسط نیروهای امنیتی دستگیر شوند • " (بخش ۱۰ ، ص ۲۸ ، از کتاب : La Grande Revolution Prolètarienne Culturelle)

بورکراسی مائوئیستی پس از آنکه با تکیه به مبارزات توده ها ضربه سختی بر میانه روها وارد ساخت ، در لوای تحکیم دیکتاتوری پرو- لتاریا (یعنی دیکتاتوری بورکراسی) آرمانهای سیاسی کارگران جهت تشکیل سازمان های مستقل خود را در نطفه خفه کرد و گرایش های چپ گارد های سرخ را بشدت درهم شکست • * ولی ماه ها کشمکش در سطح رهبری حزب ، ضرباتی که مبارزات وسیع توده ای بر اقشار مختلف بورکراسی وارد آورده بود و ناهنجاریهای اقتصادی ناشی از مبارزات کارگران ، کل نظام بورکراتیك را متزلزل ساخته بود • ادامه بیشتر انقلاب فرهنگی می‌توانست موجب ازهم پاشی قدرت دولتی بورکراسی شود • در چنین شرایطی ، خاتمه بخشیدن به جنگ و جدالها مسأله مبرم هر دو جناح بورکراسی گشت •

جناح مائو ، برای فیصله دادن به هرج و مرج های موجود مجبور به اعطای امتیازاتی به گرایش های دیگر گشت • ارتش به عنوان تنها وسیله موثری که می‌توانست نظم اجتماعی را برقرار کند و به جنبش توده ای پایان دهد ، شناخته شد و اختیارات و امتیازات فراوانی در دست بورکراسی ارتشی به رهبری لین پیائو قرار گرفت •

از طرف دیگر لازم بود نزاع های میان میانه روها و جناح مائو به نحوی سامان یابد ، زیرا که اگرچه از لحاظ سیاسی اتحادی بین دو جناح بوجود نیامد ، لکن برای ریشه کن کردن گرایشهای سیاسی مستقلی که از گارد های سرخ بوجود آمدند و برای تجدید سازمان حزب وماشین دولتی اتحاد فوری دوجناح ضروری بود • بدین ترتیب بورکراسی مائو- ئیستی که ازمیدان انقلاب فرهنگی پیروز بیرون آمد ، به اکثریت کادرهای حزبی و دولتی میانه روها ، که تا چندی پیش مورد حمله شدید طرفدا- ران مائو واقع میشدند ، امتیازات گذشته شان را باز پس داد و بسیاری از آنها دوباره مشاغل پیشین خود را در ارگان های حزبی و دولتی اتخاذ کردند • انقلاب فرهنگی با مصالحه دو جناح بورکراسی وبامدا- خله ارتش در شرایطی پایان یافت که اگرچه جناح مائو موقعیت منا- سب تری در رهبری بدست آورد ، لکن بورکراسی حزبی زیر ضربات پی در پی پیکار توده ها در مجموع ضعیف تر گشته بود • افزون بر این ، کشمکش- ها و اختلافات میان دو جناح که تا پیش از انقلاب فرهنگی غیر علنی ودر مراحل جنینی بود یکباره در سطح وسیعی بشدت آشکار شد وبورکراسی حزب را کاملاً منشعب باقی گذاشت • از آنجا که جناح مائو پیروزی سیا- سی بدست نیاورد ، بروز کشمکش های تازه ای میان دو جناح در تحلیل نهائی اجتناب ناپذیر می‌نمود • +

---

* رجوع کنید به مصاحبه طارق علی با گارد سرخ در کندوکاو شماره ۲.

+ بررسی دقیق وقایع چین در سالهای انقلاب فرهنگی را میتوان در کتاب میتان ، که قبلاً از آن نام بردیم مطالعه کرد •

ما خوانندگان علاقه مند را به این کتاب و همچنین به جزوه ای که از همان نویسنده به فارسی ترجمه شده است رجوع میدهیم :

انقلاب فرهنگی چین
جزوه شماره ۲
انتشارات طلیعه •

چوئن لای ، مائوتسه دون ، لین پیائو

۷- بحران رهبری پس از انقلاب فرهنگی

مصالحه ای که در داخل بورکراسی صورت گرفت نتایج مهمی در زمینه اقتصادی در برداشت • اقشار تکنوکرات در جریان تصمیمگیری و برنامه - ریزی در سطح محلی قرار گرفتند ، و ضرورت عینی استفاده از آنان توسط جناح مائو تأیید گشت ولی در عین حال کارکرد این اقشار تحت کنترل مستقیم ارتش و بورکراسی مائوئیستی درآمد •

در واقع اقدامات بورکراسی مائوئیستی صرفاً راه حل بورکراتیکی بود که برای برقراری تعادل میان جناحهای مختلف حزبی و ارتش اتخاذ شد و بدین دلیل نمی توانست برای مدت مدیدی از بروز بحران جدیدی جلوگیری به عمل آورد • تغییر توازن قوا در بین جناح های مختلف رهبری و ارتش بسرعت می توانست تعادل موقتی را برهم زند •

شاید نخستین جریان مهمی که پس از انقلاب فرهنگی در تغییر توازن قوا موثر واقع شد، مسأله تصفیه لین پیائو و حرکت براست متعاقب بورکراسی مائوئیستی در سیاست خارجی بود • همانطور که گفتیم در این دوران ارتش بخاطر نقش موثری که در سرکوب جنبش توده ای داشت از نفوذ و قدرت زیادی در کلیه سطوح اجتماعی جامعه چین برخوردار بود • اگرچه لین پیائو در رهبری ارتش، پشتیبان بی چون و چرای مائو در دوران انقلاب فرهنگی بشمار میرفت ولی قدرت مستقلی که ارتش به قیمت نفوذ حزب پیدا کرده بود برای بورکراسی مائوئیستی صورت چندان خوشی نداشت • تجدید سازمان حزب و بورکراسی دولتی می باید با کاهش وزنهٔ ارتش همراه میشد و در شرایط قدرت بورکراتیک این تنها با تضعیف رهبری ارتش امکان پذیر بود •

بدون شک اختلافات مهمی بر سر سیاست خارجی میان لین پیائو و مائو وجود داشت که عامل بسیار مهمی در تصفیه لین پیائو بشمار می آید • در اوایل دهه ۶۰ ، بورکراسی چین همواره دشمن عمده خلق های جهان را امپریالیزم آمریکا می شناخت، ولی با تیرگی هرچه بیشتر روابط سیاسی با شوروی و تدوین "تئوری احیاء سرمایه داری" در آن کشور توسط مائو، کم کم گرایش نوینی در سیاست خارجی چین ظاهر شد • لین پیائو در گزارش خود به کنگره نهم حزب برای اولین بار امپریالیزم امریکا و رویزیونیزم شوروی را در کنار هم گذاشت بدون آنکه یکی از آنان را دشمن عمده بخواند • از دیدگاه او، زحمتکشان داخلی و خارجی می باید علیه هردو دشمن مبارزه کنند و میان آنها تفاوتی قائل نشوند • لکن جناح مائو افکار دیگری در سر داشت • برنامه های

گوناگون اقتصادی داخلی (چه طرح های تخیلی جناح مائو و چه سیاست های راست میانه روها) هیچکدام نتوانسته بودند تضاد ها و تنش های اجتماعی داخلی را در شرایط انزوای بین المللی کاهش دهند. نابسامانیهائیکه انقلاب فرهنگی برای بورکراسی ببار آورد بر وزنه بحران ساختاری بورکراسی حاکم و عجز حزب کمونیست از اصلاح و بهبود اوضاع اجتماعی می افزود. تحت این فشارهای عینی، جناح مائو عاجزانه درصدد آن برآمد که دولت چین را از عزلت بین المللی درآورده، از خارج کمکهای مادی و سیاسی بگیرد. از طرف دیگر بخاطر خصومتهای موجود با شوروی و کوته نظری ناسیونالیستی بورکراسی چین در تشدید حملات خود علیه سران کرملین، جناح مائو دست خود را برای کمک بسوی امپریالیزم دراز کرد. بطور کلی، در چارچوب اندیشه مائو همواره یکی از تضادهای موجود و یکی از دشمنان خلق باید اساسی و عمده باشد و دیگر تضادها و دشمنان غیرعمده و فرعی. این تئوری هم مانند سایر تئوریهای مائو توجیه کارکرد و سیاستهای خود اوست. مائو همواره در پی سازش با دشمنان "غیرعمده" خود بر علیه دشمنان عمده بوده است (چه در مورد ائتلاف برنامه ای با چیانکایچک در جنگ ضد ژاپن و چه در مورد همکاری با دهقانان بورژوا و فئودالهای "مترقی" در روستاهای مناطق آزاد شده). بدین ترتیب بورکراسی مائوئیستی یکی از دشمنان یعنی شوروی را دشمن عمده می پنداشت و در نظر داشت که از طریق دیپلماسی و سازش با امریکا و سایر نیروهای امپریالیستی، شوروی را در صحنه جهانی منزوی و مطرود سازد و در ضمن از غرب کمکهای مادی و تکنیکی دریافت کند. کلیه شواهد و ظواهر امر بر این گواهی میدهند که لین پیائو و هوادارانش در رهبری ارتش در برابر این سیاست "دیپلماسی با قدرت های بزرگ" مائو مقاومت بخرج میدادند. بنظر میرسد که لین خواهان ادامه سیاست اتکاء به نیروی خود بدون دیپلماسی با قدرت های بزرگ یا استفاده از "تضاد های قدرت های امپریالیستی" بود. در سیاست داخلی، او برای انکشاف صنایع مدرن، خصوصاً صنایع نظامی، از طریق یک برنامه اقتصادی مرکزی پافشاری می نمود، چراکه اتکاء به نیروی خود مستلزم وجود ارتش نیرومند و مدرنی برای دفاع از خود بود. اگرچه جزئیات ماجرای لین پیائو هنوز نامعلوم است ولی بهرحال مسلم است که لین و طرفدارانش مخالف برقراری روابط سازشکارانه با امریکا بودند.

در ماه اوت و سپتامبر سال ۱۹۷۱ مقاله هائی در مطبوعات رسمی چین ظاهر گشت که نشان دهنده آغاز تصفیه "لین" بشمار میرفت. این مقالات در انتقاد از "چپ گرایانی" بود که "تمام دشمنان را مانند هم می دانستند". مثلاً در یکی از این مقالات تحلیلی از مقاله مائو، "در مورد خط مشی" صورت گرفت: "حزب کمونیست مخالف تمام قدرت های امپریالیستی است، لکن ما میان امپریالیزم ژاپن، که در حال تهاجم به چین بود، و سایر قدرت های امپریالیستی تفاوت قائل می شدیم، ما همچنین کشورهای مختلف امپریالیستی را که در شرایط و موقعیت های مختلف سیاستهای متفاوتی اتخاذ میکردند از یکدیگر جدا میکردیم." در پایان مقاله نتیجه گیری می شود که: هیچ چیز مهمتر از تشکیل یک "جبهه واحد" علیه دشمن عمده نیست و مگر نه اینست که امریکا در سال ۱۹۴۰ دشمن ژاپن بود و ازاین رو بخشی از جبهه واحد محسوب میگشت، باوجود آنکه خود امپریالیست بود. (نقل از Socialist Register, 1972, P. 298.)

بدنبال یک سلسله از این مقالات بود که چندی بعد لین پیائو مورد تصفیه قرار گرفت، رهبری حزب بر ارتش مسلط شد و راه برای استقبال از نیکسون هموار گشت.

بورکراسی مائوئیستی که در اوایل سالهای دههٔ ۶۰ شوروی را بخاطر سیاست افزایش روابط اقتصادی اش با کشورهای سرمایه داری محکوم میکرد و آن را دال بر احیای سرمایه داری در آن کشور قلمداد می نمود، هم اکنون خود همان سیاست را در پیش گرفت و نه تنها بازرگانی خود را با غرب و ژاپن گسترش داد بلکه همچنین ماشین آلات و واحد های بزرگ صنعتی از مراکز امپریالیستی وارد ساخت.*

از تصفیه لین پیائو تا تصفیه رادیکالها

با تصفیه لین و گسترش روابط اقتصادی با کشورهای امپریالیستی، اوضاع و احوال سیاسی و اقتصادی کمابیش به شکل ماقبل از انقلاب فرهنگی بازگشت. در کشاورزی اراضی خصوصی و تولید غیراشتراکی هرچه وسیعتر رایج گشت و "آنارشیزم" و "مساوات طلبی" مورد حمله قرار گرفت. دسانترالیزه کردن اقتصاد صنعتی به واحد های شبه مستقل محلی با مدیریت جمعی تکنوکراسی دوباره آغاز شد و روابط بازار باردیگر معیار تخصیص هزینه ها و تقسیم درآمد ها گردید.

برای جناح مائو، گرایش بسمت غرب بیشتر بمنزلهٔ یک تاکتیک سیاسی جهت اتحاد با دشمن غیرعمده (امریکا) علیه دشمن عمده (شوروی) بشمار میرفت، بیشتر ریشه های ایدئولوژیک داشت و بمنظور رهائی چین از عزلت سیاسی چندین ساله صورت می گرفت. برعکس برای میانه روها اهمیت این گرایش براست در جنبه اقتصادیش بود. آنها خواستار وارد کردن تکنولوژی مدرن و بسط روابط تجاری با دنیای خارج برای پیشبرد سیاستهای داخلی خود بودند و چندان توجهی به جنبه های ایدئولوژیک مسأله نداشتند جز آنکه نزدیکی بیشتر چین با دنیای کاپیتالیستی بی شک از لحاظ عینی موجب تقویت آنها می گشت. تنگ سیاپینگ ("دشمن شماره ۲ خلق چین" — بعد از لیوشائوچی در انقلاب فرهنگی) و تقریباً کلیه رهبران دیگر میانه روها (بجز لیوشائوچی) دوباره به صحنه عمل بازآمده، مقامهای قبلی و حتی مقامهای مهمتری را اتخاذ کردند. راه دیگری هم در واقع برای بورکراسی مائوئیستی باقی نمانده بود. چه کسان دیگری می توانستند خلائی را که پس از سالها کنترل ارتشی یکباره با خروج ارتش از دایره عمل بوجود آمده بود پر کنند؟ سیاستهای جناح مائوئیستی بکلی غیر موثر شده بودند و قدرت تحریک ابتکار عمل توده ها تحت کنترل بورکراتیک را نداشتند. بورکراسی مائوئیستی در انقلاب فرهنگی تلاش توده ها را برای تشکیل سازمان های مستقل خود و برای دمکراسی واقعی بشدت سرکوب کرده بود. حالا دیگر توده ها، ناراضی و دل شکسته، سیاستها و دستورالعملهای بورکراسی را با دیدهٔ شک و تردید مینگریستند. بسیج توده هائی که از رهبری خود دلسرد گشته بودند دیگر برای جناح مائو امکان نداشت.

پس از سالها مبارزه، مبارزه ای که برآیند ش از دیدگاه توده ها بی ثمر می نمود، بسیاری از اقشار توده ها و کادرها بی حرکت و خاموش و در جستجوی "ثبات" و "آسایش" بسر میبردند.

فرسایش مبارزه جوئی توده ها کاربرد شیوه ها و برنامه های اقتصادی مائوئیستی را کاملاً غیرعملی و نامعقولانه می ساخت زیرا که این برنامه ها مستلزم بسیج سیاسی توده ای برای اجرای تصمیمات حزبی بود و این در شرایط رکود تحرک توده ها امکان نداشت. پایه های عینی سیاستهای مائوئیستی به تحلیل رفته بود و جناح مائو چاره ای جز قبول این واقعیت و تن در دادن به خط مشی اقتصادی میانه روها برای خود نمی دید و عملاً هم بسیاری از سیاستهای اقتصادی آنها را بطور کلی تأیید می نمود.

ارتقاء چوئن لای، یکی از طرفداران نزدیک مائو در زمان انقلاب فرهنگی که بعد ها بسمت میانه روها متمایل شد، به مقام نخست وزیری نمایانگر گرایش های بالاست. او در واقع توانست برای مدتی حزب را در این شرایط رخوت رهبری کند و تعادلی میان دو جناح برقرار سازد.

جناح مائو هرچند برنامه های اقتصادی میانه روها را تحمل و تأیید میکرد، ولی از لحاظ سیاسی تثبیت موقعیت میانه روها بمثابهٔ هواداران اقشار تکنوکرات را کمافی السابق خطری برای قدرت بورکراتیک خود و برای حفظ تعادل میان بورکراسی در مجموع و توده ها میدانست. از این رو با استفاده از تسلطی که بر ارگان های تبلیغاتی دولتی داشت و از طریق کمپینهائی چون کمپین "انتقاد از لین - انتقاد از کنفوسیوس"، کمپین "برضد حقوق بورژوائی" و کمپین "انقلاب آموزشی" با احتیاط شروع به مقاومت در برابر رشد روزافزون قدرت میانه روها در حزب و دولت کرد. ولی به استثنای کمپین آخری، بقیه کمپینها تنها در سطح تبلیغاتی باقی ماندند و بحکم وسیله ای بودند برای آزمون نیروی جناح مائو در داخل حزب و درمیان توده ها. جناح مائو از برخورد علنی و

---

* برخی از گروه های مائوئیستی (نظیر PLP در امریکا) با مشاهده چنین روندی در سیاست خارجی چین و بنا به منطق مواضعشان بر سر احیاء سرمایه داری در شوروی، دولت چین را دولتی سرمایه داری خواندند و مائو را خروشچف چین نامیدند!

مستقیم با میانه روهای تازه بازآمده (بازآمدگان) خودداری می‌نمود و میانه روها هم، که از حمایت بسیاری از بخش‌های ماشین دولتی برخوردار بودند موفق به مهارکردن و کانالیزه کردن کمپینهای مائوئیستی شدند • در هرحال جناح مائو فاقد پشتیبانی عظیم توده‌ای بود و برخورد توده‌ها به این کمپین‌ها با دلسردی فراوان صورت می‌پذیرفت• رویهمرفته توازن قوا در میان توده‌ها و در داخل حزب به ضرر جناح مائو بود •

از انقلاب فرهنگی به بعد شاید هیچ قشر دیگری بمانند کادرهای پائینی حزب و دستگاه دولتی در سردرگمی، سرشکستگی و افسردگی بسر نمیبرده است • آنها خود را در بن بست مهلکی می‌دیدند • از طرفی چاره‌ای جز قبول و اجرای دستوراتی که از بالا میرسید نداشتند • مقاومت دربرابر تصمیمات رهبری بمنزلهٔ نابودی سیاسی آنها بود • لکن ازطرف دیگر، اعمال این سیاستها هم خطر آن را دربرداشت که با گردش ناگهانی رهبری، خط مشی نوینی اتخاذ شود، سیاست‌های گذشته یکباره اشتباه تلقی شده و آنها بشدت مجازات گردند • این درسی بود که کادرها پس از آنهمه زیگزاگها، راست و چپ رویها و گردشهای ناگهانی خط مشی دوران بعد از انقلاب با زجر فراوان فرا گرفتند • تغییرات لحظه‌ای سیاستهای رهبری غیرقابل پیش‌بینی بود • تا دیروز امپریالیزم امریکا نمایانگر کلیه شیطان صفتی‌های عالم محسوب میگشت، لکن امروز می‌باید گرمترین خوشآمدها به رهبرانش گفته می‌شد • تا دیروز لین پیائو جانشین لغزش‌ناپذیر مائو بشمار میرفت، لکن امروز اعلام میشد که او عملاً از بدو تولد ارتجاعی بوده است • این کادرها از آنچه در سطوح رهبری می‌گذشت کاملاً بی‌خبر بودند و خط مشی حزب برایشان بکلی غیرقابل فهم می‌نمود • تعجبی هم ندارد • درشرایط فقدان دمکراسی حزبی، اختلافات موجود در سطح رهبری اصولاً با حضور کادرها به بحث گذاشته نمی‌شد • تکامل مبارزات درون حزبی برای آنها معمای چنان پیچیده‌ای بود که آنها دائماً مجبور می‌شدند مسیر باد را حدس بزنند • لکن حدس زدن هم خطرات خود را داشت • اگر خطائی صورت میگرفت، مجازات سختی در انتظار آنها بود •

افزون براین، مسأله غامض دیگری نیز دربرابر کادرها قرار داشت• همانطور که قبلاً گفته‌ایم بورکراسی مائوئیستی بخاطر ضعف ساختاری و تاریخی‌اش نیاز به شرکت دادن توده‌ها در اجرای برنامه‌های حزبی دارد • از این رو اگرچه تصمیمگیریها در بالا صورت می‌یابد لکن همکاری توده‌ها در اجرای این تصمیمات و درنتیجه جلب اعتماد آنان به سیاستهای حزب کاملاً ضروری است • به همین خاطر پس از آنکه دستورات از بالا میرسد توده‌ها می‌باید ابتدا درگیر بحث بر سر جوانب عملی تصمیمات شوند تا اعتماد و موافقتشان درمورد آنها بدست آید و برنامه‌ها را بخوبی جذب کنند • برای مثال آنها بر سر جزئیات امر تصمیم میگیرند یا بحث میکنند که چطور این دستورات و سیاست‌ها را به بهترین وجهی به اجرا درآورند • وظیفه کادرها است که تصمیمات حزبی را درون توده‌ها برده، آنها را درگیر بحث و اجرای آن بکنند • بدین دلیل لازم است خود کادرها از زیر و بم سیاست‌های حزب و تغییرات آن با خبر باشند چه در غیر اینصورت تشریح دقیق برنامه‌ها برای توده‌ها و درنتیجه جلب اعتماد و همکاریشان غیرممکن می‌گردد • بدین ترتیب، کادرهائی که خود سر از کار رهبری و برنامه‌های حزب درنمی‌آورند وقتی درصدد بسیج توده‌ها برای حمایت از تصمیمات رهبری برمی‌آیند با مشکلات زجرآوری مواجه می‌شوند • طی دوران بعد از انقلاب فرهنگی و خصوصاً در چند سال اخیر، فشاری که تضادهای فوق بر کادرها وارد می‌آورد تا بحدی رسید که آنها حتی عملاً از اجرای تصمیمات خودداری می‌ورزیدند • این اوضاع چنان هرج و مرجی در فعالیتهای حزبی بوجود می‌آورد که ارگانهای رهبری اغلب مجبور می‌شدند کادرها را فراخوانده، به آنها تذکر دهند که تکالیف و تصمیمات حزبی را به مورد اجرا گذارند •

البته آنها جرأت نداشتند کاملاً از انسجام کمپین‌های مختلف سر باز زنند ولی بطور کلی واکنششان به تصمیمات رهبری ساختگی و از روی دلسردی بود • بی جهت نیست که جناح مائو توانائی مقابله مؤثر علیه رشد روزافزون میانه روها را درخود نداشت و درمجموع بسیار ضعیف و غیرموثر می‌نمود •

بدین ترتیب بحران رهبری مائوئیستی به اوج شدت خود رسید • ورشکستگی برنامه‌های سنتی مائوئیستی، نظیر بسیج بورکراتیک وارتوده‌ای برای کمپینهای ایدئولوژیک ضد "بورژوائی"، دیگر کاملاً برملا شده بود • جناح مائو دیگر توانائی تحریک آگاهی "ضد بورژوائی" و برانگیختن اراده انقلابی توده‌ها را برای مقابله با نفوذ رشد یابنده میانه روها در داخل حزب نداشت • پس از آنهمه زیگزاگها، راست روی‌ها و خیانتهای پشت پرده‌ای که رهبری مائوئیستی در طول سالهای سال مرتکب گشته بود، دیگر احساس اعتماد توده‌ها نسبت به این رهبری از میان رفته بود • فرمول جادوئی مائو دیگر دردی را شفا نمیداد • تشخیص توده‌ها دیگر آن نبود که حزب "به مردم وفادار است"، و "هم مصمم و هم قادر به نوسازی سرزمین مادری خود با آنهاست" • اعتبار رهبری مائوئیستی در انظار توده‌ها و درنتیجه پایهٔ توده‌ای این رهبری بشدت کاهش یافته بود • درچنین اوضاع و احوالی بسیاری از توده‌هائی که پس از سالها هیاهو و جنجال و تنش‌های اقتصادی و اجتماعی درجستجوی "ثبات" و "آسایش" نسبی بسر میبرند توهماتی نسبت به سیاستهای میانه روها پیدا کردند •

شکی نیست که میانه روها جناح محافظه کارتر بورکراسی چین می‌باشند • برخلاف جناح مائوئیستی آنها مخالف بسیج توده‌ای برای سازمان دادن به امور اجتماعی جهت پیشبرد انقلاب بوده، خواستار تکیه هرچه بیشتر اداری و اقتصادی بر اقشار تکنوکرات، و درنتیجه ایجاد "ثبات" و "آرامش" در زمینه اقتصادی و سیاسی اند • ولی دقیقاً بخاطر ورشکستگی روزافزون خط مشی مائوئیستی و فقدان یک گرایش انقلابی مستقل از جناح‌های بورکراسی، بسیاری از توده‌های سرکوفته و خسته از برنامه‌های نافرجام و شیوه‌های بورکراتیک جناح مائو، دچار اوهامی درمورد میانه روها شدند و از آنان درمقابل بورکراسی مائوئیستی به حمایت برخاستند •

مرگ چوئن لای و مائوتسه دون

اگرچه توازن قوا در میان توده‌ها و همچنین در داخل حزب بنفع میانه روها بود، اما در چارچوب قدرت متمرکز بورکراتیک تعادل بین جناحها توسط رهبران سالخورده حزب کماکان حفظ میشد • درواقع چوئن لای، ورق برندهٔ میانه روها، و مائوتسه دون، ورق برندهٔ رادیکالها (یا جناح مائو)، نقش‌هائی بناپارتیستی در مجادلات بین دو جناح ایفا می‌نمودند •

چوئن لای پس از مصالحه‌ای که میان دو جناح برای خاتمه بخشیدن به انقلاب فرهنگی صورت گرفت، بشکل بناپارت و میانجیگر در رهبری آپاراتوس دولتی عمل میکرد ولی درعین حال سیاستهایش در حمایت از خط مشی اقتصادی میانه روها برای ایجاد "ثبات" و "آرامش" بود •

با مرگ او در آغاز سال ۱۹۷۶، میانه روها یکی از مهره‌های خود را از دست دادند، رادیکالها نیز فرصت را غنیمت شمرده، حمله خود را برآنان آغاز کردند • دعوا بر سر جانشینی چوئن‌لای بود • در یک سازمان لنینیستی مسأله خط مشی و رهبری حزب با رأی دمکراتیک کلیه اعضای حزب بر سر برنامه‌های جناح‌های مختلف صورت می‌یابد و بدین جهت قدرت رهبری تحت کنترل اعضای حزب ومدیون برنامه سیاسی رهبری است • ولی در سازمان شدیداً بورکراتیکی مانند حزب کمونیست چین، جریان درست وارونه است • کافی است که یک گرایش ابتدا مقامهای رهبری را بنحوی (خواه با دوز وکلک خواه با تصفیه گرایشهای دیگر و یا خواه با توسل به نیروهای مبارزاتی خارج از حزب) غصب کند تا بعد بتواند هرگونه خط مشی‌ای را بکار بندد • هردو جناح موجود در حزب به این مسأله کاملاً واقف بودند و بدین خاطر مبارزهٔ سختی میانشان درگرفت•

جناح مائو که بخاطر مرگ "چو" برتری موقتی داشت توانست دستکم تنگ سیاپینگ را که میرفت جانشین دائمی چو گردد معزول کند، ولی نتوانست مقام نخست وزیری را برای یکی ازهواداران خود بدست آورد • درواقع روی‌کارآمدن هواکوفنگ، که بنظر مستقل از هردو جناح میرسید، نشان میداد که هنوز هیچیک از طرفین موفق به تحمیل قدرت خود

بر دیگری نبود •

ولی باوجود این ، رادیکالها در خارج از حزب به تاخت وتاز خود علیه میانه روها ادامه دادند • دیوارکوبهای متعددی در پکن و سایر شهرهای بزرگ در حمله به تنگ سیاپینگ و "پویندگان راه کاپیتالیستی" نمایان شد ، مقالات مختلف تشریات رسمی ، که در دست رادیکالها بود ، میانه روها را هشدار می‌داد : " اگر این پویندگان راه کاپیتالیستی خطاهای خود را نخواهند اصلاح کنند ، به سرنوشت لیوشائوچی دچار خواهند شد • "

در پکن دانشجویان حتی در گروه های آموزشی سازمان داده شدند و برای آژیتاسیون میان کارگران به شانگهای اعزام گردیدند • آیا انقلاب فرهنگی نوینی در پیش بود ؟

جناح مائو نه تنها پایه توده ای و پشتیبانی لازم را برای آغاز یك انقلاب فرهنگی جدید نداشت بلکه خود اصولاً حاضر به شعله ور ساختن چنین حماسه خطرناکی نبود ؛ در انقلاب فرهنگی (۱۹۶۶-۶۸) نیروی خود انگیخته مبارزاتی توده ها پس از آنکه با تحریك مائو به حرکت افتاد ، بتدریج از کنترل رهبری خارج گشت ، ضرباتی سهمگین بر آپاراتوس بورکراسی دولت و حزب وارد آورد و منجر به پیدایش گرایشات مستقل توده ای شد • تجدید سازمان بورکراسی برای جناح مائو چنان رقت بار و دشوار تمام شد که دیگر خیال این گونه تجارب را برای همیشه از سر خارج ساخت •

از دیدگاه رادیکالها ، هرگونه فعالیت و مبارزه توده ای می‌باید تحت کنترل مستقیم مرکزی قرار میگرفت • بدین دلیل ، برای اجتناب از تکرار حوادث انقلاب فرهنگی ، در ماه فوریه ۱۹۷۶ کلیه تشکیلات مستقل توده ای و ابتکار عمل توده ها ممنوع اعلام گردید • شکل و فرم جنبش توسط رهبری مائوئیستی تعیین می‌شد و توده ها میباید صرفاً از دستورالعمل های فوقانی پیروی میکردند • در غیراینصورت خطر آن میرفت که لگام جنبش از دست جناح مائو خارج شود و عواقب وخیمی برای بورکراسی ببار آید •

ولی با کنترل بورکراتیك جنبش، رها شدن انرژی عظیم توده ها دیگر امکان نداشت و این نقطهٔ ضعف رادیکالها بود • آنها بتدریج مجبور به عقب نشینی از مواضع قبلی شدند • حالا دیگر بجای آنکه همه " پویندگان راه کاپیتالیستی " مورد حمله قرار گیرند ، تنها به تنگ سیاپینگ حمله میشد ، که به هر حال موقعیتش بسیار سست بود • بخاطر فقدان پشتیبانی توده ای ، نیروی جنبش رادیکالها کم کم به تحلیل میرفت و ادامه انقلاب فرهنگی آنان هرچه بیشتر بی‌پایه بنظر میرسید •

واقعهٔ بعدی ، که هر دو جناح بورکراسی را تکان داد ، تظاهرات عظیم ۵ آوریل ۷۶ در میدان تین‌ان‌من پکن بود • در این روز نزدیك به صد هزار نفر از اهالی پکن به خیابانها ریختند و کینه خود را نسبت به بورکراسی مائوئیستی و بورکراسی دولتی بروز دادند • ابتدا اتومبیل تبلیغاتی اداره امنیت عمومی به آتش کشیده شد و بعد سایر اتومبیلها و ساختمانهای دولتی آماج حملات توده ها قرار گرفت • درگیری تظاهرکنندگان با پلیس و ارتش، که تا ساعات شب ادامه داشت "موجب زخمی شدن صدها تن از ماموران امنیتی گشت •

مطالبات تظاهرکنندگان در قطعه شعری که در روزنامه مردم پکن (۷ آوریل ۷۶) درج شد بیان می‌شود :

"با ناله های اندوه ما ، شیاطین زوزه میکشند
ما میگرییم ولی گرگان میخندند
بیاد بود قهرمان ما خونمان را بر زمین می‌ریزیم
آستین هایمان را بالا میزنیم و شمشیرمان را برهنه میکنیم
چین دیگر چین گذشته ها نیست
و مردم دیگر در دریای جهل غرقه نیستند
جامعه فئودالی 'چین شین هوانگ' رخت بر بسته است
ما به مارکسیزم لنینیسم معتقدیم !
لعنت به مکتب دارانی که آنرا ناقص میکنند !
بخاطر مارکسیزم لنینیزم ناب
ما از جانبازی و جاری کردن خونمان باك نداریم
و روزی که مدرنیزه کردن چین واقعیت بخود گیرد
ما بر میگردیم تا بر درگاهش قربانی دهیم• "

روزنامه مردم گزارش داد که مشتی از دشمنان طبقاتی مردم، تظاهرات را تدارك دیده و متشکل کرده اند • (لازم به یادآوری مجدد است که دستکم تا قبل از مرگ مائو نشریات رسمی همه تحت کنترل رادیکالها بودند) • ولی معلوم نیست که این دشمنان طبقاتی چه کسانی‌اند• حتی نام آنها هم ذکر نشده ، وهیچگونه برگه‌ای در دست نیست که نشان دهد تنگ سیاپینگ یا میانه روها در این کار دست داشته اند • از این گذشته شکل انکشاف تظاهرات و مطالبات آن بر این دلالت دارد که برخاست توده ای ۵ آوریل حرکت مستقل اهالی پکن برای اعتراض علیه سیاستها و مانورهای جناح مائوئیستی در حمله به میانه روها بوده است •

توده های مستقل نفرت شدید خود را نسبت به رویزیونیزم رادیکالها و شیوه های بورکراتیك آنان برای تصفیه رقبای سیاسی شان در جناح میانه روها ابراز نمودند • آنها در جستجوی مارکسیزم-لنینیزم واقعی‌اند ولی در عین حال اوهامی در مورد میانه روها در سر دارند •

اگرچه تظاهرات بسرعت تحت کنترل درآمد (ارتش آزادیبخش توده ای و پلیس به حال آماده باش درآمده کلیه تظاهرات و اعتراضات ممنوع اعلام گشت) ، ولی برای جناح مائوئیستی دیگر آشکار گردید که توازن قوا در میان توده ها کاملاً به ضررش می‌باشد ، از آن به بعد حملات رادیکالها علیه "بازآمدگان" همچنان ملایم ترگشت • (این هم یکی از تعلیمات نظامی مائوست که می‌گوید هروقت دشمن در حال تهاجم است باید عقب نشینی کرد)•

باوجود همهٔ این عقب نشینی ها ، تا زمانیکه مائو زنده بود تعادلی نسبی بین دو جناح محفوظ ماند •مائو بمثابهٔ رهبری سالخورده ولی بانفوذ ، و برخلاف دوران انقلاب فرهنگی که بیرحمانه بر میانه روها تازیانه میکوفت، سعی در آشتی دادن دو گرایش داشت و نقش میانجی گرایانه ای میان طرفین ایفا می‌نمود • از طرف دیگر بخاطر حیثیت ومقام مائو و پشتیبانی‌ای که او هنوز در میان توده ها دارا بود ، میانه روها جرأت حمله وسیع و علنی علیه رادیکالها را در خود نمی‌دیدند • ولی با مرگ مائو موازنه موجود در رهبری حزب بکلی برهم خورد • گرایشات عینی‌ای که با تضعیف تدریجی جناح مائوئیستی و ورشکستگی کامل سیاستهای آن بوجود آمده بود ، با تحلیل رفتن نقش بناپارتیستی مائو یکباره خود را در سطح رهبری نشان داد • میانه روها ، در پشت "عنصر ناشناخته " ، هواکوفنگ ، بسرعت پایه های متزلزل بورکراسی مائوئیستی را در صفوف رهبری حزب تیشه زدند و زمینه را برای تصفیه نهائی باند " چهارنفره رادیکالها " برهبری چیانگ چینگ تدارك دیدند •

رهبری مائوئیستی بدون مقاومت تسلیم گشت • این رهبری خود بارها به توده ها پشت کرده بود و در شرایط ورشکستگی کامل برنامه‌ها و خط مشی اش امیدی به اخذ کمك و پشتیبانی از توده ها برای خود نمی‌دید •

۸- چین پس از مائو

با تثبیت موقعیت میانه روها در رهبری حزب ، بی شك گرایش به راست سیاستهای داخلی جمهوری توده ای چین تسریع میگردد • برنامه های اقتصادی حزب با حمایت بیشتر از اقشار ممتاز بورکراسی و تکنوکراسی افتراق طبقاتی را تشدید خواهد کرد ؛ بیکاری موجود در روستاها و شهرها را افزایش داده ، تنشهای نوینی در اقتصاد کشور بوجود خواهد آورد •

در سیاست خارجی، میانه روها مناسبات اقتصادی و همکاری سیاسی (!) جمهوری توده ای چین را با کشورهای سرمایه داری افزایش خواهند داد ، در عین حال بخاطر شباهتهای نزدیکی که جامعه ایده‌آل میانه روها با ساختار اجتماعی کشور شوروی دارد ، به احتمال زیاد مناسبات دو کشور تا اندازه ای بهبود حاصل میکند تا راه برای کمکهای شوروی هموار گردد •

اما میانه روها قادر نخواهند بود با اینگونه سیاستهای راست دوران " ثبات ، اتحاد ، ترقی" را که نوید میدهند بوجود آورند ، هرچند با ورشکستگی مفرط مائوئیزم و با مرگ مائو ، توازن قوا در داخل

بورکراسی بنفع میانه روها درآمد ، لکن دقیقاً همین عوامل توازن قوا میان بورکراسی و توده ها را بنفع توده ها تغییر داده است• در واقع با مرگ مائو ، بورکراسی در مجموع تکخال برنده خود را در مقابل توده ها از دست داده است•

برای روشنی کلام بهتر است یکبار دیگر اثرات مرگ مائو و استالین را در رابطه با نقش ویژه ایکه هریک در دوران خود داشتند مقایسه کنیم•

نقش بناپارتیستی استالین به چارچوب حزب محدود بود • او تعادل میان جناحهای مختلف بورکراسی حزبی را در زمان حیات خود حفظ میکرد • ولی با اختناق پلیسی هرگونه مبارزه توده ای را در نطفه خفه میکرد بطوریکه جنبش توده ای در رکود کامل بسر میبرد • از این رو پس از مرگ وی ، اگرچه تعادل میان جناحهای بورکراسی بسرعت از هم پاشید ولی جنبش توده ای همچنان در رخوت باقیماند •

نقش بناپارتیستی مائو نه تنها حزب بلکه کل جامعه را فرا میگرفت • بورکراسی مائوئیستی بعلت ضعف تاریخی و ساختاری خود در مراحل مختلف (جنگ ضد ژاپنی ، ضد کومینتانگ ، ضد کره ، ساختن سوسیالیزم ، انقلاب فرهنگی) بدلایل مختلف نیاز به حفظ رابطه مستقیم و نزدیک با توده ها و حتی دخالت فعال آنها داشته است• مداخله فعال توده ها و بسیج آنان جهت رها ساختن نیروهای عظیمشان می باید کمابیش تحت کنترل مرکزی قرار گیرد و گرایشات مستقلشان کانالیزه شود • جهت کابرد اینگونه شیوه ها وجود رهبری بمانند مائو ، با حیثیت ، نفوذ و مقام فراوان در میان توده ها که هم بتواند در لحظه معین توده ها را فرا خواند و هم قادر به تحمیل دیسیپلین و بازگردانیدن اوضاع "بشرایط طبیعی" باشد ، کاملاً ضروری است• پس از مرگ مائو دیگر هیچکس قادر به ایفای چنین نقشی نیست • مرگ او بدون شك اوضاع سیاسی جمهوری توده ای چین را با بی ثباتی ساختاری مواجه خواهد ساخت •

عامل دیگری که باید در نظر گرفت سطح آگاهی و مبارزات توده هاست• در شوروی برخاست ترمیدور استالینیستی چنان شکستی بر جنبش توده ای و پیشگامان پرولتری وارد آورد که حتی پس از مرگ استالین پرولتاریا کوچکترین حرکتی از خود نشان نداد • در چین از سالهای آغاز انقلاب تا بحال جنبش توده ای هرگز در خاموشی مطلق نبوده است و توده ها مداوماً در تحرك انقلابی بسر میبرده اند • واضح است که در چنین شرایطی راست رویهای میانه روها و اثرات سیاستهایشان در اقتصاد کشور بزودی موجب بروز واکنشهائی از جانب توده ها میگردد •

از اینها گذشته طبقه کارگر چین در زمان انقلاب و دوران متعاقب آن برخوردی بیتفاوت به فراشد بورکراتیزه شدن انقلاب داشته است و حتی آگاهی چندانی از این فراشد از خود نشان نداده است • در طی این دوران ، طبقه کارگر بطور کلی از لحاظ سیاسی و اقتصادی وابسته به حزب کمونیست بود و مبارزات خود را کما بیش از کانال حزب انجام میداد • از اینرو برای سالیان سال حزب کمونیست از خطر مبارزات مستقل پرولتاریا ، که میتواند تاثیر مستقیم و مهمی بر بورکراسی وارد سازد، مصون ماند •

ولی از دو سال پیش پرولتاریا برای اولین بار متحد ، مصمم ، و مستقل وارد میدان شده است• رخوت دیرینه پرولتاریا بسر آمده است• در آغاز سال ۱۹۷۵ کارگران کانتون برای افزایش دستمزدها و بهبود شرایط کار به مبارزه برخاستند و برای اولین بار مدیریت حزب را علناً بورکراتیك خواندند و حقانیتش را زیر سوال کشیدند • موج خود انگیخته مبارزاتی کارگران که زنجیروار به شهرهای مجاور سرایت کرد سطح بالای آگاهی سیاسی پرولتاریای چین را نشان داد • واکنش حزب کمونیست چه بود ؟

رادیکالهای پکن یکی از عناصر برجسته خود را بنام " ونگ هونگ ــ ون " برای آرام کردن کارگران " هنگ چو" به محل اعزام کردند • ولی نیروی جاذبه مائوئیزم با همه ندای پرشکوه انقلابیش و حیثیت و آبروی حزب کمونیست همگی قدرت جاذبه ترغیب اخلاقی خود را از کف داده بودند • برای اولین بار کارگران از اطاعت حزبی که نماینده آنان بشمار میرفت سر باز زدند • فرمولهای سحرآمیز مائوئیستی دیگر موثر واقع نمیشد •موج وسیع اعتصابات کارگران سرانجام با مداخله ارتش به دستور تنگ سیا پینگ در هم شکسته شد •

مبارزات کارگران کانتون چند مطلب مهم را در چشم انداز انقلاب چین روشن ساخت•

همزمان با ورشکستگی کامل مائوئیزم و نابودی پایه های اجتماعی آن ، پرولتاریا بمثابه نیروی مستقل از هر دو جناح جهت مبارزه با کل بورکراسی در مجموع و برای کسب منافع اقتصادی و سیاسیش قدم به صحنه عمل گذاشته است • از آنجا که پرولتاریا تکیه گاه ساختمان سوسیالیزم و از لحاظ سیاسی نیرومندترین طبقات و اقشار اجتماعی است ، بسط مبارزات کارگری و در نتیجه فلج شدن چرخ اقتصادی عظیمترین بحرانها را برای بورکراسی ببار آورده ومستقیماً موقعیت بورکراسی را تهدید خواهد کرد • میانه روها خود بخوبی به این خطرات واقفند و از همان ابتدا شیوه های مطلوب خود را در مقابله با مبارزات مستقل کارگران نشان داده اند •

مرگ مائو بمثابه تنها رهبر با نفوذی که میتوانست سعی در کنترل مبارزات توده ای کند ، میانه روها را در تنگنای باریکتری قرار داده است• آنها ناچار خواهند بود بیشتر و بیشتر از اختناق علیه مبارزات توده ای استفاده کنند • ولیکن استفاده از اختناق علیه جنبشی که از زمان انقلاب تا بحال هرگز خاموش نبوده است ، بیشك با واکنشهای شدید کارگران و سایر اقشار زحمتکش مواجه خواهد شد • از اینرو اختناق نیز نمیتواند در دراز مدت بحران سیاسی ساختاری بورکراسی را که با مرگ مائو تشدید یافته است حل کند •

نسل جوانی در صحنه سیاسی انقلاب چین ظاهر گشته است • برای نسلهای گذشته تضادهای جامعه کنونی چین هرقدر هم که برآیند اشتباهات و جنایات بورکراسی باشد، در مقایسه با ستم و استثمار اربابان و سرمایه داران داخلی و خارجی دوران ماقبل انقلاب ناچیز و قابل تحمل است • لکن برای نسل جوان دستاوردهای انقلاب تازه نقطه شروع و معیار مقایسه است • رضایت آنان از اوضاع اجتماعی بستگی بآن دارد که جامعه در حال گذار تا چه اندازه احتیاجات آنان را برآورده میکند و تا چه اندازه ترقی اقتصادی و فرهنگی حاصل میشود • بورکراسی که در بحران اقتصادی و سیاسی بسر میبرد نه تنها عاجز از جلب رضایت نسل جوان میماند بلکه با توسل به اختناق ماهیت ارتجاعی خود را هرچه بیشتر در انظار آنان برملا خواهد ساخت•

با درگذشت رهبران تاریخی و با حیثیت انقلاب ، چوته ، چوئن لای ، و در راس آنان مائو ، مائوئیزم که بنقد در اثر ورشکستگی های برنامه هایش مرده بود با مرگ دیگری مواجه گشت • با مرگ مائوئیزم گرایش در جهت ایجاد یك قطب انقلابی توسط پیشگامان مبارزه پرولتری هموار خواهد شد • وظیفه این قطب انقلابی متشکل ساختن پرولتاریا و سایر زحمتکشان برای مبارزه علیه بورکراسی است• سرنگونی بورکراسی (وچه همراهش تکنوکراسی) و دمکراتیزه کردن نظام اجتماعی تکالیف مشخص مرحله کنونی فراشد انقلاب مداوم در چین است ، که از طریق یك انقلاب سیاسی تحت رهبری پرولتاریا صورت خواهد پذیرفت•

۹ ــ فراشد انقلاب مداوم در چین

۱ ــ شکست انقلاب دوم چین (مرحله اول ۲۷ ــ ۱۹۲۵ و مرحله دوم ۳۳ ــ ۱۹۲۸) ضربه مهلکی بر پیشگام پرولتری و جنبش کارگری در شهرها وارد کرد • از این رو مرکز ثقل مبارزات طبقاتی موقتاً به روستاها منتقل گشت• در آنجا جنبش خود بخودی دهقانی از حملات کومینتانگ در امان مانده بود • حزب کمونیست (جناح مائو) برای متشکل کردن مبارزات دهقانی در سطح منطقه و بسیج دهقانان در شرایط رخوت جنبش کارگری و عقب ماندگی روستاها خود را جانشین پرولتاریا کرد • از آنجا که دهقانان به علت خصلت طبقاتیشان قادر به سازماندهی خود نبودند ، اتخاذ چنین نقشی از جانب حزب در شرایط ویژه چین اجتناب ناپذیر بود • ادغام ارگانهای حزبی و شوراهای دهقانی منجر به بورکراتیزه شدن حکومت در روستاها شد •

۲- بجز شرایط عینی بالا که پیدایش و رشد بورکراسی را تا حدی اجتناب ناپذیر میساخت، سیاستهای رهبری حزب نیز به تشدید بورکراتیزه شدن کمک میکرد. هرچند مائو بخاطر تجربه تلخ انقلاب دوم از سیاستهای استالین در مورد انقلاب چین روگردان شد، لکن از آنجا که به مواضع مارکسیزم انقلابی نرسید، هرگز بطور کامل از انحرافات استالینیستی نبرید. اولاً حزب کمونیست همچنان بصورت سازمانی بورکراتیک باقیماند که با بینش استالینیستی مائو از حزب کمونیست در انطباق بود، ثانیاً در قالب فرمول بلوک چهار طبقه، برنامه های حزب در خدمت حفظ ائتلاف طبقاتی با بورژوازی "ملی" قرار داشت، نظیر ائتلافات مکرر با چیان کای چك و تعدیل برنامه های اصلاحات ارضی برای حمایت از بورژوازی روستاها. این دو انحراف استالینیستی هر یك بنوبه خود در کمك به رشد و تحکیم بورکراسی و رخنه عناصر بورژوا و خرده بورژوا و تثبیت موقعیتشان در حزب موثر بود. نقش جانشینی حزب برای پرولتاریا در روستاها که توسط بینش استالینیستی حزب تقویت میشد بخاطر رخوت جنبش کارگری هم تشدید گشت مخصوصاً که حزب کمونیست در صدد بر طرف کردن آگاهانه مشکلات ناشی از شکست انقلاب دوم و ناموزونی میان جنبش کارگری و دهقانی بر نیامد، هر چند فرصتهای مناسبی برای مداخله در مبارزات کارگری داشت.

۳ ــ برآیند مستقیم شرایط عینی مبارزات کارگری از یکطرف و انحرافات رهبری حزب کمونیست از طرف دیگر موجب شد که پرولتاریا در انقلاب سوم چین نقش قاطع و مستقلی ایفا نکند و از اینرو بورکراتیزه شدن انقلاب، که در شرایط عینی موجود با انحرافات رهبری حزب پتانسیل زیادی پیدا کرده بود، تحقق یافت. قدرت دولتی بجای اینکه به شوراهای کارگری منتقل شود همچنان در دست حزب کمونیست ماند.

٤ ــ بورکراسی مائوئیستی در فراشد برخاست جنبش توده ای شکل گرفت. برای دفاع از خود در برابر کومینتانگ و ارتش ژاپن و برای اجرا امور اجتماعی نیاز به بسیج و مداخله فعال توده ها داشت. ضعف ساختاری بورکراسی مائوئیستی از همینجا ناشی میشود. حزب کمونیست برای حفظ تعادل میان طبقات متضاد روستایی (بورژوازی، خرده بورژوازی، شبه پرولتری)، و جلوگیری از افزایش قدرت بورژوازی در داخل حزب می باید رابطه مستقیم و نزدیکی با توده های دهقان برقرار میکرد. در چنین شرایطی انجماد بورکراسی بصورت قشری ممتاز و کاملاً مجزا از جنبش توده ای امکان نداشت.

۵- برخورد رهبری حزب به مسائل انقلاب کورکورانه و آمپریك وار و بدون چشم انداز تئوریك صورت می گرفت. بین ۱۹٤۷ تا ۱۹۵٤ تحت فشارهای عینی مبارزات طبقاتی، حزب کمونیست ابتدا ناچار به اتخاذ شعار انقلابی سرنگونی کومینتانگ، حل تکالیف دمکراتیك انقلاب و سپس ملی کردن صنایع بورژوازی "ملی" و اتخاذ اقتصاد با برنامه گشت. با وجود این، در سرتاسر فراشد انقلاب سعی در حفظ ائتلاف با بورژوازی "ملی" میشد و سرانجام هم صاحبان کارخانه به مدیران کارخانه تبدیل شدند که علاوه بر حقوق مدیریت سهمی هم بابت غرامت سرمایه از دست رفته خود دریافت می کردند. اینگونه سیاستها فراشد بورکراتیزه شدن بیشتر انقلاب را تسهیل میکردند. رهبری حزب نقش متضادی به عهده داشت، در عین حال هم در رهبری یك انقلاب اجتماعی قرار گرفته بود و هم مسئول اصلی بورکراتیزه شدن انقلاب بود. این رهبری بمثابه گرایشی بورکراتیك سانتریست، بین مواضع انقلابی و استالینیزم در نوسان بود.

٦- اما فراشد انقلاب بصرف سرنگونی بورژوازی بومی، انجام تکالیف دمکراتیك و ملی کردن صنایع خاتمه نمی یابد. انقلاب مداوم می باید در دو سطح داخلی و خارجی کماکان ادامه پیدا کند. در سطح خارجی، تکالیف انقلاب مداوم عبارتند از اتحاد با کشورهای کارگری و کمك به بسط انقلاب جهانی از طریق بین الملل کمونیستی. ولی بورکراسی ناسیونالیست مائوئیستی عاجز از اتخاذ چنین چشم اندازی بود. در فراشد انقلاب چین هر قدر رهبری مائوئیستی از سیاستهای ضد انقلابی بین‌الملل کمونیست می برید، به همان اندازه هم گرایشات ناسیونالیستی اش شدیدتر میشد. تا جائیکه انقلاب چین برایش انقلاب چینی شد و انقلاب جهانی بمثابه جمع جبری انقلابهای ملی مستقل از یکدیگر شمرده شد. بعدها در اثر تشدید اختلافات با شوروی بورکراسی کوته نظر و ناسیونالیست مائوئیستی راه حمایت از رژیمهای ارتجاعی سرمایه داری را علیه دولت کارگری منحط شوروی برگزید و ورشکستگی کامل خود را در پیشبرد فراشد انقلاب مداوم در صحنه بین المللی به ثبوت رسانید.

۷- رهبری مائوئیستی که تکالیف دمکراتیك انقلاب را کورکورانه، بورکراتیك وار و تحت فشارهای عینی مبارزات طبقاتی به مرحله اجرا درآورده بود، عاجز از حل مساله ساختمان سوسیالیزم درآمد. حل مساله ساختمان سوسیالیزم مستلزم انکشاف انقلاب جهانی و دمکراتیزه کردن ساختار اقتصادی و سیاسی کشور بود. ولی این دو تکلیف با منافع کوته نظرانه بورکراسی و قدرت انحصاری اش در تضاد بود. رهبری مائوئیستی کورکورانه مدل استالینیستی بنای سوسیالیزم را برگزید. در شرایط فقدان دمکراسی تولیدکنندگان و نظارت دمکراتیك کارگران بر تولید، برآیند این مدل شکل گیری قشر تکنوکراسی در اقتصاد کشور و بدست آوردن اختیارات و امتیازات مادی توسط آن بود. پیدایش تکنوکراسی بنوبه خود منجر به تجزیه بندی بورکراسی حزبی به دو جناح مائوئیستی و میانه روها شد. سیاستهای جناح مائو که از لحاظ تاریخی رهبری سیاسی انقلاب را به عهده داشته است، دارای شالوده های ایدئولوژیکی است که خود را در "اندیشه های مائو" منعکس می کنند. این جناح بهترین راه حفظ تعادل میان بورکراسی و توده ها را در ادامه سنن حزب بمثابه جنبشی توده ای و متکی به مبارزات توده ها می داند. این راه حل نشانه ضعف ساختاری بورکراسی مائوئیستی است. میانه‌روها بیانگر منافع محافظه کارترین و منجمد ترین اقشار بورکرات و تکنوکراتی هستند که پس از افول نسبی جنبش توده ای و در نتیجه سیاستهای مائوئیستی در مرحله ساختمان سوسیالیزم بوجود آمدند. آنها قطع رابطه حزب و توده ها، پایان دادن به بسیج توده ای و اتکاء بر اقشار منجمد بورکرات و تکنوکرات را بهترین راه برای ایجاد "ثبات"، اتحاد، ترقی "ارزیابی میکنند. می توان گفت آنها استالینیست تر از جناح مائو میباشند.

۸- اختلافات سیاسی دو جناح در انقلاب فرهنگی بطور علنی آشکار گردید. مائو توده ها را به مبارزه علیه بورکراسی دولتی به رهبری میانه روها دعوت کرد. آنها را تعلیمات "ضد بورژوایی" داد و با فرهنگ پرولتاریایی آشنا کرد. (بهتر است بگوییم هنر و ادبیات را به لوث کشانید.) ولی همینکه مبارزات ضد بورکراتیك توده ای از کنترلش خارج شد و کل نظام بورکراتیك به خطر افتاد، مائو با دخالت ارتش به مبارزات توده ها پایان داد و آنها را آنارشیست و ماوراء چپ گرا خواند. انقلاب فرهنگی نشان داد که در مقابل قدرت مستقل توده ای، دو جناح داخل بورکراسی ناچار به اتحاد و مصالحه می‌باشند.

۹- عجز جناح مائوئیستی در مبارزه علیه میانه روها نشانه ورشکستگی کامل برنامه های مائوئیستی است. در واقع در سالهای اخیر بسیاری از رهبران جناح مائو (از جمله خود مائو) اغلب سیاستهای میانه روها را تأیید نموده اند. مثلاً حرکت براست سیاست خارجی با توافق و تأیید طرفین صورت یافت اگر چه بدلایل مختلف. با مرگ مائو و تثبیت قدرت میانه روها، مائوئیزم در چین عمر خود را سر کرده است. در عین حال همزمان با مرگ مائو و مائوئیزم، پرولتاریای چین پس از سالیان سال رخوت بیدار گشته است. در حالیکه مرگ مائو ساختار سیاسی حزب کمونیست را بحران زا کرده است، پرولتاریای چین بمثابه نیروی مستقل و به گوهر ضد بورکراتیك وارد میدان مبارزه شده است. برای پیشبرد تکالیف انقلاب مداوم در چین سرنگونی کل نظام بورکراتیك از طریق یك انقلاب سیاسی به رهبری پرولتاریا ضروری است.

ا- سامان